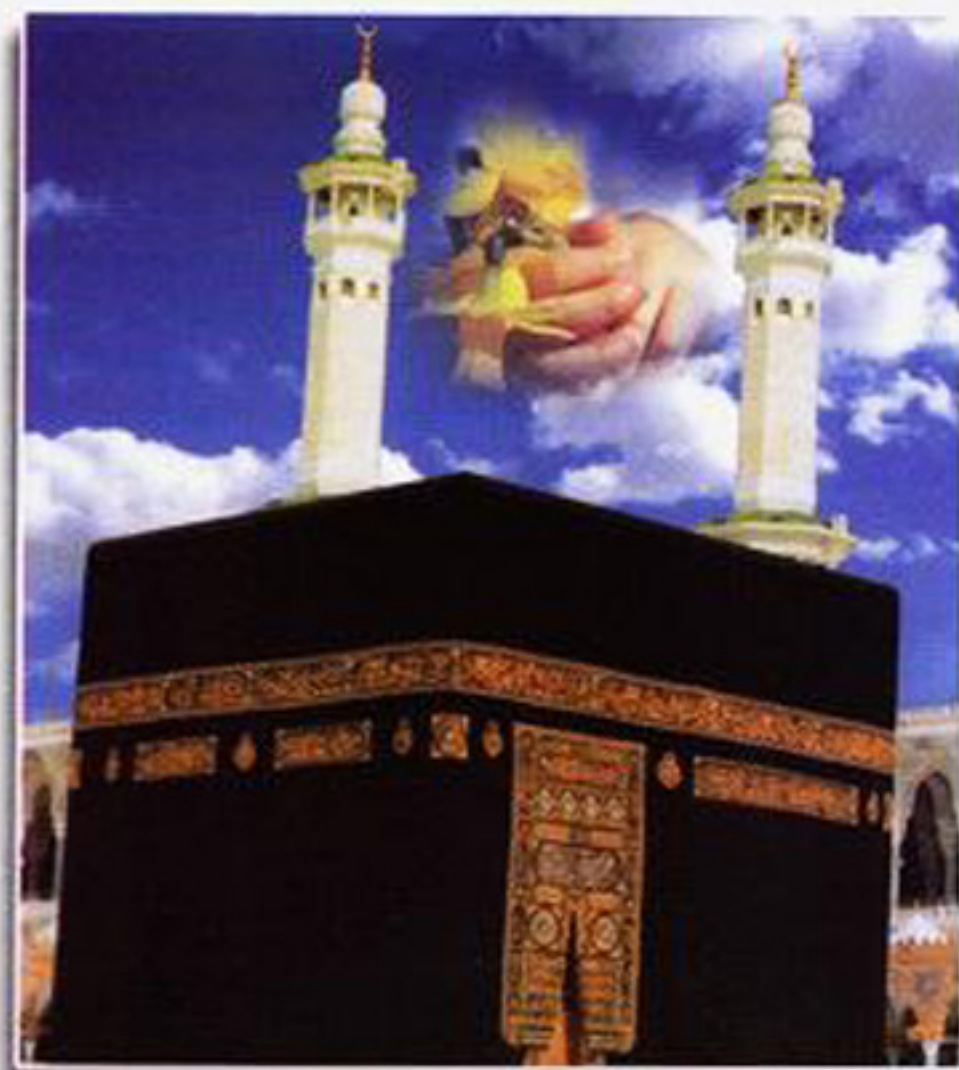


مبانی معرفتی

چاپ ششم

مهدویت



اصغر طاهرزاده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مبانی معرفتی مهدویت

اصغر طاهرزاده

۱۳۸۵

طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

مبانی معرفتی مهدویت / طاهرزاده، اصغر. - اصفهان: لب المیزان، ۱۳۸۵.

۱۹۴ ص.

ISBN: ۹۶۴-۹۶۳۸۹-۴-۶ ۹۷۸-۹۶۴-۹۶۳۸۹-۴-۲

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

چاپ دوم: ۱۳۸۶

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱- مهدویت. ۲- محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - ۳- مهدویت --

انتظار. الف. عنوان.

۲۹۷/۴۶۲

م ۲۲ ط ۲۲۴/BP

۱۹۹۴ - ۸۴ م

کتابخانه ملی ایران

مبانی معرفتی مهدویت

اصغر طاهرزاده

سفارش: گروه فرهنگی المیزان

چاپ: پردیس

ناشر: لب المیزان

صحافی: سپاهان

نوبت چاپ: دوم

لیتوگرافی: شکبیا

تاریخ نشر: ۱۳۸۶

حروف چین: گروه فرهنگی المیزان

قیمت: ۱۵۰۰ تومان

ویراستار: گروه فرهنگی المیزان

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

طرح جلد: محمد فاطمی پور

کلیه حقوق برای گروه المیزان محفوظ است

مراکز پخش:

تلفن: ۷۸۵۴۸۱۴ - ۰۳۱۱

۱- گروه فرهنگی المیزان

فهرست مطالب

مقدمه ناشر	۱۱
امام زمان قلب عالم هستی	۱۵
امام زمان علیه السلام یک حقیقت معنوی	۱۸
شناخت امام، شناخت یک حقیقت	۱۹
امام واسطه فیض بین خدا و مخلوقات	۲۰
امام غایب و نه مخفی	۲۳
معنی «واسطه فیض بودن»	۲۴
فرق «حضور» با «ظهور»	۲۵
غایب حاضر	۲۸
امام علیه السلام حاکم بر تن خود هستند	۲۹
مبنا و چگونگی رؤیت امام علیه السلام	۳۱
امام عین انسانیت است	۳۲
امام زمان یا قلب کل	۳۵
او غایب نیست، ما غایبیم	۴۳

نحوه حضور حضرت حجت در هستی	۴۵
مبانی نظری امامت	۴۹
امام یا أصلُ الانسان	۵۱
«انسانیت»؛ واقعیتی غیر محسوس	۵۳
انسانیت از مقوله وجود است	۵۵
انسانیت؛ حقیقت یا اعتبار؟	۵۷
مقامات انسانی	۶۱
معنی «کَوْنُ جامع» بودن انسان	۶۴
توسل به ولایت ائمه علیهم السلام یا طریقه ارتباط با غیب عالم	۶۵
چگونگی رابطه امام زمان علیه السلام با عالم	۶۸
نحوه رؤیت حضرت علیه السلام	۶۹
حضرت علیه السلام بدن خود را ایجاد می کنند	۷۳
ختم نبوت و ختم ولایت	۷۴
برکات توجه به امام زمان علیه السلام	۷۶
یقین؛ مقدمه تحقق و ایجاد	۷۸
برکات ارتباط قلبی با امام زمان علیه السلام	۸۱
نحوه ظهور حضرت حجت	۸۵
موجود بودن موعود	۸۸
غایت مفقود، محال است	۸۹
شیعه، هر روز با امام زمانش ارتباط دارد	۹۳
نحوه تحقق ظهور	۹۴
امام علیه السلام چگونه می آیند؟	۹۶
ظهور؛ مثل ارتباط با خدا	۱۰۰

..... مبانی معرفتی مهدویت	
عوامل رفع حجاب.....	۱۰۲
دو نوع دینداری در زمان غیبت.....	۱۰۳
شکستن شیشه عمر دیو جهان امروز.....	۱۰۴
صورت خدایی آینده جهان.....	۱۰۶
باید فراتر از عصر فکر کرد.....	۱۰۸
ما در کجای تاریخ ایستاده‌ایم؟.....	۱۰۹
عالم امام زمان علیه السلام یا اوضاع عالم، پس از ظهور.....	۱۱۰
خدا همه کاره جامعه می شود.....	۱۱۳
چون نبودی فانی اندر پیش من؟.....	۱۱۳
انتظار منطقی، راه گشا است.....	۱۱۶
چراغ های هدایت در آخر الزمان.....	۱۱۸
مقام و تأثیر حضرت حجت.....	۱۲۱
محرومیت بزرگ و پیشگیری از خطر.....	۱۲۸
در هر شرایط باید دیندار بود.....	۱۲۹
امام، مظهر ولایت تشریعی و تکوینی خداوند.....	۱۳۰
انسانیت، یک حقیقت وجودی است.....	۱۳۲
هیچ عمل خیری بدون امام پذیرفته نیست.....	۱۳۳
ملاک انسانیت.....	۱۳۵
امام؛ مغز عالم هستی است.....	۱۳۷
امام؛ قلب عالم هستی است.....	۱۳۸
کمال انسانی در همه ابعاد.....	۱۴۰
بصیرت حقیقی.....	۱۴۲
امام زمان علیه السلام حامل جمیع اسماء الهی است.....	۱۴۴

امام زمان علیه السلام عامل بقاء عالم.....	۱۴۷
نقش واسطه فیض بودن امام زمان علیه السلام	۱۵۰
جدایی جبهه حق از باطل، کمال زندگی زمینی.....	۱۵۱
امید به آینده روشن جهان، امید به واقعیتی مسلم.....	۱۵۲
انتظار، عامل امید و پایداری.....	۱۵۳
خطر غفلت از ایده آل‌های دینی.....	۱۵۶
خداوند زندگی دیگری را برای ما اراده کرده است.....	۱۵۷
تغییر مبادی میل.....	۱۵۹
سالکان مسلح.....	۱۵۹
امام زمان، مرشد حقیقی سالکان راستین.....	۱۶۳
عهد با امام زمان علیه السلام	۱۶۷
تصور صحیح از مقام امام علیه السلام	۱۶۸
تفاوت مَجَلّا با مشهد.....	۱۶۹
نظر به امام معصوم، عامل نجات از پوچی.....	۱۷۱
حقیقت آدمیت، ظرف تجلی همه اسماء الهی.....	۱۷۱
شرط قبول ارشاد از امام علیه السلام	۱۷۴
معنی مقام خلیفه اعظم حق.....	۱۷۵
تصوری قابل قبول از مقام امام.....	۱۷۷
امام علیه السلام ، مسیر هدایت انسانی.....	۱۷۹
معنی رؤیت مقام حضرت علیه السلام	۱۸۰
شهود جمال وجه الله.....	۱۸۲
نحوه‌های متفاوت رؤیت حضرت علیه السلام	۱۸۴
برکات ظهور اجتماعی حضرت علیه السلام	۱۸۶

۱۰ مبانی معرفتی مهدویت

۱۸۷ شفاعت امام زمان علیه السلام

۱۹۰ رضایت امام علیه السلام لطف خداست

مقدمه ناشر

باسمه تعالی

وجود مقدس حضرت حجت علیه السلام آن چنان پر رمز و راز است که هرگز نمی توان در شناخت او به یک منظر بسنده کرد، هزاران نگاه نیاز است تا شمه ای از آن حقیقت «واسطه فیض بین ارض و سماء» را بتوان نگریست و به مقام افتخار آمیز شناخت حجت خدا وارد گشت و امیدوار مژده آن ذوات مقدس بود که برای عارفان به حقشان، برکات زیادی را قائل اند.

در سلسله بحث های استاد طاهرزاده درباره حضرت حجت علیه السلام تلاش شده تا آن جا که ممکن است در این وادی تلاش شود و خواننده تا حدی به عظمت چنین وجودی در هستی پی ببرد و سعی کند در راستای شناخت امام زمان علیه السلام نهایت تلاش را بنماید و با اطلاعات سطحی موضوع شناخت

امام علیه السلام را تقلیل ندهد، در این کتاب تا آن جا که ممکن بوده تلاش شده از خلال نصوص و روایات و با تبیین مبانی کلامی و عرفانی آنها، پیام روایات روشن شود.

در این کتاب که اولین کتاب از سلسله بحث های استاد در رابطه با مباحث مهدویت است مباحث زیر را خدمتتان عرضه می داریم:

۱- امام زمان علیه السلام، قلب عالم هستی؛ در این بحث سعی شده خواننده محترم تصور صحیحی از وجود مقام آن حضرت علیه السلام در هستی، به دست آورد.

۲- نحوه حضور حضرت حجت علیه السلام در هستی؛ در این بحث خواننده محترم متوجه دلایل عقلی وجود حضرت حجت علیه السلام و نحوه حضور آن حضرت در هستی می شود.

۳- نحوه ظهور حضرت حجت علیه السلام؛ در این بحث علاوه بر توجه به دلیلی عقلی دیگر بر وجود حضرت حجت علیه السلام به معنی ظهور توجه شده است.

۴- مقام و تأثیر حضرت حجت علیه السلام؛ در این بحث نقش و حضور فعال حضرت در زمان غیبت مورد بررسی قرار گرفته است.

۵- امام زمان علیه السلام، مرشد سالکان حقیقی؛ در این بحث مقام ولایی حضرت مد نظر قرار گرفته و این که شناخت امام علیه السلام خود به خود یک نحوه سلوک و سیر به سوی حقایق عالم غیب را به همراه دارد.

امید است توانسته باشیم در شناخت وجود مقدسی که مقصد انبیاء و اولیاء بوده است گامی برداشته باشیم و بدانیم وقتی به ما دستور شناخت

آن مقام داده شده است پس در راستای شناخت صحیح آن حضرت باید نهایت تلاش را انجام داد، چرا که اگر تصور ما صحیح شد، مسلم مسئله را تصدیق خواهیم کرد، آن هم به همان صورتی که واقع است. نکته‌ای که توجه به آن در طول مباحث مطرح شده در این کتاب، لازم است مدّ نظر قرار گیرد دقت به نکاتی است که به ظاهر در مباحث مختلف تکرار شده است، در حالی که اگر با دقت، آن موضوع به ظاهر تکراری را مدّ نظر قرار دهید، آن موضوع، مقدمه قرار گرفته تا نتیجه جدیدی به مبحث قبلی اضافه شود.

انتشارات لُبّ المیزان

امام زمان قلب عالم هستی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَى مُحَبِّي الْمُؤْمِنِينَ وَ مُبِيرِ الْكَافِرِينَ. السَّلَامُ عَلَى مَهْدِيِّ الْأُمَمِ...﴾
﴿السَّلَامُ عَلَى الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ وَالْعَدْلِ الْمُشْتَهَرِ. السَّلَامُ عَلَى بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي بِلَادِهِ﴾^۱
سلام بر آن امامی که موجب احیاء مؤمنین و نابودی و بی‌ثمری کافران خواهد شد. سلام بر مهدی امت، سلام بر قائم منتظر و عدل مورد نظر...
سلام بر بقیة الله در هر جایی که آن جا شهر خدا خواهد بود.

در این نیمه ماه شعبان، یعنی ماه رسول الله ﷺ، تولّد ولایت عظمی یعنی حضرت صاحب الامر ﷺ را تبریک عرض می‌نماییم. امید است که در این ماه، محبّت پیامبر اکرم ﷺ همراه با توجّه حضرت صاحب الامر، در جان ما شعله‌ور گردد.

به دلیل عظمت مسئله وجود مقدس حضرت صاحب الامر، برای هر گونه بحث در مورد آن حضرت احتیاج به تأملی طولانی و تفکّری عمیق می‌باشد. در ابتدای بحث این قول پیامبر اکرم ﷺ را که در روایت فریقین آمده است دقیقاً مدنظر داشته باشید که حضرت فرموده‌اند: «مَنْ

مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ^۲ یعنی؛ هر کس بمیرد و امام زمان خود را شناسد، به مرگ جاهلیت مرده است. در واقع معنی حدیث این است که اگر قرآن بخوانی و روزه بگیری، ولی امام زمان خود را شناسی، هنوز با عقاید اسلامی زندگی نکرده‌ای و لذا بت پرست هستی و اگر بمیری بت پرست مرده‌ای، زیرا مرگ جاهلیت یعنی مرگ بُت پرستانه.

امام زمان علیه السلام یک حقیقت معنوی

حتماً خودتان فکر کرده‌اید که باید امام زمان علیه السلام یک حقیقت و یک مقام فوق العاده معنوی باشد که شناخت آن حقیقت و آن مقام این همه برکت دارد و در صورتی که آن حقیقت شناخته نشود امکان فهم قرآن و استفاده از آن برای مسلمانان وجود ندارد، چون این روایت را زمانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند که در بین مسلمانان قرآن بوده و از آن استفاده هم می‌کردند و با این همه حضرت فرموده‌اند: اگر کسی بمیرد و امام زمان خود را شناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.

از طرفی باید متوجه بود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در عین این که پیامبر خدا بودند، امام نیز بودند. چون لازمه مقام امامت دو چیز است: از نسل ابراهیم علیه السلام بودن است، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نسل حضرت اسماعیل فرزند ابراهیم‌اند، و دیگری معصوم بودن است. چرا که خداوند در آیه ۱۲۴ سوره بقره در جواب حضرت ابراهیم علیه السلام که سؤال می‌کنند، آیا امامت، به نسل

من هم داده می شود، جواب می دهد: این مقام به آن هایی که ظالمند داده نمی شود؛ یعنی باید هیچ گونه ظلمی نداشته باشند و این به معنی معصوم بودن است. پس همچنان که عرض شد، وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم از نسل ابراهیم علیه السلام هستند و هم بنا به صراحت آیه قرآن در اوّل سوره نجم که در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» آن حضرت معصوم هستند، پس نتیجه می گیریم مقام «امامت» علاوه بر مقام نبوت به وجود مقدس حضرت محمد صلی الله علیه و آله داده شده است.

شناخت امام، شناخت یک حقیقت

به ما دستور داده اند که امام خود را بشناسیم و گفته اند که امام شناسی از اصول دین است؛ یعنی ابتدا باید با فکر و تعقل بدان رسید، همان گونه که توحید و نبوت را ابتدا با استدلال می پذیریم یعنی همان گونه که برای وجود خداوند برهان داریم، برای امام شناسی هم برهان داریم. مسئله این است که شناخت امام، یک شناخت معمولی نیست. از خود پرسید: این چه شناختی است که اگر نماز بخوانی، روزه بگیری، حج بروی؛ ولی نسبت به امام زمان خود معرفت نداشته باشی؛ دینداری تو زیر سؤال می رود؟! پس این شناخت، صرفاً شناخت اسمی و لفظی و خانوادگی نیست، بلکه شناخت یک مقام است. امام یک مقام است و سن و اسم حضرت نسبت به شناخت حقیقتشان بسیار فرع است. بسیاری از سؤالاتی که جوانان عزیز از ما دارند، به جهت این است که تصور واقعی و صحیحی نسبت به امام ندارند. اگر ما بتوانیم به گونه ای

صحیح امام علیه السلام را به این نسل معرفی کنیم، اصلاً این سؤالات و این شک‌ها مطرح نمی‌شود که آیا امام زمان علیه السلام وجود دارند یا خیر؟ و اگر وجود دارند چرا این همه عمر می‌کنند و اصلاً چرا ظاهر نمی‌شوند؟ روش ما این نیست که ثابت کنیم آیا امام زمان علیه السلام وجود دارند یا خیر؟ بلکه نحوه بودن امام را بیان می‌کنیم و توضیح می‌دهیم، آنگاه هر قلب مستعدی در خودش قبول می‌کند. البته انتظار نداشته باشید که امام‌شناسی آسان باشد. نه توحیدشناسی و نبوت‌شناسی و معادشناسی آسان است و نه امام‌شناسی و بنا هم نیست که مسلمانان به طور سطحی متوجه امور و مبانی دین باشند. مسلمان باید اندیشه‌اش بلند باشد و به حقایق بلند موجود در هستی دست یابد.

امام واسطه فیض بین خدا و مخلوقات

لازم‌ترین موضوع، درک و تصور صحیح از مقام امام زمان علیه السلام است و اگر تصور ما صحیح شد بسیاری مسائل بعدی خود به خود روشن می‌شود. در دعای شریف ندبه می‌خوانیم:

«أَيْنَ السَّبَبِ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ»؛ یعنی کجاست آن سببی که بین زمین و آسمان عامل اتصال مادون به مافوق است.

این همان مفهوم واسطه فیض است؛ یعنی امام علیه السلام واسطه بین خدا و کل عالم هستی است و اگر متوجه شویم که امام علیه السلام یک حقیقت و یک مقامند در عالم، می‌رسیم به این که حتی ملائکه هم وجود خود را از امام می‌گیرند. وقتی فهمیدیم امام واسطه فیض است و واسطه فیض بودن؛ یعنی

از نظر حقیقت از همه موجودات حتی از ملائکه مقرب هم بالاتر است. برای این که روشن شود معنای واسطه فیض بودن یعنی یک حقیقت، به این روایت که در جوامع روایی فریقین از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده، توجه کنید که حضرت فرمودند: «كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ»؛ یعنی من نبی بودم و آدم بین آب و گل بود. همچنین در روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام داریم که حضرت فرمودند: «كُنْتُ وَصِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ»؛ یعنی من وصی پیامبر صلی الله علیه و آله، بودم وقتی آدم هنوز در بین آب و گل بود. این دو روایت همدیگر را تأکید می کنند. باید مفهوم این روایات روشن شود تا بتوان فهمید امام یعنی چه؟ و امام زمان دوستی و توسل به امام زمان علیه السلام یعنی چه؟ و این که ما به وجود امام زمان زنده ایم چه مفهومی دارد؟

این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «آدم هنوز به دنیا نیامده بود که من پیامبر بودم»؛ منظور این است که مقام حضرت قبل از خلقت عالم، وجود داشته است، قبل از این که حضرت آدم علیه السلام خلق شود و نسل های متمادی به دنیا بیایند و بعد بدن و نفس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دنیا بیاید، قبل از همه این ها مقام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وجود داشته است. معنی این که گفته می شود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یک مقام است، به همین معنی است. و روایت دوم هم که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند، خبر از همان نکته می دهد که امام یک مقامی است فوق جسم و جسمانیات.

۳ - «بحار الانوار»، ج ۱۶، ص ۴۰۳.

۴ - «عوالی اللآلی»، ج ۴، ص ۱۲۴.

از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرموده‌اند: «شعبان ماه من است، پس روزه بدارید در این ماه برای محبت پیغمبر خود»^۵ یعنی با انجام این دستور، به مقامی می‌رسیم که محبت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در قلبمان ایجاد می‌شود. این حالت را نمی‌توان با کتاب خواندن به دست آورد. با خواندن صد کتاب تاریخ اسلام و زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌توان پیامبرشناس شد. چون پیامبر صلی الله علیه و آله یک مقام است، برای نزدیکی به مقام رسول الله صلی الله علیه و آله و دوست داشتن پیامبر صلی الله علیه و آله باید ریاضت کشید، از نوع ریاضت‌هایی که در ماه شعبان به ما دستور داده‌اند، مثل روزه و دعا و استغفار.

همچنین در روایت آمده است که با زحمت و ریاضت می‌توان امام زمان علیه السلام را رؤیت کرد، چون امام زمان علیه السلام یک مقام است. برای ارتباط با آن مقام باید توجه جان انسان از دنیا و تعلقات دنیایی قطع شود و به غیب نظر کند؛ یعنی اگر بخواهی بعدی از ابعاد آن عصمت کل را دریابی، باید در بعدی از ابعاد، یک هم‌سنخی و هماهنگی با مقام عصمت در خود ایجاد کنی. این که فرموده‌اند: «اگر چهل روز خالصانه صبح کنی و قلب خود را آماده نمایی، حضرت را می‌بینی»؛ به این معنا است که اگر خود را از هرگونه رذیلت خالص کردی و قلب را برای پذیرش حکم خدا آماده کردی و مقام انسانی‌ات از حدّ دنیا و جسم و خشم و شهوت بالا و بالا و بالاتر آمد روح زلال می‌شود و به مقامی از کمال می‌رسد که حضرت علیه السلام بر او نظر کند و انسان نیز ایشان را در منظر خود مشاهده

نماید، و از این جاست که سیر روح و تعالی آن انسان شروع می‌شود، چون هدفش را پیدا کرده است.

امام غایب و نه مخفی

منظور از غیبت امام زمان علیه السلام این نیست که حضرت جایی مخفی شده باشند، بلکه باید متوجه بود که حضرت غایب شده‌اند، نه مخفی. باید در مورد این دو مفهوم تأمل کنیم و مفهوم غایب را بفهمیم. متأسفانه بعضی‌ها مقام غیب امام علیه السلام را با مخفی کردن یکی گرفته‌اند و در معرفت نسبت به امام به اشتباهاتی گرفتار شده‌اند. درک این مقام به آسانی میسر نیست، همان‌طور که خود ائمه می‌فرمایند: «أَمَرْنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ»^۶؛ یعنی امر ما بسیار مشکل و رام‌ناشدنی است. و در جایی دیگر می‌فرمایند: «امر ما سرّ در سرّ است»^۷ یعنی امر ما سرّی است پنهان در سرّ؛ پس باید با کمی تلاش آماده درک این مقام شد و بدون تلاش فکری و قلبی حقیقت موضوع به دست ما نمی‌آید.

مخفی شدن؛ یعنی کسی این‌جا هست و در عرض ما هم هست، اما مثلاً پشت دیوار پنهان شده است، ولی غایب‌بودن؛ یعنی کسی فوق هستی مادی است، مثل ملائکه که در غیب هستند و در مقامی بالاتر از عالم ماده جای دارند. مقام غیب امام زمان علیه السلام به جهت واسطه فیض بودن حضرت است و هستی در قبضه مقام غیبی حضرت است و اساساً هر مرحله و مرتبه

۶ - «خصال»، ج ۲، ص ۶۲۴، ص ۱۸۳.

۷ - «بحار الانوار»، ج ۲، ص ۷۱. یا «بصائر الدرجات»، ص ۲۸.

پایینی در قبضه مرتبه بالاتر غیبی‌اش قرار دارد. برای روشن شدن واسطه فیض بودن حضرت باید بتوان اثبات کرد که امام زمان علیه السلام از نظر درجه وجودی از تمام ملائکه مقرب بالاتر است، اما مخلوق خداست. به قول بزرگان «کُلُّ ما سِوَى الله» است؛ یعنی غیر از خدا هر چه در هستی، کمال محسوب می‌شود، همه در آن مقام جمع است و مراتب وجود در آن حضرت به صورت جامع وجود دارد.^۸

معنی «واسطه فیض بودن»

برای روشن شدن مفهوم واسطه فیض مثالی می‌زنیم. شما، «من» و «تن» خود را در نظر بگیرید. چه کسی صحبت می‌کند؟ مسلّم «من»، اما از زبان و صوت کمک می‌گیرد. چه کسی می‌بیند؟ «من»، اما از طریق چشم. آن که همه کاره است، یعنی می‌بیند و می‌شنود و راه می‌رود و قلبش تپش دارد، «من» یا نفس انسان است. اگر «من» نباشد، قلب هم تپش ندارد، اما آیا این «من» حاضر است یا غایب؟ «من» حاضر غایب است، به یک اعتبار از همه اعضای بدن در خود بدن «حاضر» تر است، ولی برای شما و حسّ شما بدن «ظاهر» است. پس ملاحظه می‌کنید که من شما و تن شما در کنار هم و در عرض هم نیستند، بلکه در اصطلاح فلسفه، در طول یکدیگرند. یعنی «من» شما فوق «تن» شماست نه پهلوی تن شما. «من» شما از نظر درجه وجودی بالاتر از تن شماست. درجه وجودی موجود غایب همیشه

۸ - حتماً عنایت دارید که جامعیت حضرت با وجود شخصی وی منافات ندارد، چون وجود او کلیّی سببی است و نه یک کلیّی مفهومی و انتزاعی.

از عالم ماده بالاتر است، مثل «من» شما نسبت به تن شما. همچنین عالم غیب، از خود ماده در ماده حاضرتر است، مثل حضور فعال «من» شما در چشم و گوش شما که عملاً اوست که می بیند، منتها از طریق چشم شما. الآن، آن که می شنود «من» شماست که می شنود، نه گوش شما. اما آن که در صحنه «ظاهر» است تن شماست با اعضایش، و آن که در صحنه «حاضر» است، «من» شماست. «من» شما در همه جای تن شما حاضر است، اما چون مجرد است، محدود به بدن نیست. پس اگر می گوئیم «من» شما واسطه بین «تن» شما و عالم اعلی است، به این معنا است که اولاً؛ بودن آن واسطه فیض، بودن در مرتبه وجودی بالاتری است و لذا «غایب» است، چون مرتبه اش بالاتر است. ثانیاً؛ تمام مرتبه مادون در قبضه آن واسطه فیض قرار دارد.

فرق «حضور» با «ظهور»

مثال دیگری می زنیم: خدا «حضور» مطلق است؛ یعنی در همه جا از همه چیز حاضرتر است؛ اما حضورش مثل دیوار و سنگ و... نیست. اگر بخواهد مثل دیوار حاضر باشد که دیگر خدا نیست، بلکه یک دیوار است. حاضر بودن در جایی غیر از ظاهر بودن است. مثلاً این لیوان در این جا «ظاهر» است و شما می توانید آن را ببینید، علتش هم این است که یک جا هست و جاهای دیگر نیست، پس می توانید آن را ببینید؛ اما اگر همه جا بود، دیگر ظاهر نبود.

اگر چیزی شکل داشته باشد، یعنی در یک مکان هست و در مکان دیگر نیست؛ اما اگر حدّ و مرز و شکلی نداشته باشد، همه جا می تواند باشد. چیزی که «ظاهر» است، محدود است و چیزی که «حاضر» است، ولی ظاهر نیست، حقیقتی است فوق محدودیت های مکان، پس محدود هم نیست. ذات خداوند از آن نظر که همه جا هست، «ظاهر» نیست، اگر ظاهر بود که دیگر ذات خدا نبود؛ زیرا خداوند وقتی بخواهد ظاهر باشد، باید محدودیت هم داشته باشد.

تا این جا دو مطلب «ظاهر بودن» و «حاضر بودن» را در نظر داشته باشید که «ظاهر بودن» محدودیت می آورد و «حاضر بودن» وسعت می آورد. حال سؤالی مطرح می شود که «من» من چقدر در تن من حضور و نقش دارد؟ جواب این سؤال این است که همه تن من در قبضه «من» من است؛ زیرا «من» من فوق «تن» من است و چون مجرد است، همیشه مادون یعنی بدن را قبضه می کند و در اختیار دارد و لذا اگر من اراده کرد دستش را بالا بیاورد، دست نمی تواند مقاومت کند. این فوق بودن درجه وجودی من از تن، فوق بودن حقیقی است، نه نسبی. مانند سقف اتاق نیست که نسبت به کف اتاق، بالا باشد، ولی نسبت به شخصی که روی سقف ایستاده، پایین محسوب شود. پس «من» من، حقیقتاً از نظر درجه وجودی بالاتر و فوق «تن» من است؛ به همین جهت تمام تن در قبضه من است. در واقع «من» یا نفس انسان است که می شنود و می گوید و حرف می زند و راه می رود، منتها اعضاء تن را به عنوان ابزارهای خود به کار می گیرد. «تن» مثل عصاست در دست «من». إن شاء الله با تأمل در مثال «من» و «تن»، معنی

واسطه فیض بودن امام زمان علیه السلام در هستی روشن می شود که مثل امام زمان علیه السلام در کل هستی، مثل «من» است در «تن».

این نوع مطالبی که عرض شد به عنوان مقدمات امام شناسی است و باید در دبستان فرهنگ فکری تشیع، بررسی و تدریس شود. ما حق نداریم بدون آن که امام را بشناسیم از این دنیا برویم. از امام کاظم علیه السلام روایت هست که فرمودند: «هر کس بمیرد و امامش برایش مشخص نشده، به مرگ جاهلیت مرده، و مردم معذور نیستند تا این که امام خود را بشناسند و کسی که بمیرد و امام خود را بشناسد، مثل کسی خواهد بود که در کنار حضرت قائم علیه السلام در چادر آن حضرت بوده است»؛^۹ اگر بتوانیم در مورد امام شناسی وقت بگذاریم، تمام معارف دین به نحوی بسیار روشن برایمان حل می شود.

در دعای ندبه داریم که: «أَيْنَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ»؛ کجاست آن وجه خدا که اولیاء الهی به سوی او نظر دارند، یعنی حضرت امام زمان علیه السلام وجه الهی هستند و نمایش کامل صفات الهی می باشند، یعنی امام از ملائکه هم بالاتر است. امام حقیقتاً به جهت مقام جامعیت اسمائی اش از ملائکه هم بالاتر است. همان طور که «من» حقیقتاً فوق «تن» و حتی فوق قوای «بینایی» و «شنوایی» است.

با این مقدمات إن شاء الله معنی غیب بودن امام را متوجه شدید، یعنی کل هستی زیر پای امام و در قبضه امام علیه السلام است. امام غایب اند، نه یعنی در سرداب سامراء گم شده اند. عرض شد که جهان در قبضه امام است، مثل

این است که بدن در قبضه «من» یا نفس انسان است. وقتی می‌گوییم امام واسطه فیض است؛ یعنی رابطه‌اش با هستی یک رابطه طولی است، یعنی مقام حضرت بالاتر است و بقیه عالم، در قبضه وجود حضرت‌اند. مقام امام‌زمان علیه السلام در هستی طولی است، مثل مقام من شما که تن شما مادون آن است و آن تن در طول وجود «من» است و وقتی معنی حضور طولی حضرت را نسبت به عالم متوجه شدید، ملاحظه خواهید کرد، همان‌گونه که تن شما در قبضه من شماست، هستی در قبضه اراده امام است.

غایب حاضر

امام علیه السلام غایب‌اند، یعنی اولاً؛ مقام امام، فوق عالم است. ثانیاً؛ در تمام عالم حاضراند. همچنان‌که عرض شد وقتی متوجه باشیم مرتبه موجودی بالا است، تمام مرتبه پایین در قبضه اوست، و به مرتبه پایین محدود نیست. مثلاً خورشید در صورتی می‌تواند همه‌جا را روشنی ببخشد که بالا باشد، اما اگر پایین بود دیگر نمی‌توانست همه‌جا را روشن کند. حضور ملائکه در هستی به گونه‌ای است که آن‌ها را کاری از کاری باز نمی‌دارد، مثل خورشید که روشن کردن شهر ما آن را از روشن کردن شهر دیگر باز نمی‌دارد. در مورد حضور و نقش امام علیه السلام نیز چنین است که امام علیه السلام را کاری از کار دیگر باز نمی‌دارد. مقام امام، مقام عظمایی است که همه عالم را تدبیر می‌کند و همه‌جا در قبضه اوست بدون این‌که از آن مقام اعلای خود خارج شوند. اصلاً اگر پایین بودند و در عرض سایر موجودات بودند که نمی‌توانستند عالم را تدبیر نمایند.

امام علیه السلام حاکم بر تن خود هستند

سؤالی مطرح می‌شود که آیا مثل سایر انسان‌ها، تن امام حاکم بر «من» ایشان است؟ یعنی این‌طور که تن ما یک محدودیتی برای ما دارد که به راحتی نمی‌توانیم اراده‌هایمان را عملی کنیم، تن امام هم برای امام چنین است؟ و یا من ایشان بر تن خود و بر کل جهان حاکم است؟

شما می‌دانید کسی که اندکی ریاضت بکشد تا حاکم بر بدنش شود، می‌تواند طی الارض کند؛ یعنی وقتی بدن انسان در قبضه «من» انسان درآید، هر جا بخواهد می‌تواند بدن را ایجاد کند، نه این‌که بدن را از جایی به جای دیگر حرکت دهد، زیرا بردن و حرکت دادن محتاج زمان است. شاگرد مرحوم قاضی طباطبایی می‌گوید: دیدم که جناب قاضی به تنها اتوبوس مسیر سامراء به نجف رسیدند. ما حرکت کردیم و رفتیم. ولی با کمال تعجب در نجف دیدم که مرحوم قاضی (رحمة الله علیه) در حرم هستند یعنی آقا با طی الارض به نجف آمده بودند. طی الارض که برای نوکران امام علیه السلام واقع می‌شود، در مقام امام علیه السلام چیزی نیست.

امام چون حاکم بر بدن خویش است، می‌تواند هر وقت که خواست تن خود را حاضر کند. در روایت است که وقتی حضرت علیه السلام ظهور می‌کنند، همه مردم ایشان را می‌شناسند؛ چرا که بین مردم بوده‌اند، نه این‌که فقط بین مردم اصفهان یا تهران یا جای دیگر بوده‌اند، بلکه همه جا حاضرند و به هر نحوه که خواستند با بدنی که اراده کنند ظاهر می‌شوند و به هیچ جا محدود نمی‌شوند.

آصف بن برخیا، قصر بلقیس را که در یمن بود، در اورشلیم ایجاد می‌کند، چون می‌گوید: «أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»؛^{۱۰} یعنی من قصر را قبل از این که پلک چشمتان به هم بخورد، حاضر می‌کنم و این نوع آوردن که کمتر از چشم به هم زدن است، دیگر حرکت دادن نیست، بلکه ایجاد کردن است.^{۱۱} حال در نظر داشته باشید که قرآن می‌فرماید: این شخص یعنی جناب آصف بن برخیا مقداری از علم کتاب را در اختیار داشت «عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» و امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: «همه علم کتاب در نزد ماست»^{۱۲}. و خداوند در قرآن به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «خداوند و آن کسی که همه علم کتاب در نزد اوست، شهادت می‌دهند که تو پیغمبر هستی»^{۱۳} که مفسرین شیعه و سنی اذعان دارند آن کسی که در زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شهادت به نبوت آن حضرت داشته و همه علم کتاب در نزد اوست، علی (علیه السلام) است؛ یعنی مقام امام در تصرف عالم، خیلی گسترده‌تر از این حرف‌هاست، چه برای بدن خود و چه برای بقیه عالم. عمده آن است که ما بتوانیم مقام امام (علیه السلام) را به آن شکلی که قرآن معرفی می‌کند بشناسیم. قرآن، مقام امام را چنین می‌داند که: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ»^{۱۴}؛ یعنی ما آن‌ها را امام قرار دادیم و

۱۰ - سوره نمل، آیه ۴۰.

۱۱ - در مورد چگونگی ایجاد قصر بلقیس در اورشلیم به بحث «حرکت جوهری» مراجعه

بفرمایید.

۱۲ - «اصول کافی»، ج ۱، ص ۲۵۳.

۱۳ - سوره رعد، آیه ۴۲.

۱۴ - سوره انبیاء، آیه ۷۳.

فعل خیر به آن‌ها وحی کردیم. پس طبق این آیه، فعل آن‌ها، عین وحی الهی است و این مقام عجیبی است که عمل آن‌ها عیناً وحی الهی است، نه این که به آن‌ها دستوری داده باشند و آن‌ها طبق دستور عمل کنند. این مسئله‌ای است جدا، ولی مقام امام چیز دیگری است، همان است که قرآن می‌فرماید: «أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» یعنی «فعل خیر» را به آن‌ها وحی می‌کنیم، نه این که دستور بدهیم فعل خیر انجام دهند، و مقام امام زمان علیه السلام از این نوع مقام است، چون همان‌طور که در تفسیر آیه ۱۲۴ سوره بقره مطرح است، ائمه شیعه که فرزندان ابراهیم علیه السلام هستند، همگی دارای مقام امامتی هستند که قرآن از آن سخن می‌گوید.

مبنا و چگونگی رؤیت امام علیه السلام

انسان با ریاضت کشیدن لایق رؤیت می‌شود. روحش بالا و بالاتر می‌رود و می‌تواند حضرت را رؤیت کند، البته این بدین معنا نیست که هرکس مدعی رؤیت حضرت شد مورد تأیید باشد و ما از نقش خیالات این افراد غافل باشیم. ولی چنانچه به واقع رؤیت آن حضرت واقع شد این رؤیت ناگهان تبدیل به غیبت حضرت می‌گردد. سؤالی که مطرح می‌شود این است که امام در آن حالت که یک مرتبه غایب شدند کجا رفتند؟ آیا پشت سنگ و دیواری مخفی شدند؟ جواب این است که خیر! امام هیچ‌جا مخفی نشدند، بلکه همان‌طور که از افق جان آن فرد ظهور کردند، از همان افق غایب شدند، حضرت از درون آن فرد طلوع کردند و آن فرد با چشم باطن حضرت را دید و با گوش باطن، صدای حضرت را شنید و از

همان افق هم غایب شدند. البته امام، هر جا اراده کنند، ظاهر می‌شوند. در خبر داریم که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در یک شب در چهل جا حاضر و ظاهر بودند، البته می‌توانند اگر بخواهند در یک میلیارد جا ظاهر شوند چرا که مقام امام طوری است که توجّه و ظهور در هر یک از این مکان‌ها، مانع توجّه و ظهور در مکان دیگر نمی‌باشد؛ زیرا ایشان را کاری از کار دیگر باز نمی‌دارد و همه چیز در قبضه ایشان است. مثلاً وقتی شما به حرف‌های کسی گوش می‌دهید، در عین حال او را می‌بینید و صدایش را می‌شنوید و به حرف‌هایش هم فکر می‌کنید؛ چون شما وجود مجرد و فوق عالم ماده هستید، دیدنتان مانع شنیدن و فکر کردنتان نیست. شما شنوا و بینا هستید، اما ذات شما شنوایی و بینایی نیست، چون در عین این که خودتان تماماً می‌بینید و فکر هم می‌کنید، «من» شما در تنتان حضور «کامل» و «تمام» دارد^{۱۵} و عرض شد مثل امام در هستی، مثل من شما در تن شماست؛ پس امام (علیه السلام) از همه موجودات در عالم حاضرتر است در عین این که خودش در جای خودش می‌باشد. و چنانچه عرض شد، وجود امام حتی از ملائکه هم برتر و حاضرتر است.

امام عین انسانیت است

اگر در موضوع شناخت امام دقت بفرمایید، متوجه می‌شویم خداوند برای هدایت انسان‌ها، عین‌الانسان را که همان امام باشد خلق فرموده تا

۱۵ - برای بررسی موضوع حضور کامل و تمام به نکته‌های ۶ و ۷ کتاب «ده‌نکته از معرفت نفس» رجوع بفرمایید.

هر کس که بخواهد به انسانیت واقعی دست یابد با توجّه به امام معصوم این کار برایش ممکن گردد که البته اصل این بحث و حواشی آن را در جای دیگر باید دنبال بفرمایید.^{۱۶} ولی مطلبی را که در مورد عین‌الانسان در این جا مطرح می‌کنیم با مثال آب به عنوان عین تری شاید بتوان تصوّر موضوع را به ذهن نزدیک کرد. مثلاً ما برای سیراب شدن باید به عین تری رجوع کنیم و یا اگر بخواهیم چیزی را شور کنیم، باید به عین شوری یعنی نمک رجوع کنیم؛ زیرا خداوند نمک را برای شور کردن خلق کرد. برای انسان شدن هم فقط و فقط یک راه وجود دارد و آن این است که به عین انسان رجوع کنیم. امام زمان علیه السلام عین‌الانسان می‌باشند. من و شما به اندازه‌ای که به امام زمان خود نزدیک شویم، بهره‌ای از انسانیت داریم.

انسانیت یک حقیقت است. چیزی که حقیقت است منشأ همه چیزهایی است که از آن حقیقت بهره دارند، یعنی هر چیزی به مطلقش برمی‌گردد؛ همان‌طور که هر شوری به عین شوری برمی‌گردد. به اصطلاح فلسفه، انسانیت تشکیک‌بردار است؛ یعنی مثل نور شدّت و ضعف می‌پذیرد. هر چیزی که دارای شدّت و ضعف است، حقیقت دارد و ساخته ذهن ما و یا از اعتبارات بشر نیست. نمی‌توان گفت که مثلاً این ستون از ستون دیگر ستون‌تر و یا شدیدتر است؛ یعنی نمی‌توان برای ستون‌بودن شدّت و ضعف قائل شد، چون این‌ها اعتبارات بشر است و ستون حقیقتی ندارد؛ ولی در مورد وجود و علم و انسانیت، شدّت و ضعف مطرح است،

۱۶ - رجوع شود به نوشتار «نحوه حضور حضرت حجّت در هستی» قسمت «امام یا

اصل‌الانسان».

پس این‌ها دارای حقیقت هستند، و لذا چون برای انسانیت می‌توان شدت و ضعف قائل شد، و گفت فلان آقا از رفیقش انسان‌تر است. پس انسانیت دارای حقیقت است و هر چیزی که حقیقت دارد، به مطلقش برمی‌گردد، همان‌طور که می‌گوییم وجود به عین‌الوجود برمی‌گردد و خداوند عین‌الوجود است. انسانیت انسان‌ها هم به عین‌الانسان برمی‌گردد و امام زمان علیه السلام هم عین‌الانسان است و برای رسیدن به مقام انسانیت فقط باید به عین‌الانسان رجوع کرد، همان‌طور که همه وجودها از نظر وجودی به عین‌الوجود یعنی خداوند رجوع دارند و وجودشان را از حضرت حق دارند. به همین دلیل هم در دعاهایمان می‌گوییم: خدایا بر ما منت بگذار و قلب امام‌زمان علیه السلام را از ما راضی کن! ^{۱۷} خداوند برای این که ما آدم شویم، آدمیت مطلق را آفریده است، پس هر کس که به امام زمان علیه السلام نزدیک‌تر است، انسان‌تر است و هر که از او دورتر است، از انسانیت دورتر است و در واقع آدم نیست، بلکه ظاهرش، ظاهر آدم است، به همین دلیل است که در روایات داریم هر که امام ندارد، به مرگ جاهلیت مرده است، یعنی در حقیقت انسان نیست و در قیامت به صورت انسان محشور نمی‌شود، حال کسی که انسان نیست، هر قدر می‌خواهد نماز بخواند، روزه بگیرد و... ارزشی ندارد (مثل بچه‌ای است که از سر تقلید از بزرگ‌ترها و بدون شناخت، نماز شب می‌خواند).

روایات شیعه می‌فرماید: در بدو ورود به برزخ اوّل از عقیده سؤال می‌شود و بعد از اعمال. اوّل از ولایت و امام سؤال می‌کنند بعد از نماز و

روزه؛ یعنی آیا به امام زمانت نظر داشته‌ای یا نه؟ اگر امام زمانت را شناسی، تو اصلاً کاری نکرده‌ای، چون به مقصد خود که عین‌الانسان است نظر نداشته‌ای.

امامت از اصول دین است، ابتدا باید با تحقیق و تعقل بر وجود امام، برهان داشته باشید. روایت‌ها در واقع کمک می‌کنند به شناخت امام، ولی امام‌شناسی را باید با دلیل عقلی و کشف قلبی به دست آورد.

امام زمان یا قلب کلّ

تا این‌جا مباحث «واسطه فیض بودن»، «نحوه غیبت امام» و «عین‌الانسان بودن امام» را بحث کردیم. بحث بعدی راجع به حقیقت انسان است که عبارت است از قلب. می‌خواهیم عرض کنیم که انسان یعنی قلب، اما نه قلب گوشتی واقع در قفسه سینه. انسان به جهت جنسیت و گوشت و چشم و گوش و خیال، انسان نمی‌باشد؛ چرا که حیوانات همه این‌ها را دارند، ولی انسان نیستند. بلکه انسان یعنی قلب. قلب یعنی آن حقیقتی از شما که تمام احوالات و اراده‌ها و میل‌ها و عواطف را به آن نسبت می‌دهید، می‌گویید: خواستم بینم و لذا چشم خود را به کار گرفتم، پس چشم تحت تأثیر آن حقیقت شما که خواست ببیند، دیدن را شروع کرد. یا می‌گویید: خواستم معرفت خود را نسبت به امام زیاد کنم، لذا تعقل و تفکر کردم، پس مرکز اراده‌ها و خواستنی‌ها یک چیزی است به نام قلب.

آن وقت خودتان ملاحظه کرده‌اید آنچه مطلوب غریزه و کشش‌های جسمی است رفتنی است، یعنی هر چه برای غریزه انجام می‌دهیم، نابودشدنی است و در جان انسان نمی‌ماند، زیرا حقیقت انسان غریزه و شهوت نیست، اما آنچه که با قلب انجام داده‌ایم، باقی می‌ماند. نمازهایی که با حضور قلب خوانده‌اید، باقی است و آثارش همواره برکات به همراه دارد. و آنچه با نیت قلبی انجام نداده‌اید، نابود شده است، یعنی سرمایه‌ای برای آخرت - که حقیقت انسان به صحنه می‌آید - نشده است. پس باید متوجّه باشید، شما غریزه و شهوت نیستید، شما قلب‌اید و آنچه قلبی است، سرمایه حقیقی شماست.

حقیقت انسان همان بعد قلبی اوست، از طرفی چون انسان کامل حقیقت انسان و اصل انسانیت هر انسانی است، پس او قلب کل است؛ یعنی قلب حقیقی در هستی، امام زمان علیه السلام است. هر کس به هر اندازه که در قلب امام زمان علیه السلام جا دارد، حقیقت دارد و خودش است و با خیالات و غرایزش که حقیقت او نیست، به سر نمی‌برد، یعنی واقعیت هر کس به اندازه‌ای است که با قلب عالم هستی ارتباط دارد، چون هر کس به اندازه‌ای که در قلبش حاضر است، واقعیت دارد و هر کس هم به اندازه‌ای قلب دارد که از قلب کل بهره گرفته است؛ پس هر کس با قلب امام زمان ارتباط ندارد، با خود واقعی‌اش در ارتباط نیست و با خود و همی و خیالی به سر می‌برد.

در روایت آمده است که اعمال ما روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه خدمت امام زمان علیه السلام ارائه می‌گردد، یعنی اعمال ما به انسانیت کل، که ملاک

ارزیابی هر انسانی است، ارائه می‌گردد. هر اندازه که عقاید و اعمال و اخلاق ما انسانی باشد، پذیرفته می‌شود و هر اندازه که حیوانی باشد، پذیرفته نمی‌شود، چون قلبی نبوده تا به قلب کل هستی وصل باشد و باقی بماند. مثل این که اعمال غریزی برای ما پایدار نیست، غذا خوردن‌هایمان مثل احوالات معنوی در قلب ما برای ما نمی‌ماند. این‌ها سرّ اهل‌الیه است، باید بفهمیم. اگر انسانیت بخواهیم باید اولاً؛ به امام زمان علیه السلام نزدیک شویم و ثانیاً؛ کارهایمان را مطابق امام زمان علیه السلام انجام دهیم، پس تو هر چه در قلب امام زمان علیه السلام هستی، هستی؛ و هر چه در قلب امام زمان علیه السلام نیستی، نیستی. ای کاش آدم‌ها می‌آمدند و بحث‌های امام‌شناسی را محکم کار می‌کردند تا ببینند چه برکاتی نصیبشان می‌شود، چرا ما کتاب جامعه‌شناسی و روانشناسی و داستان بخوانیم، ولی امام‌شناسی کار نکنیم.

خداوند فقط به قلب شما می‌نگرد

روایتی از شیعه و سنّی نقل شده: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَا إِلَى أَعْمَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ»^{۱۸}؛ یعنی خداوند به ظاهر شما و به اعمال شما نمی‌نگرد، بلکه به قلب شما می‌نگرد. از طرفی قلب کل، امام زمان علیه السلام است؛ پس هر قدر به امام شبیه‌تر هستید، خدا به شما نظر می‌کند، چون خدا فقط به امام نظر می‌کند و هر کس به اندازه‌ای که از «قلب» بهره دارد، مورد نظر حضرت حق قرار می‌گیرد.

مولوی در دفتر پنجم در مورد همین نکته از زبان حضرت حق می‌گوید:

من ز صاحب‌دل کنم در تو نظر نه به نقش سجده و ایشار زر
یعنی من به تو و سجده و ایثار تو نظر نمی‌کنم، بلکه از طریق صاحب
قلبِ کل یعنی صاحب‌دل به تو نظر می‌کنم، اگر تو در آن قلبِ کل بودی،
آنگاه سجده‌ات مورد نظر قرار می‌گیرد و إن شاء الله مورد قبول واقع
می‌شود. در ادامه می‌گوید:

تو دل خود را چو دل پنداشتی گفتگوی اهل دل بگذاشتی
اگر تو نظرت به قلبِ کل و صاحب‌دل مطلق نبود و خودت را دل
گرفتی، از مسیر نظر حق به خودت، که همان دل صاحب‌دل است، محروم
می‌شوی، مثل تری این لباس است که به تری مطلق وصل نباشد چیزی از
تری آن نخواهد ماند.

صاحب‌دل، آینه شش رو بود حق در او از شش جهت نازل بود
صاحب‌دل یعنی امام زمان علیه السلام کسی است که همه ابعاد وجودش رو به
سوی خدا است و بنده محض اوست و نظر مطلق خداوند به او است.
هر که اندر شش جهت دارد مقرر کی کند در غیر حق یک‌دم نظر
هر کس که تمام ابعادش را خدا فرا بگیرد، تنها به خدا نظر دارد، پس
عصمت دارد، یعنی معصوم است.

گر کند ردّ، از برای او کند و قبول آرد، همو باشد سند
اگر صاحب‌دل که تمام ابعادش را خدا گرفته، یعنی امام زمان علیه السلام اعمال
ما را قبول کند، خدا قبول کرده است و اگر ردّ کند، خدا ردّ کرده است،
او سند ردّ و قبول خداوند است.

چون که او حق را بود در کلّ حال برگزیده باشد او را ذوالجلال

خداوند امام زمان علیه السلام را به جهت آن که در تمام حالات در پیش خود دارد، برگزیده است و بقیه را با معیار امام زمان علیه السلام سنجش می کند. هیچ بی او حق به کس ندهد نوال شمه ای گفتم ز اصحاب وصال بدون مسیر وجود مبارک امام زمان علیه السلام پروردگار به هیچ کس هیچ بهره ای نمی دهد و آنهایی که به مقام وصال رسیده اند، با همین قاعده رسیده اند.

این همان مفهوم واسطه فیض است، یعنی هر چه بخواهی از خدا بگیری باید از امام زمان علیه السلام بگیری و چون مفهوم این حقیقت را که امام واسطه فیض است همه مردم نمی فهمند و ممکن است کج فهمی و سوء تعبیر شود، تنها شمه ای گفته است. این ها از اسرار است. بدون مقدمه نمی توان گفت.

موهبت را بر کف دستش نهد وز کف اش آن را به مرحومان دهد خداوند به هر کس که بخواهد رحمت کند، به واسطه امام زمان علیه السلام او را مورد رحمت قرار می دهد.

با کف اش دریای کل را اتصال هست بی چون و چگونه در کمال همه مخزن غیب در دست مبارک امام علیه السلام است، خزینه دار عالم غیب است، چرا که بی چون و چرا، عین کمال انسانی است.

صد جوال زر بیاری ای غنی حق بگوید دل بیار ای منحنی هر چه می خواهی صدقه و اطعام کن، حضرت حق می بیند که آیا از دل پر خور داری، دلی که به صاحب دل مطلق وصل است.

اگر دل امام زمان علیه السلام را به دست نیاوری و جانت به قلب هستی نظر نداشته باشد، اگر چه صدها مسجد بسازی و چراغانی کنی، سودی نمی بخشد. البته همه زحمات عزیزان إن شاء الله برای وصل شدن به دل وجود مقدس حضرت است. اگر چه بعضی از مداحان اهل البیت مورد تأیید نیستند، اما همین که صدای خوب خود را به روش صحیحی در این مسیر به کار می گیرند یک توفیق است. حضرت حق می فرمایند:

گرز تو راضی است دل، من راضی ام و ر به تو مُعْرِض بود، اعراضی ام
یعنی اگر آن دل مطلق از تو راضی است، من هم راضی ام و اگر او از تو روی گردان است، من هم روی گردانم. پس اولاً؛ یک دل حقیقی در عالم هست که همه دل ها باید توجّهشان به او باشد. ثانیاً؛ ملاک ارزیابی هر کس نزد خدا، هماهنگی با او و جلب رضایت او را نمودن است.

ننگرم در تو در آن دل بنگرم تحفه آن را آر، ای جان در برم
به اندازه ای که به امام زمان علیه السلام نزدیک هستی، آدم هستی و دل داری، خدا فقط به دل کلّ نگاه می کند، هر دلی که عشق به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام دارد، به حق نزدیک است. یعنی تو وقتی عملاً چیزی در محضر حضرت حق برده ای تا بهره ای از رضایت حق نصیب خود کنی، تو را به دل امام زمان علیه السلام حواله می دهند که:

با تو او چون است؟ هستم من چنان زیر پای مادران باشد جنان
هر طور که امام زمان علیه السلام با تو هست، من هم که خدای تو هستم، همان طورم با تو؛ پس زیر این آسمان یک قلب کلی هست که ملاک رضایت و غضب خدا است و هر کس باید خود را با او هماهنگ کند،

همچنان که در روایت داریم که بهشت زیر پای مادران است؛ پس اگر می‌خواهی به بهشت بروی، باید مادرت از تو راضی باشد. اگر می‌خواهی بینی کجای بهشت هستی، بین کجای قلب مادرت هستی، حالا همین را در مورد رضایت و عدم رضایت امام زمان علیه السلام قیاس کن.

مادر و بابا و اصل خلق، اوست ای خنک آن کس که دل داندز پوست مادر حقیقی و پدر حقیقی که منشأ انسانیت ماست، اوست. خوشا به حال کسی که پدر و مادر حقیقی‌اش را از پدر و مادر پوست و بدنش می‌تواند تفکیک کند. آن حضرت اصل اصل و قلب قلب هر انسانی است. تو بگویی نک دل آوردم به تو گویدت این دل نیرزد یک تسو اگر تو در محضر حضرت حق، دل جدای از قلب امام زمان علیه السلام بیاوری، یعنی دلی که به انسان کامل وصل نباشد، آورده باشی، اصلاً خداوند برایش هیچ ارزشی قائل نمی‌باشد.

آن دلی آور که قلب عالم است جانِ جانِ جانِ آدم است می‌فرماید: باید دل خود را غرق دل آن حضرت کرده باشی و در واقع با رضایت قلب حضرت آمده باشی. قلبی که قلب عالم و اصل اصل همه است.

از برای آن دل پر نور و بر هست آن سلطان دل‌ها منتظر به جهت آن دل پر برکت و نور است که امام زمان علیه السلام را «مُنتَظَر» نام نهاده‌اند؟ یعنی دلی که خداوند هم منتظر اوست و هر کس هر دلی را نزد خداوند بیاورد، خداوند انتظار دارد بهره‌ای از آن دل سلطان دل‌ها، یعنی

دل امام منتظر را با خود آورده باشد، از برای آن که دل قطب عالم، فقط دل است و همه منتظر آن دل هستند.

تو بگردی سال‌ها در سبزه‌زار آن‌چنان دل را نیابی ز اعتبار به این راحتی کسی به آن نمی‌رسد، ریاضت‌ها و ارادت‌ها باید پیشه کرد.

پس دل پوسیده پژمرده‌جان بر سر تخته نهی آن سوکشان بیا و این دل بدون ارتباط با امام زمان عجل الله تعالی فرجه را که پوسیده و پژمرده است به طرف دل آن حضرت بکشان تا اعتبار گیرد و زنده شود.

گویدت این گورخانه است ای جری که دل مرده به آن جا آوری تا دل تو مرده است در واقع در قبر زندگی می‌کنی. اگر خواستی این دنیا برایت قبر نباشد، باید دست را از این حالت مردگی با پیوست به سلطان دل‌ها زنده گردانی.

رو بیاور آن دلی آن شاه‌جوست که امان سبزه‌وار کون از اوست برو دلی را به دست بیاور که به دنبال امام زمان عجل الله تعالی فرجه باشد، آن دلی که عالم کون و وجود به جهت وجود مقدس او در امان و بقاء و طراوت هستند، چرا که در روایت داریم: «لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ لَسَاخَتْ»^{۱۹}؛ اگر حجّت خدا نباشد، زمین فرو می‌ریزد، چون هستی بدون قلب نمی‌شود، در واقع وجود آن حضرت عامل امان و حیات عالم است، پس تو هم باید به آن حضرت وصل شوی تا از وسوسه‌ها و انحرافات امان یابی.

او غایب نیست، ما غایبیم

تمام مشکلات ما ناشی از این است که از امام زمان علیه السلام دور شده‌ایم. نجات یک ملت به امام زمان علیه السلام وابسته است. امام زمان علیه السلام انسان کامل است. کافی است که نظر مبارکش بر جان ما بیفتد تا ما انسان شویم، یعنی مبادی میل ما اصلاح شود زیرا که وجود ائمه تکوینی است، غیب و شهود ندارد، بودن هستی به وجود آن حضرت است و هر کس به اندازه نزدیکی به نظر او بقاء و واقعیت می‌یابد و معنی‌دار می‌شود.

امام زمان علیه السلام در زمان غیبت مثل خورشیدی که نورش پشت ابر است، فیض می‌رساند. علت عدم بهره‌برداری از فیض آن حضرت خودمان هستیم. امام غایب نیست، ما غایبیم. ماییم که دنیایی شده‌ایم. اگر یک زندگی دینی را آغاز کنیم، با یک نظر امام زمان علیه السلام جوهر ما عوض می‌شود و مسّ وجودمان کیمیا می‌گردد. مزّه آدم شدن را اگر بچشیم، چیز دیگری برای ما مزّه‌دار نخواهد بود.

عمده آن است که معنی واقعی انسان‌بودن را که به نزدیکی به امام زمان علیه السلام است درک کنیم و بدانیم مسلّم هر کس به هر جا رسید از دریچه نظر آن حضرت رسید. خدایا به حقیقت امام زمان علیه السلام، قلب ما را متوجّه آن حضرت و قلب آن حضرت را از ما راضی بگردان.

ما را موفق به حیاتی بکن که نتیجه‌اش قرب به آن حضرت باشد.

خدایا! مقام معظم رهبری را در پناه امام زمان علیه السلام مؤید بدار.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

نحوه حضور حضرت حجت در هستی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَى مُحْيِي الْمُؤْمِنِينَ وَ مُبِيرِ الْكَافِرِينَ. السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الْأَمَمِ...﴾

﴿السَّلَامُ عَلَى الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ وَالْعَدْلِ الْمُشْتَهَرِ. السَّلَامُ عَلَى بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي بِلَادِهِ﴾^۱

سلام بر آن امامی که موجب احیاء مؤمنین و نابودی و بیهوشی کافران خواهد شد. سلام بر مهدی امت، سلام بر قائم منتظر و عدل مورد نظر... سلام بر بقیة الله در هر جایی که آنجا شهر خدا خواهد بود.

توگد قطب عالم امکان، انسان کامل، بقیة الله الاعظم، حضرت حجت العالی را به همه عزیزان تبریک عرض می کنم.

درک نحوه حضور و ظهور مقام خاتم ولایت، بسیار ظریف و به اصطلاح موضوعی صراط گونه است. در وصف پل صراط گفته اند: «أَدَقُّ مِنْ الشَّعْرِ وَ أَحَدُّ مِنْ السَّيْفِ»، یعنی؛ از مو باریک تر و از شمشیر تیز تر است و چنین صراطی است که رونده هایش را به بهشت می رساند. بعضی از معارف اسلامی صراط گونه است، یعنی به قدری دقیق است که انسان برای دریافتش باید بیش از حد، اندیشه هایش را جمع کند و جلو برود.

در زمینه امامت و مسئله حضور و تأثیر و نقش حضرت مهدی علیه السلام، بسیاری از مسلمین، مسائلشان حل نشده است. اگرچه در زمینه معاد و توحید بیشتر توانسته‌اند مسائل خود را حل کنند، ولی در امامت که به سرمایه فکری و تحقیق بیشتری نیاز دارد، حلّ این موضوع کمتر به چشم می‌خورد. اگر کسی در مورد امامت و مهدویت، در فکر و اندیشه‌اش سرمایه‌گذاری نکند، به شناخت صحیحی از اسلام دسترسی پیدا نمی‌کند. این گونه نیست که بتوان گفت آن اندازه که می‌توانیم توحید را در حدّ خالقیت درک کنیم، امامت را هم باید درک کنیم. معارف غیبی همه در یک حد نیستند که اندیشه ما بتواند به راحتی و در حدّ مساوی به آنها نزدیک شود. گفت:

نظر را نغز کن تا نغز بینی گذر از پوست کن تا مغز بینی
درک مغز عالم هستی که ما اسمش را امام زمان علیه السلام می‌گذاریم، احتیاج به اندیشه عمیق و دقیق دارد. یکی از مصیبت‌هایی که بر سر اندیشه اعتقاد به امام زمان و انسان کامل یعنی حضرت مهدی علیه السلام آمده است، همین است که با خرافه عجین شده است. به طوری که عده‌ای از سر زودبآوری مسئله را پذیرفتند، در حالی که آنچه این‌ها پذیرفتند، اصلاً امام نیست و عده‌ای هم از سر عدم تحقیق آن را رد کرده‌اند. مشکلی که در ارتباط با شناخت امامت و به خصوص امام به معنی «حجّت خدا» داریم این است که برای شناخت آن حضرت نیازمند به مبانی عمیق استدلالی و قلبی هستیم و باید آن‌ها را در مکتب تشیع جستجو کرد. چون تشیع، برداشت راستین و برین از اسلام است به طوری که افق این مکتب، درک مقام امامت است.

در اثبات امامت مبانی علمی و استدلالی وجود دارد و نمی‌توان در شناخت امام تقلید کرد، یعنی جزء اصول دین است و در اصول دین تقلید جایز نیست. یعنی در اصول یک مکتب باید اندیشه نمود، تا آن عقیده به دست آمده برای ما کارساز باشد.

مبانی نظری امامت

مبانی علمی و استدلالی حضور حضرت مهدی علیه السلام را در این فرصت محدود به طور مفصل نمی‌توان مطرح کرد، ولی به لطف الهی باب بحث را باز می‌کنیم تا عمق موضوع تا حدی روشن شود. به همین جهت ابتدا صورت مسئله را مطرح می‌کنیم و انتظار هم نداریم همه مسئله را شما بپذیرید. انتظار داریم به عنوان یک تئوری به آن نظر کنید. چون تئوری برای هر موضوعی وسیله‌ای است که ما افق اندیشه‌مان را متوجه آن موضوع کنیم. اگر اندیشه ما مبانی عقلی آن تئوری را یافت، آن را می‌پذیریم. البته؛ از محضر عاشقان اهل البیت عذر می‌خواهم که این مسئله را به عنوان یک تئوری دینی مطرح می‌کنم نه به عنوان یک عقیده.

پس صورت تئوری را عرض می‌کنم و فکر می‌کنم به قدری موضوع زلال است که هر قلب سالمی آن را تصدیق می‌کند. صحبت‌هایی که امروز برای شما عرض می‌کنیم، تقریباً تمامی آن را محققین اهل سنت از جمله «محمی الدین بن عربی» مورد توجه قرار داده و قبول دارند. مطلب از این جا شروع می‌شود که آیا می‌شود جهان بدون انسان کامل باشد یا خیر؟ اتفاقاً اولین کسی که واژه «انسان کامل» را به عنوان شخصی که در عالم،

حیّ و حاضر است، به کار می‌برد «محبی الدین ابن عربی» است^۲. بعداً شیعه و سنی آن واژه را تقویت کردند. عمده آن است که اصل مسئله امامت را دنبال کنیم تا به حضرت حجت^{علیه السلام} به عنوان میراث‌دار مقام امامت تا آخر الزمان برسیم.

۲ - شیخ بهایی (رحمة الله علیه) در کتاب اربعین خود در خاتمه حدیث ۳۶ در مورد اندیشه محی الدین بن عربی نسبت به امام زمان^{علیه السلام} می‌گوید: «حقیقتاً مرا به شگفت می‌آورد در این مقام گفتاری را که شیخ عارف کامل محبی الدین ابن عربی در کتاب فتوحاتش آورده است. وی در باب ۳۳۶ آن کتاب می‌گوید:

«إِنَّ لِلَّهِ خَلِيفَةً يَخْرُجُ مِنْ عَثَرَةِ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ، يُوَاطِئُ اسْمُهُ اسْمَ الرَّسُولِ، جَدُّهُ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، يُبَايِعُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، يُشَبِّهُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) فِي خُلُقِهِ وَ يُنْزِلُ عَنْهُ فِي الْخُلُقِ...»؛ یعنی خداوند خلیفه‌ای دارد که خروج می‌کند، وی از عترت رسول الله^{صلی الله علیه و آله}، از پسران فاطمه^{علیها السلام} می‌باشد که نامش با نام رسول الله^{صلی الله علیه و آله} مطابقت دارد. جد او حسین بن علی بن ابی طالب^{علیه السلام} است، مردم با او در میان رکن و مقام بیعت می‌نمایند. در خلقتش با رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} شباهت دارد و در خلقتش از او پایین‌تر است... (فتوحات مکیه / جلد ۲ / باب ۳۶۶ / صفحه ۳۲۷ / از دارالکتب عربیه مصر / چهار جلدی و در صفحه ۳۶۶ از همین باب سطر ۷-۱۳ به طور پراکنده).

ملاحظه می‌کنید که در آغاز عبارت می‌گوید «إِنَّ لِلَّهِ خَلِيفَةً يَخْرُجُ...»؛ یعنی برای خداوند تعالی شأنه خلیفه‌ی موجودی است که بعد از این ظهور خواهد کرد. همچنان که عبدالوهاب شعرانی در کتاب «یواقیت» که خلاصه «فتوحات» است، داستان حضرت مهدی^{علیه السلام} که فرزند بلافضل حضرت امام حسن عسکری^{علیه السلام} است، با شمردن یک‌یک اجداد آن حضرت تا امیرالمؤمنین^{علیه السلام} آورده است (از صفحه ۱۴۲-۱۴۵ طبع مکتبه مصطفی البابی الجلی سنه ۱۳۷۸).

از جمله علماء اهل سنت که به متولد شدن امام زمان علیه السلام اذعان دارد، ابن صباغ مالکی در کتاب «الفصول المهمة» در فصل یازدهم در اواخر ترجمه احوال حضرت امام عسکری علیه السلام است. وی می گوید:

«ابو محمد الحسن از خود فقط یک پسر به جای گذاشت، اوست حجت قائم منتظر برای دولت حق. و به جهت صعوبت وقت و خوف سلطان و تعقیب سلطان از شیعیان و حبششان و گرفتن و دستگیر نمودن آنان، میلادش را مخفی داشت و امرش را پنهان نمود»^۳

امام یا اصلُ الانسان

اول اجازه دهید ما تصوّر خود را از وجود مقدّس حضرت به طور مختصر روشن کنیم و سپس در اثبات وجود آن حضرت بحث کنیم. با توجّه و دقّت به روایات می‌رسیم به این که امام، اصل الانسان است و مقام او مقام حقیقت انسانیت است و هر کس به اندازه‌ای که به امام نزدیک است، در واقع به انسانیت نزدیک است. در کتاب شریف بحار الانوار در جلد ۵۳ صفحه ۱۷۸ در آخر توقیع شریف حضرت

۳- از جمله علماء اهل سنت که ولادت امام زمان علیه السلام را ذکر کرده‌اند، می‌توان افراد زیر را نام برد. تاریخ ابن خلکان در قسمت ترجمه آن حضرت- ابن حجر در «الصواعق» ص ۱۰۰ و ۱۱۴- محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السؤل» ص ۸۹ طبع ایران- قندوزی در «ینایع المودّة»- محمد بن یوسف گنجی در «کفایة الطالب»- محمد بن یوسف مذکور در «البيان فی اخبار صاحب الزّمان»- سبط ابن جوزی در «تذکره الخواص» ص ۲۰۴- عبد الوهاب شعرانی در «الواقیت» در مبحث شصت و پنجم- سویدی بغدادی در «سبائک الذهب» ص ۷۶- ابن اثیر در «الکامل» ج ۷ ص ۹۰ و تاریخ ابوالفداء «ج ۲ ص ۵۲ (نقل از امام شناسی، علامه طهرانی (رحمة الله علیه) ج ۱۶ و ۱۷ ص ۲۲۲).

حِجَّتُ اللَّهِ می فرمایند: «...وَنَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا وَالْخَلْقُ بَعْدُ صَنَائِعُنَا»؛ یعنی «ما امامان، ساخته و پرداخته پروردگارمان هستیم؛ و خلق، در مرتبه بعد، ساخته و پرداخته ما هستند». با دقت در این حدیث، متوجه می شویم آن حضرت، ذات و حقیقتی است الهی و بقیه باید خود را به مدد آن ذات اصلاح کنند، مثل این که هر کس خواست رطوبت و تری به دست آورد، باید به ذات آب رجوع کند که مسلم آن آب تری اش را از چیز دیگری نگرفته، بلکه وجودی است که عین رطوبت و تری است و البته وجودش را از خداوند گرفته است. حال با ترسیم مختصر از تصوّر خود نسبت به مقام امام زمان علیه السلام عرایض خود را مطرح می کنیم:

بحث اول این است که شما حتماً قبول دارید که هر «مابالعرض» به «مابالذات» منتهی می شود، به اصطلاح می گویند: «این قاعده امری بدیهی است»؛ یعنی شما به طور بدیهی قبول دارید که هر امر عرضی، ضرورتاً به یک امر ذاتی منتهی می شود، مثلاً شوری آب، به عین شوری، یعنی نمک ختم می شود. آبی که شور است دو فرض دارد؛ یکی این که آن آب، خودش عین شوری باشد، که معنای این حرف آن است که آب غیرشور در دنیا نباید وجود داشته باشد، ولی چون آب غیرشور هم یافت می شود، بنابراین آب، عین شوری نیست. حالت دیگر این است که چون خود آب، عین شوری نیست، پس شور بودن آب، باید به ذاتی که عین شوری است ختم شود. این قاعده بدیهی را به این شکل تنظیم کرده اند که: «كُلُّ مَا بِالْعَرَضِ لَا بُدَّ أَنْ يَنْتَهِيَ إِلَى مَا بِالذَّاتِ»؛ یعنی هر آنچه «عرضی» است - مثل شوری برای آب، یا تری برای زمین - حتماً به آنچه «ذاتی» است -

مثل شوری برای نمک، یا تری برای آب- منتهی یا ختم می‌شود و خلاصه چیزی که عرضی است باید به یک امر ذاتی ختم شود. یعنی عقل هر انسانی می‌پذیرد که هر شیرینی باید به عین شیرینی ختم شود و هر شوری باید به عین شوری ختم شود و هر تری باید به عین تری ختم شود.

«انسانیت»؛ واقعیتی غیر محسوس

حال طبق همین قاعده، آیا انسانیت انسان‌ها مثل حسن و حسین و بتول... یک واقعیت هست یا خیر؟ مشکل این جاست. دقت بفرمایید آیا انسانیت هم یک حقیقت است یا خیر؟! یعنی؛ یک مفهوم ساخته ذهن است یا واقعاً یک حقیقت است، منتها حقیقتی فوق مادی؟! شما می‌فرمایید: حسن انسانیت دارد. معنی این حرف آیا این است که فقط جسم دارد؟! در این صورت که فرقی با سایر اجسام نمی‌کند. یا می‌گویید: این حسن، نمو و تحرک دارد، گیاه و حیوان هم این خصوصیات را دارند. چه چیزی باعث امتیاز و افتراق حسن از سایر موجودات می‌شود؟ حسن چه چیزی دارد که شخصیت انسانی به آن اطلاق می‌شود؟ در حالی که «نمو» و «حرکت» و «حس» عامل انسانیت نیست، از طرفی نمی‌توانیم بگوییم «انسانیت» چون محسوس نیست، پس وجود ندارد، چراکه وجودات غیبی از آن جهت که وسیع‌تر از ماده هستند، محسوس نیستند؛ نه این که چون محسوس نیستند، موجود نباشند.

یکی از موضوعات در تفکر توحیدی این است که باید در ماورای پدیده‌های کثیر محسوس، حقیقت واحد غیر محسوس را بیابیم و اصل

اساسی بینش دینی، توحید و توجّه به حضور حقیقت واحدی است که در ماوراء کثرات، موجود است. حال مگر بدون بینش توحیدی، می‌توان مقام امام را در هستی فهمید؟! کسی که قدمش در وادی توحید سست است، در وادی فهم مقام امامت در هستی، حتماً سست‌تر است. مگر در مباحث توحید نخوانده‌اید که در عالم، وجوداتی غیبی هستند که از بس وجودشان شدید است، ملموس و محسوس نیستند؟ مانند وجود ملائکه. و از طرفی خوانده‌ایم که ملائکه اشاره به ذات احدی خداوند دارند. اولین شرط دریافت هدایت از قرآن این است که شما غیب را باور کرده باشید، لذا در اوّل سوره بقره می‌فرماید: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ*الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...»؛ یعنی کسی که نظام فکریش این‌قدر نازل است که بالاتر از افق ماده هیچ دریافت برتری ندارد، این شخص هیچ ارتباطی با قرآن نخواهد داشت و از قرآن نمی‌تواند هدایت بگیرد و به عرصه دین پا بگذارد. یعنی بر آستانه بارگاه دین نوشته شده، هر کس معرفتش تا غیب صعود نکرده است، وارد نشود.

پس یک وقت شما در مبانی - که مهم‌ترین آن توحید است - به باور نرسیده‌اید، معلوم است که در امامت هم به باور نخواهید رسید. ولی زمانی مدّعی هستید که مبانی منطقی دارید، آن وقت است که از این مبانی می‌توانید نتیجه بگیرید. آیا وقتی چیزی ملموس و محسوس نیست، یعنی نیست؟ یا اگر دلیل عقلی بر وجود آن دارید، پس آن چیز هست، ولی وجودش به طور معقول و غیبی هست. خداوند چون ملموس و محسوس نیست، آیا نیست؟! یا چون دلیل عقلی بر وجودش داریم، پس هست، حتّی

اگر مثل پدیده‌های مادی، ملموس نباشد، دلیلی بر عدم وجودش نیست. «من» انسان مثل پدیده‌های مادی ملموس نیست، اما دریافتش برای هر کس ساده و آسان است. و هر کس قبول دارد که علاوه بر «تن»، یک «من» هم دارد.

حال برگردیم به اصل بحث که بالأخره آیا «انسانیت» یک واقعیت است یا واقعیت نیست؟

انسانیت از مقوله وجود است

برای انسان حسّی، «گوش» یک چیز واقعی است؛ ولی آیا انسانیت حسن و بتول هم یک چیز واقعی است؟ در ابتدا با توجه به چند صفت انسانی می‌توان روشن کرد که علاوه بر این جسم ظاهری که قابل دیدن است، هر انسانی جنبه‌ای از وجود به نام «انسانیت» هم دارد و آن انسانیت یک بعد وجودی فوق مادی است. یعنی انسانیت خود یک پدیده و واقعیت است، منتها واقعیتی است غیر مادی؛ به طوری که انسانیت حسن از آن جهت است که یک نحوه شجاعت دارد، که آن شجاعت از بی‌باکی گرگ متمایز است، همچنین انسانیت حسن یک نحوه میل دارد که غیر از شهوت خوک است و نیز یک ویژگی به نام تعقل دارد که آن را حیوان ندارد. این نحوه خصوصیات در انسان‌ها را که غیر از خصوصیات موجود در گرگ و خوک است - هر چند انسان از نظر حیات و ادراک با حیوان مشترک است - «انسانیت» می‌نامیم، بنابراین اولین نکته‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد این که انسانیت یک واقعیت است.

حال از آن جایی که انسانیت در خود انسان‌ها نیز شدت و ضعف‌بردار است، مثلاً می‌گوییم فلانی انسانیتش بیشتر است، لذا انسانیت از مقوله وجود است، چون وجود شدت و ضعف‌بردار است و در همین راستا است که ثابت می‌شود انسانیت، خود یک وجود است، برعکس «ماهیت» که شدت و ضعف‌بردار نیست و مقوله‌ای عدمی است.

نکته دیگر این که همان‌طور که عرض شد؛ هر چیزی که صفتی را دارد یا باید آن چیز، ذاتاً دارای آن صفت باشد یا به چیزی ختم شود که آن ذاتاً دارای آن صفت باشد؛ مثلاً هر چیز شوری باید یا خود عین شوری باشد یا به عین شوری ختم شود. هر انسانی نیز یا باید تمام انسانیت را داشته باشد یا انسانیت او به عین‌الانسان ختم شود و چون انسان‌ها تمام رفتارهایشان انسانی نیست و رفتارهای حیوانی از خود نشان می‌دهند، و تا حدی شهوت و غضبشان جنبه حیوانی به خود می‌گیرد و صورت عقل کامل نیستند، پس عین انسانیت نیستند. آری؛ نمودهای غیرانسانی در رفتارهای انسان‌ها دیده می‌شود و این نشان می‌دهد که عین‌الانسان نیستند و از طرفی تا حدی از انسانیت برخوردارند. پس از نظر انسانیت باید به یک عین‌الانسان ختم شوند و این عین‌الانسان همان انسان کامل و یا به فرمایش دین، امام‌زمان علیه السلام است.

خوب دقت بفرمایید؛ مشکل ما در همین قسمت است که متوجه باشیم اولاً: انسانیت، یک واقعیت است و ما انسان‌ها به جهت برخورداربودن از آن واقعیت، انسان هستیم؛ ثانیاً: عین انسان نیستیم؛ ثالثاً: چیزی که انسان

است و عین انسان نیست باید به عین الانسان ختم شود و آن عین الانسان نمی شود که موجود نباشد، چراکه «انسانیت»، حقیقتی تشکیکی است، یعنی شدت و ضعف بردار است و لذا هم از مقوله وجود است و هم در راستای شدت و ضعف داشتن، یک حدّ تام دارد که همان انسان کامل است.

شما ملاحظه می کنید که همه ادیان؛ یعنی همه آن هایی که حسّ برین خود را به کار انداخته اند، به یک انسان برین که کلّ انسانیت از او سرازیر می شود، معتقدند. حالا به روش های مختلف می توان متوجه وجود مبارک و مقدس آن حضرت شد. در این بحث به این طریق وجود حضرت را مورد توجه قرار دادیم. در بحث «آخر الزّمان؛ شرایط ظهور باطنی ترین بُعد هستی» مبانی نظری وجود حضرت حجت علیه السلام را از زاویه دیگر مورد بحث قرار داده ایم، همان طور که در مقدمه بحث «نحوه ظهور حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه» برهان دیگری را ارائه نموده ایم.

انسانیت؛ حقیقت یا اعتبار؟

در راستای بحثی که در این برهان داریم عرض می کنم؛ ما اگر یک مقایسه ای بین دو انسان معمولی که یکی از دیگری برتر است، انجام دهیم، ملاحظه می کنیم در عین این که هر دو نفر آن ها انسان معمولی هستند و هیچ کدام هم معصوم نیستند، تفاوت هایی دارند و تفاوت اساسی انسانی که از دیگری برتر است، در داشتن حرکت و حسّ و ادراک و بدن انسانی نیست؛ بلکه در «انسانیت» است که او در انسانیت رشد بیشتری دارد ولی

آن دیگری در همین صفت ضعف دارد. یعنی در همان حالتی ضعف دارد که ابعاد دیگر انسان را جهت می‌دهد به طوری که آن کسی که از انسانیت بهره بیشتری برده است، شهوت و غضبش انسانی است و نه حیوانی؛ یعنی غضب دارد، ولی نه غضبی همچون غضب گرگ؛ شهوت دارد، ولی نه شهوتی همچون شهوت خوک. اما کسی که از انسانیت بهره‌ای نبرده است، شهوت و غضبش انسانی نیست، بلکه حیوانی است؛ پس نتیجه می‌گیریم که انسانیت یک حقیقتی است که اگر در شخصیت کسی تجلی کرد و در حد مناسبی به فعلیت درآمد، به همان اندازه او را از حیوانیت جدا می‌کند.^۵ و لذا می‌توان گفت: «انسانیت، یک حقیقت متقن است و نه یک مفهوم اعتباری».

از طرفی همان‌طور که روشن است و قبلاً هم عرض شد «انسانیت» حقیقتی است که در افراد مختلف شدت و ضعف برمی‌دارد و به اصطلاح فلاسفه، قابل «تشکیک» است، مثل «وجود» و یا مثل «علم»، که شدت و ضعف‌بردار است. و همان‌طور که وجود، شدت و ضعف برمی‌دارد و وجود ضعیف داریم مثل عالم مادی، و وجود شدید داریم مثل عالم مجردات، یک وجود مطلق هم داریم که همان ذات احدی است، پس نتیجه این شد که: در عالم وجود، انسانیت یک واقعیتی است که به‌طور شدید و ضعیف در انسان‌ها وجود دارد و علاوه بر این، یک وجه مطلق که

۵ - انسانیت در هر انسانی در ابتدای امر بالقوه موجود است، ولی به اندازه‌ای که آن فرد خود را آماده نمود و زمینه پذیرش خود را افزایش داد، جنبه بالقوه او به بالفعل تبدیل می‌شود و آن حقیقت در جان او تجلی می‌کند.

عالی‌ترین و شدیدترین وجه آن است موجود است، که همان عین‌الانسان یا انسان کامل است که آن انسان کامل،^۶ خودش یک وجود است، همان‌گونه که تری یک وجود است و همه تری‌ها از عین تری است؛ همه انسانیت انسان‌های معمولی در عین شدت و ضعفی که در انسانیت دارند، هم از عین‌الانسان است و مثل عین شوری که تمام درجات شوری به آن ختم می‌شود تمام درجات انسانیت در یک‌جا جمع است به نام انسان کامل. حالا به این جمله توجه بفرمایید:

همچنان که هر مقیدی به مطلق ختم می‌شود و همچنان که هر مابالعرضی به مابالذات خود ختم می‌شود، «انسانیت موجود در وجود هر انسانی یک حقیقتی است که به انسان‌الکلی و یا عین‌الانسان و یا انسان کامل ختم می‌شود».

یعنی انسانیت، یک حقیقت معنوی است با درجات مختلف که یک اصلی دارد که همان انسان کامل است.^۷

۶ - باز نظر شما را به بحث «امام یا اصل‌الانسان» جلب می‌کنیم که حضرت می‌فرمایند: ما ساخته و پرداخته خدا هستیم و خلق، ساخته و پرداخته ما (البته اگر خلق بخواهند که به انسانیت خود نزدیک و از حیوانیت فاصله بگیرند).

۷ - در راستای همین موضوع است که حضرت امام باقر (علیه السلام) می‌فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ أَعْلَىٰ عَلِيٍّ وَ خَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِنَا مِمَّا خَلَقْنَا وَ خَلَقَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ، قُلُوبُهُمْ تَهْوِي إِلَيْنَا، لِأَنَّهُمْ خُلِقُوا مِمَّا خُلِقْنَا» (اصول کافی ج ۱ ص ۲۹۰). خداوند ما را از اعلی علیین آفرید و دل‌های شیعیان ما را از آنچه ما را آفرید، آفرید و بدن‌هایشان را از درجه پایینش آفرید. از این روی دل شیعیان به ما متوجه است؛ زیرا از آنچه ما آفریده شده‌ایم، آفریده شده‌اند. چنانچه ملاحظه می‌فرمایید حضرت نکته فوق‌العاده دقیقی را مطرح می‌نمایند مبنی بر این که خلقت آن ذوات مقدسه، خلقتی است از اعلی علیین که همان مقام انسان کامل یا حقیقت‌الانسان است. و بعد

به طور مختصر باید عرض کنم که ما چند نوع هستی فوق‌ماده داریم؛ یکی مقام ملائکه که مجردند و هر کدام حامل اسمی از اسماء الهی هستند، یکی هم مقام ذات احدی که فوق این حرف‌هاست، یکی هم مقام انسان کامل که مقام جامعیت اسماء الهی است و قرآن در مورد آن فرموده: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^۸ بعد از ذات احدی، مقام انسان کامل است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»؛ یعنی اولین چیزی که خداوند خلق کرد، نور من بود. این نور، مقام انسان کامل، یعنی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و ناظر بر جنبه مادی و جسمانی پیامبر نیست. این «من» که در روایت می‌فرماید؛ ناظر بر «من» انسان کامل و انسانیت پیامبر صلی الله علیه و آله است، نه «من» جسمانی پیامبر صلی الله علیه و آله. مقام نبوی قبل از ظهور در عالم مادی به عنوان رسالت نبوی، خود یک حقیقت موجود در هستی است به نام «انسان کامل»، و همین حقیقت یعنی انسان کامل در بستر تاریخ، ظهورات مختلفی در شخصیت سایر پیامبران و ائمه داشته تا در نهایت با ظهور کامل خود، حضرت مهدی علیه السلام به صحنه می‌آیند.

«عزیزالدین نسفی» که شافعی‌مذهب است در کتاب انسان کامل می‌گوید:

«ای درویش! تمام عالم همچون ظرفی است پر از افراد موجودات و از این موجودات هیچ چیز و هیچ کس را از خود و از این ظرف خبر

می‌فرمایند: شیعیان ما نیز بهره‌ای از آن حقیقت انسانی دارند و لذا می‌توان نتیجه گرفت؛ هر کس به همان مقدار که به انسان کامل نزدیک است، از انسانیت بهره دارد.

نیست مگر انسان کامل، که از خود و از این ظرف خبر دارد و مُلک و ملکوت و جبروت هیچ چیز بر او پوشیده نیست، اشیاء را کماهی^۹ و حکمت اشیاء را کماهی می‌داند و می‌بیند.

«آدمیان زبده و خلاصه کائنات‌اند و انسان کامل زبده و خلاصه آدمیان است، موجودات به یک بار در تحت نظر انسان کاملند، هم به صورت و هم به معنی.»

«ای درویش! هر چیزی را مغزی است که بیش از یکی هم نباشد و انسان کامل، مغز عالم هستی است که بیش از یکی هم نیست.»

مقامات انسانی

مقام انسان، در مراتب وجود، مقام جمع است؛ یعنی هر سه مرتبه وجودی را دارد.

مقام تعقلش به‌ازاء عالم جبروت است و مقام تخیلش به‌ازاء عالم ملکوت است، و مقام و مرتبه بدنی‌اش به‌ازاء عالم ماده یا عالم ناسوت است. پس؛ انسان، هر سه مقام هستی را یک‌جا دارد، منتها به شدت و ضعف، یعنی مقام عقل انسانی، مظهری از عقل کل است، و مقام مثال و خیال انسانی، مظهری از مقام و عالم مثال منفصل و یا برزخ است و انسان در هنگام خواب که جنبه بدنی و مادی آن ضعیف می‌شود، به نشئه مثال می‌رود و همین انسان در جنبه بدنی‌اش در مقام مادی و طبیعت، در عالم ماده است.

۹ - «کماهی» یعنی همان‌طور که هست و همان‌طور که مقصد و مقصود خداوند بوده است.

این حالت را که انسان بَوَحْدَتِهِ در هر سه مقام و مرتبه عقل و خیال و بدن حاضر است، حالت جمع گویند، این است که به اصطلاح عرفان انسان دارای مقام «کون جامع» است و به عبارت دیگر، انسان در مقام «حضرت خمس» است که حضرت و مقام جامع است.^{۱۰} از آن جایی که انسان کامل جامع این مقام‌ها به نحو اَتَمّ می‌باشد، محور همه این مقام‌ها است. دَقّت بفرمایید! «مقام انسان، مقام کون جامع است؛ یعنی مقامی که همه مراتب هستی را یک جا دارد».

۱۰ - حضرات خمس به این اعتبار است که چهار حضرت داریم که انسان به عنوان یک واقعیت جامع واحد، به تنهایی جامع این چهار حضرت است و به آن حضرات خمس گویند که آن چهار حضرت عبارت است از:

۱- «حضرت ذات» که از آن به غیب الغیوب و غُفَاءِ مُغْرَب تعبیر کرده اند، در این مقام شامخ نه از اسم خبری است و نه از اعیان و مظاهر، همان مقام احدیت است که به مقام «أَوْدُنِ» تعبیر می‌کنند.

۲- عالم «شهادت مطلقه» عالم ملک و ناسوت است که مقابل مرتبه غیب الغیوب است. بین عالم غیب مطلق و شهادت مطلقه را «حضرت غیب مضاف» گویند که خودش نیز دو عالم و یا دو حضرت است، یکی از آن جهت که نزدیک است به غیب مطلق که «عالم ارواح جبروتیه و ملکوتیه» است، یعنی عالم عقول و نفوس مجرد که این سومین عالم است. و یکی از آن جهت که نزدیک به عالم شهادت است که «عالم مثال» است که چهارمین عالم محسوب می‌شود. تا این جا چهار عالم یا حضرت شد. پنجمین حضرت که جامع چهار عالم مذکور است، عالم «انسان کامل» است و آن را حقیقت محمدی ﷺ می‌نامند.

و در همین راستا و با اشاره به مقام جامع آن حضرت است که گفته اند:

دو سر هر دو حلقه هستی به حقیقت به هم تو پیوستی

انسان کامل، کتابی است جامع جمیع کتب الهیه، به اعتبار روح و عقل اش، مقام ام الکتاب دارد، و به اعتبار قلبش کتاب لوح محفوظ است و به اعتبار نفسی که تعلق تدبیری به بدن دارد «کتاب محو و اثبات» است.

عین‌الانسان، یعنی انسان کامل که مغز و عصارهٔ کل هستی است، حقیقت این مقامات است و سه نشئه عالم عقل و عالم مثال و عالم ارض را مطلقاً در قبضه دارد.

برای تقریب به ذهن می‌توان گفت: **مثّل انسان کامل در عالم هستی، مثّل نفس است در بدن.**^{۱۱}

به سیطره‌ای که نفس بر بدن دارد دقت بفرمایید. ملاحظه می‌کنید که بدن شما به‌طور کامل در قبضهٔ نفس شماست. ابتدا خود شما، یعنی نفس شما کاری را اراده می‌کند، سپس بدن آن را انجام می‌دهد. شما چگونه بر بدن خود سیطره و قدرت دارید؟ شما بدنتان را تماماً در اختیار دارید و در همه جای آن هم تماماً حاضرید. انسان کامل هم تمام هستی را در قبضهٔ خود دارد، همان‌گونه که نفس، بدن را در قبضهٔ خود دارد. از طرفی دو نحوهٔ حضور برای نفس در بدن هست: یکی این که در همه‌جای بدن حضور «کامل» دارد، یعنی در همه‌جای آن حاضر است و جایی از بدن نیست که نفس در آن جا حاضر نباشد، دیگر این که در همه‌جای بدن «تماماً» وجود دارد. یعنی همه‌جا هست و همه‌جا تماماً وجود و حضور می‌یابد، پس حضوری کامل و تمام دارد. یعنی شما می‌گویید: «من تماماً خودم می‌بینم و تماماً خودم می‌شنوم»، این طور نیست که یک طرف نفس شما ببیند و طرف دیگر آن بشنود، بلکه نفس شما تماماً در همهٔ اعضای

۱۱ - احاطه وجود مافوق در نظام طولی، نسبت به وجود مادون از احاطه نفس بر بدن حتی بسیار شدیدتر است، چراکه هویت موجود مادون نسبت به وجود مافوق در نظام طولی، هویت تعلقی است و تماماً در قبضه موجود مافوق است. مثال دقیق‌تر برای رابطه بین وجود مقدس انسان کامل با عالم، مثل رابطه خود انسان است با قوای او.

بدن خود حاضر است.^{۱۲} انسان کامل که محور هستی است، حضور کل است. قطب عالم امکان است، حضور کل است، یعنی جایی نیست که نباشد و یا در آن جا حضورش «تمام» نباشد. ممکن است شبهه شود که پس تفاوتش با خدا چیست؟! می‌گوییم تفاوت در این است که انسان کامل مخلوق خدا است، منتها یک مخلوق برین و برتر؛ و البته حفظ مراتب سر جای خودش محفوظ است، و حضرت حق حضور اَحدی ذاتی در عالم دارد، و انسان کامل، حضور انسانی در عالم دارد.

معنی «کَوْنِ جامع» بودن انسان

وقتی رسیدید به این که انسان، «کون جامع» است و کون جامع یعنی حقیقت کلّ هستی؛ و انسان کامل یعنی حقیقت انسان؛ و حقیقت انسان، یعنی حقیقت کلّ هستی؛ و حقیقت کلّ هستی، یعنی باطن کلّ هستی؛ و باطن کلّ هستی، یعنی قطب عالم امکان؛ و حضور قطب عالم امکان در هستی مثل حضور نفس در بدن، دارای حضور کل است؛ متوجه می‌شویم که حضور حضرت حَجّت عَلَیْهِ السَّلَام در هستی، حضوری تمام و کامل است. البته حضوری با هویت انسانی، نه هویت ملک، نه مثل حضور حضرت جبرئیل عَلَیْهِ السَّلَام که حضورش به نحو «کَوْنِ جامع» نیست، بلکه حضور اسم علیم حضرت حق است، ولی حضرت حَجّت عَلَیْهِ السَّلَام انسان کامل است نه ملک است به تنهایی، و نه جسم است به تنهایی، بلکه کون جامع است. انسانی که قطب عالم امکان شد، و کَوْنِ جامع گشت، دیگر حضورش کل است.

۱۲ - به نکته ۶ و ۷ از کتاب «ده‌نکته از معرفت نفس» رجوع شود.

چون باطنی‌ترین، یعنی جامع‌ترین مرتبه وجود است و هرچیز که باطنی‌تر و مجردتر شد، حضورش شدیدتر خواهد شد و جایی نیست که از حضورش خالی باشد مثل حضور نفس در بدن.

این نحوه حضور و این نحوه وجود، تنها وسیله ارتباط انسانیت انسان با عالم غیب است، و لذا این حالت را واسطه فیض می‌گویند. چون شما انسانید و برای به کمال رسیدنتان باید در انسانیت، کامل شوید، پس باید از طریق انسان کامل، کمالات انسانی خود را از خدا بگیرید و لذا آن حضرت برای شما واسطه فیض است. از آن جا که او کون جامع است و همه مراتب وجود را در خود دارد و واسطه فیض برای کل هستی است، منتها به نحو جدا جدا، به نحوی که از مرتبه عقل آن حضرت، عالم عقل و عالم جبروت بهره می‌گیرند و از مرتبه مثال آن حضرت، عالم مثال و ملکوت بهره می‌گیرند و عالم ناسوت از نزول مرتبه مثالی آن حضرت تحقق می‌یابد، ولی آن حضرت واسطه فیض است برای انسان‌ها به نحو جامع، انسان‌ها از مقام جامعیت آن حضرت می‌توانند برخوردار شوند و در انسانیت کامل گردند.

توسل به ولایت ائمه علیهم‌السلام یا طریقه ارتباط با غیب عالم

تا این جا تئوری مسئله روشن شد که یک وجود غیبی کلی به نام عین‌الانسان در هستی وجود دارد و این عین‌الانسان هویتی انسانی دارد. شما برای انسان شدن یک راه بیشتر ندارید و آن این است که از طریق

باطن، با باطن انسانی و باطن هستی و با محور و قطب هستی مرتبط شوید و انسانیت بگیرید. این را توسل انسان به ولایت کل گویند.^{۱۳}

در تمام ادوار هستی، همیشه انسان کامل داشته‌ایم با ظهورات مختلف. در نبی آمد بیان راه کرد در ولی از سر حق آگاه کرد و قبل از آن که در آخرالزمان ظهور کامل کند، گاه موسی و گهی عیسی شود گاه کوه قاف و گاه عنقا شود ظهور بیرونی حضرت، وجهی از وجود مبارک اوست، اصل وجودی ایشان که مدد رسان همه انسان‌ها می‌تواند باشد، وجه کلی غیبی ایشان است. هیچ قلبی در مدد گرفتن از انسان کامل محروم نیست. و هیچ قلبی نیست که از انسان کامل انسانیت نگیرد. تئوری را دقت بفرمایید. اگر شما رسیدید به این مسئله که یک کل الانسان یا یک انسان کل در صحنه است، حالا آیا می‌خواهید انسان شوید یا می‌خواهید یک قهرمان المپیک باشید؟! انسان کامل، یعنی در تعادل انسانی، یعنی در انسانیت، تعادل محض داشتن. تعادل محض در انسانیت یعنی هیچ بعدی از انسان چنان رشد نمی‌کند که مانع از رشد دیگر ابعاد انسانی گردد. اگر انسان در تعادل انسانی، جامع شود، هر استعدادی از او به سطح انسانی رسیده است، و فقط از طریق انسان کامل است که می‌توان در تمامی ابعاد وجودی به سقف

۱۳ - در زیارت جامعه داریم: «مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِدَعَايِكُمْ»، یعنی شما عین بندگی هستید و هر کس خواست بنده خدا شود، باید از عین آن بهره گیرد و از شما شروع کند.

نهایی انسانی رسید.^{۱۴} حال این انسان کامل چه پیدا باشد و چه پنهان. شما برای مدد گرفتن از وی، نیازمند حیات جسمانی او نیستید؛ یعنی وجود مقدس جسمانی حضرت، تأثیر اصلی را در میزان مدد گرفتن شما از آن وجود مبارک ندارد، هر چند برای طالبان او ظهور و وجود جسمانی مقدس آن حضرت، دریچه ارتباط بهتری با آن حضرت است. قرآن در آیه شریفه ۷۳ سوره انبیاء می‌فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً» ما این پیامبران و فرزندان معصوم ابراهیم علیه السلام را - که شامل ائمه ما هم می‌شود - امام قرار دادیم، «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» که به امر ما هدایت می‌کنند، و هدایت به «امر» یعنی هدایتی که از طریق «كُنْ فَيَكُونُ» انجام می‌گیرد، یعنی بدون ابزار و تعلیم و تعلّم‌های عادی، هدایت کند. یعنی شما را از درون نجات می‌دهند. فرمود: «بِأَمْرِنَا»؛ امر، یعنی ایجاد بی‌زمان، چون در آیه ۵۴ سوره اعراف می‌فرماید: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» یعنی بدانید که خدا را دو ایجاد است؛ ایجاد زمانمند که به آن «خلق» گویند، مثل خلق زمین یا جسم انسان، و ایجاد بی‌زمان، مثل روح انسان یا خلق ملائکه که به آن «امر» گویند. پس

۱۴ - ذوات مقدس معصومین، خود برتر انسان است و تا کسی ره به سوی آن بزرگواران پیدا نکند، هنوز راه ایمان را پیدا نکرده است و لذا رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ يَكُونَ عِثْرُ أَحَبِّ إِلَيْهِ مِنْ عِثْرَتِهِ وَ يَكُونَ أَهْلِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ وَ تَكُونَ ذَاتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ ذَاتِهِ» (بحار الانوار ج ۲۷ ص ۸۶)؛ یعنی هیچ بنده‌ای ایمان به خداوند ندارد، تا این که من در نزد خودش، از خودش محبوب‌تر باشم، و عترت مرا بیش از عترت خودش و خانواده‌ام را بیش از خانواده خودش، و ذات مرا بیش از ذات خودش دوست داشته باشد. (چون آنها خود برتر ما هستند)

«امر»، آن نوع ایجاد است که شأن آن «كُنْ فَيَكُونُ» است؛ یعنی با باطن و جنبه بی‌زمان شما سرو کار دارد که در آیه ۸۲ سوره یس به آن اشاره دارد و می‌گوید: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ». حضرت حجت^{علیه السلام} به عنوان همان مقام «امام» که در آیه ۷۳ سوره انبیاء مطرح است، مقامشان، مقام هدایت به «امر» یا تصرف در باطن است^{۱۵} و امام با چنین مقامی همچنان که عرض شد، همیشه در صحنه است و مددش هرگز پنهان نیست. کجاست قلبی که این امدادهای غیبی را بگیرد؟

چگونگی رابطه امام زمان^{علیه السلام} با عالم

آیا رابطه حضرت با عالم، رابطه‌ای است که ما با بدن خود داریم؟ همان‌طور که بدن ما روی دست ما مانده و از آن در زحمت هستیم، رابطه امام^{علیه السلام} با عالم ماده این‌طور است؟ آن‌هایی که سعی کرده‌اند عمر طولانی حضرت را بر پایه مسائل زیست‌شناسی توجیه نمایند به حضرت و مقام آن حضرت توجه کافی نداشته‌اند چرا که حدّ فهم بحث طولانی بودن عمر شریف آن حضرت، بالاتر از حدّ فهم علم زیست‌شناسی است. کلّ عالم در قبضه مقام واسطه فیض است. او واسطه فیض بین خدا و عالم هستی است، یعنی «السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ» است. وجود عالم به اعتباری از مقام او سرچشمه می‌گیرد. و در هر دوره از زمان، مصداق‌های آن مقام فرق می‌کند. یک حقیقت است که جلوه‌اش تغییر می‌کند و ظهور ائمه^{علیهم السلام}، مصداق‌های ظهور آن مقام‌اند. آیا واسطه فیض

۱۵ - تفسیر مفصل این آیه را می‌توانید در تفسیر قیم المیزان دنبال بفرمایید.

مثل من و شما بدنش روی دستش مانده و نمی‌داند چه کارش کند؟ آیا بدنش برایش مشکل ایجاد کرده است و گرفتار پیری و فرسایش بدنش هستند؟ یا کل هستی در قبضه اوست؟ دقت بفرمایید.

رابطه حضرت با هستی، رابطه ایجادی است و در یک لحظه در مکان‌های متعددی می‌تواند باشد و هر جایی هم که بود، تماماً - جسماً و روحاً - حاضر است. مانند «من» شما در بدنتان. شما خودتان تماماً می‌شنوید و همان زمان تماماً خودتان نیز می‌بینید. یعنی حضور نفس در بدن به این صورت است که همه جای بدن تماماً هست. اگر قطب عالم امکان، مغز عالم امکان است، حضورش در عالم، مثل حضور نفس در بدن است. پس حضرت همه جا هست و تماماً هم هست.

نحوه رؤیت حضرت علیه السلام

حالا اگر برای کسی یا کسانی ظهور کرده است - یعنی ظهور عینی - آیا حضرت پایین می‌آید یا آن‌هایی که حضرت را دیده‌اند مقام انسانیتشان بالا رفته است؟ آیا حضرت در مقام روح شما ظهور می‌کند یا در مقام جسم شما؟ اگر در مقام جسم شما ظهور می‌کند پس چرا باید عبادت کنید تا حضرت را ببینید؟ مگر نه این است که عبادت کردن یعنی متعالی کردن وجود خود؟! پس جهت وجود شما باید غیبی شود تا با غیب هستی روبه‌رو گردد. چرا آن‌هایی که حضرت را می‌بینند بعد از این که یک مرتبه متوجه می‌شوند که نکند این آقا، حضرت امام زمان علیه السلام باشند، در همان حال دیگر حضرت را نمی‌بینند؟ اگر بنا بود که حضرت ظهور مادی

کرده باشد باید وقتی از جلوی چشم شما غایب شدند، بالأخره در گوشه‌ای در این دنیای مادی پنهان شده باشند. در موقعی که شما مفتخر به رؤیت حضرت شده‌اید، امام، مادی شده است یا شما با عبادت و ایجاد صلاحیت، غیبی و غیب‌بین شده‌اید؟ به نظر می‌رسد آن‌هایی که حضرت را می‌بینند، حضرت را از بعد غیب می‌بینند، و ارزش موضوع هم در همین جهت است.

آری؛ آن موضوع دیگری است که وقتی متوجه‌ایم حضرت واسطه فیض‌اند، هر لحظه اراده کنند هزاران بدن برای خود ظاهر و ایجاد می‌کنند و هر لحظه هم که اراده کنند، هر بدن خود را به غیب می‌برند. این نحوه ظهور جسمی و مادی حضرت برای در راه ماندگان ممکن است و این غیر رؤیتی است که در اثر شایستگی روحی و قلب برای افراد حاصل می‌شود. عرض ما فعلاً در مورد رابطه آن حضرت است با عالم و بدن خود که باید روشن شود، من که محکوم بدن هستم، بدنم آن‌چنان در قبضه من نیست که عالم در قبضه حضرت است. چرا که مقام حضرت، مقام کون جامع است با تمام احاطه کامل بر همه مراتب وجود به طوری که این احاطه آن قدر زیاد است که مقام «من» در تن من با آن همه احاطه‌ای که دارد، در آن حد نیست.

همچنان که عرض شد؛ مقام ائمه علیهم‌السلام مقام کون جامع است و در آیه ۷۳ سوره انبیاء فرمود: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» فرمود: «بأمرنا» و در جای دیگر فرمود: «أَتَمَّا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» یعنی

امر خدا آن چنان است که اگر چیزی را اراده کرد که به وجود آورد، مثل این است که بگوید: بشو! و می شود. دقت بفرمایید.

پس حالا که مقام امام (طبق آیه) مقام هدایت به «امر» است، و مقام «امر» هم آن چنان است که بگوید بشو! و می شود، حضرت همین که اراده بفرماید، بدن برایش خلق می شود. مگر خداوند دنیا را چگونه خلق کرده است؟! مثلاً سنگ‌های جهان را از کجا آورده است؟ اصلاً از جایی نیاورده است، ایجادشان بر اساس «كُنْ فَيَكُونُ» است. یعنی فرمود «بشو» و شد. حالا اگر دنیا به آخر رسید خداوند این سنگ‌ها را چه کار می کند؟ اگر بدانی چگونه خلق کرد، آن وقت می دانی چطور آن‌ها را می برد. یعنی با یک اراده آنها را ایجاد کرده و با یک اراده هم آنها را هیچ می کند. این روایت را شنیده‌اید که می فرماید: «سوره مبارکه یس، قلب قرآن است»، دو آیه در این سوره است که می فرمایند: مغز این سوره این دو آیه است که می فرماید: «أَتَمَّا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^{۱۶} می فرماید: «امر» خدا - که عرض شد امر؛ ایجاد بی زمان است و خلق؛ ایجاد کردن با زمان است - آن چنان است که چون شئی را اراده کرد که به وجود آید، مثل این است که بگوید: بشو، و آن می شود. سپس در آیه بعد می فرماید: منزّه و بسیار بلندمرتبه است خدایی که در دست اوست ملکوت هر شئی و به سوی او برگشت می کنند، یعنی برگشت عالم هم برای برگشت به خدا با یک اراده بیشتر نیست. اگر کسی رابطه خداوند را با عالم نفهمد، محال

است این برگشت عالم به سوی خدا را بفهمد. رابطه خداوند با عالم، رابطه کن فیکون است. مثل این که شما با یک اراده، یک پرتقال در ذهنتان ایجاد می کنید و بعد هم با یک اراده آن چیزی را که ایجاد کرده اید هیچ می کنید، کافی است از توجه به آن منصرف شوید به کلی از بین می رود. رابطه حضرت حجت علیه السلام نیز (در مقام واسطه فیض) با کل عالم ماده، رابطه کن فیکون است. اگر اراده کند، نه تنها بدن خود را بلکه هر چه را خواست خلق می کند. حالا آیا درست است رابطه حضرت را با بدنشان طوری تصور کنیم که این بدن روی دست آن حضرت می ماند؟! مگر این دنیا روی دست خداوند مانده است که حالا مثلاً اگر قیامت شد این سنگ ها را نداند که چه کند؟! یا این که نه؛ سنت «إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» قانون و نظام هستی است، عالم به اراده حق جلوه کرده است و سپس به سوی حق برمی گردد. در حدیث قدسی داریم: «بنده من! اطاعت مرا بکن تا من تو را مثل خودم قدرت بدهم، من به شیء می گویم بشو، می شود، تو را چنین قرار می دهم که بگویی بشو، و بشود»^{۱۷} حالا در مورد حضرت حجت علیه السلام مسئله کاملاً چنین است. دقت بفرمایید اگر حضرت اراده بفرمایند که در یک مکان باشند، آیا می شود در همان زمان در جایی دیگر باشند؟ جواب این سؤال را دادیم و گفتیم که حضور حضرت مثل حضور نفس شما در بدن شماست، که نفس شما در همه جای بدنتان حاضر است و همه جای بدنتان هم تماماً هست؛ یعنی شما تماماً خودتان

۱۷ - عَبْدِي أَطِئْنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي أَنَا أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ، أَجْعَلَكَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ

فَيَكُونُ (عده الداعی ص ۳۱۰ با کمی تفاوت).

می بینید در حالتی که در همان لحظه تماماً می شنوید و این طور نیست که با یک طرف نفس تان ببینید و با یک طرف آن بشنوید.

حضرت علی علیه السلام بدن خود را ایجاد می کنند

پس ملاحظه کردید که اراده حضرت کافی است تا بدنشان را ایجاد کنند، نه این که فکر کنیم مثل بنا که اجزای ساختمان را کنار هم می آورد، حضرت علی علیه السلام هم این طوری بدنشان را جمع می کنند. چرا که روشن شد مقام حضرت، مقام «امر» است. بنابراین حضرت می توانند هم زمان در چند جا بدنشان را ایجاد کنند و هر جا اراده کنند جسماً و روحاً حاضر باشند و در هر جایی هم با تمام وجود حاضر باشند.^{۱۸} به طوری که اگر الآن این جا

۱۸- در مورد این که انسان کامل قدرت ایجاد دارد- اعم از ایجاد بدن خود یا ایجاد هر چیز دیگری را که اراده کند- محی الدین بن عربی در فص اسحاقی می فرماید: «و بالوهم یخلق کلّ انسان فی قوه خیالیه ما لا وجود له الا فیها، و هذا هو الامر العام، و العارف یخلق بالهمّة ما یکون له وجود من خارج محل الهمّة». یعنی هر انسانی به کمک و هم در قوه خیال خود چیزهایی را که بخواهد خلق می کند، که این نوع خلق کردن در محدوده خیال واقع می شود و تحقق خارجی ندارد، ولی عارف (کامل متصرف و نه عارف به حقایق) بر اساس همت و اراده خود، در خارج از خیال خلق می کند، چیزی را که بخواهد و هر جا که بخواهد. (چنانچه در بُدّلا مشهور است به این که در یک زمان در مکان های مختلف حاضر می شوند و حوائج مردم را برآورده می کنند). محی الدین در ادامه می فرماید:

«ولکن لا تزال الهمّة تحفظه، و لا یؤدّها حفظه، اى حفظ ما خلّفته، فَمَتى طَرَأَت عَلَى العارف غَفْلَةٌ عَنْ حَفْظِ مَا خَلَقَ عَدِمَ ذَلِكَ المَخْلُوق، اِلَّا اَنْ یَکُونَ العارف قد ضَبِطَ جَمِیعَ المَضَرَاتِ و هو لا یَغْفَلُ مطلقاً». یعنی: ولكن زایل نمی شود همت عارف از محافظت آن مخلوق، و برای همت او سخت و سنگین نمی آید حفظ آن مخلوق و پیوسته همت او آن را حفظ می کند، مادامی که متعلق به همت اوست. پس هرگاه که عارف از حفظ مخلوقش غافل شود، آن مخلوق معدوم

باشند و نظر به این جا داشته باشند حواسشان به شما و اطراف شما، از خود شما بیشتر و جمع تر است. و در عین حال همه جا هم هستند و در همه آن جاها بی هم که هستند از همه افراد حاضر در آن جا حاضر تراند. چون از همه مخلوقات درجه تجردشان بیشتر است، پس حضورشان در هر جا از همه بیشتر است.^{۱۹} در واقع هم زبان با مولوی باید گفت:

ای غایب از این محضر، از مات سلام الله ای از همه حاضرتر، از مات سلام الله
چون ماه تمام آیی، آنگاه به بام آیی ای ماه، تو را چاکر، از مات سلام الله
هم جان جهانی تو، هم گنج نهانی تو هم امن وامانی تو، از مات سلام الله

ختم نبوت و ختم ولایت

تئوری مسئله «نحوه حضور حضرت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) در هستی» همراه با دلایل عقلی برای این نسل قابل بحث است، البته؛ همان طور که در مقدمه عرض کردم از آن جهت که عموم ما مقدمات موضوع را نداریم، ممکن است به خوبی نتوانیم آن را بفهمیم و تصور کنیم، ولی این طور نیست که قابل بحث و اثبات نباشد، آری نیاز به مقدمات عقلی دارد و تا آن مقدمات عقلی را نگذاریم، تصور خوبی از موضوع نخواهیم داشت. این موضوع از بس دقیق و ظریف است و موضوعی صراطی است؛ یعنی «از مو باریک تر

می گردد به جهت انعدام معلول به انعدام علتش. مگر آن که آن عارف جمیع حضرات را در خود جمع کرده باشد (یعنی حضرات خمس کله، که عالم معانی و اعیان ثابته و عالم ارواح و عالم مثال و عالم شهادت باشد که این مقام انسان کامل است) که او را مطلقاً هیچ غفلتی نباشد.

۱۹ - این قاعده که «هر که مجردتر است، حاضرتر است» را می توانید از نکته ۷ در کتاب «ده نکته در معرفت نفس» استفاده فرمایید.

و از شمشیر تیزتر است»، باید مدّتی از عمرمان را صرف فهم نحوه حضور امامان در هستی، بکنیم.

به خوبی در جای خودش روشن است که جان هر انسانی برای اشباع انسانیتش فقط با انسان کامل روبه‌رو است و باید از او مدد بگیرد و او صاحب ولایت کامله و خاتمه ولایت است. یک ختم نبوت داریم و یک ختم ولایت. نبوت از حضرت آدم علیه السلام شروع شد و به حضرت رسول صلی الله علیه و آله ختم گشت و ولایت مخصوص اسلام از حضرت علی علیه السلام شروع شد و به حضرت حجت علیه السلام ختم خواهد شد.

نبی صلی الله علیه و آله به حکم نبوت، حکم شرعی و تکلیف شرعی به شما می‌دهد و «ولی» مدد غیبی می‌کند. البته؛ پیامبر صلی الله علیه و آله هم «نبی» است و هم «ولی»؛ اما امامان فقط «ولی» هستند، چه امام مثل حضرت ابراهیم علیه السلام که بعد از پیامبری به مقام امامت نائل شدند و چه امام مثل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که بدون آن که نبی باشند، امام و ولی هستند.^{۲۰}

زمانی که مقام امامت به حضرت ابراهیم علیه السلام داده شد و خدا فرمود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» حضرت خیلی آن مقام را پسندیدند و ملاحظه فرمودند بعد از نبوت برای درست به نتیجه رساندن نبوت، مقام «امامت» نیاز است و لذا برای فرزندان آن مقام را تقاضا کردند تا این نبوت را آن‌ها بتوانند به نتیجه و به ثمر برسانند و گفتند: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي؟» یعنی خدایا! آیا ممکن است این مقام «امامت» را به فرزندان من هم بدهی. خداوند

۲۰ - مبحث «ختم ولایت» را در بحث «آخرالزمان، شرایط ظهور باطنی‌ترین بعد هستی»

دنبال بفرمایید.

و عده داد که این عهد من به فرزندانِ که ظالم هستند نمی‌رسد «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» پس اگر فرزندی از ابراهیم عليه السلام در هستی باشد که به هیچ وجه ظالم نباشد، یعنی هیچ نقضی نداشته باشد و به واقع معصوم باشد، طبق صریح این آیه قرآن می‌شود امام باشد. وقتی از نظر تاریخی، بررسی می‌کنیم می‌بینیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرزند اسماعیل عليه السلام است، و بر طبق قرآن ایشان معصومند و قرآن به عنوان نمونه در مورد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»؛ یعنی هیچ کلامی از روی هوس نمی‌گوید، فرزندان پیامبر نیز از نسل پیامبرند و طبق آیه تطهیر^{۲۱}، اهل البیت پیامبر صلی الله علیه و آله از هر گونه رجس و پلیدی و گناهی پاکند. فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (ما اراده کردیم شما اهل البیت، در نهایت طهارت، یعنی در مقام عصمت قرار گیرید). طبق این مقدمات نتیجه می‌گیریم؛ حضرات ائمه همگی امامند، به همان معنایی که حضرت ابراهیم عليه السلام و فرزندانِ مثل اسحاق و یعقوب و.....، امام شدند. (البته در بحث‌های امامت، روی این مقدمات و نتیجه‌گیری باید بیشتر بحث شود).

برکات توجه به امام زمان علیه السلام

با توجه به این مقدمات؛ مقام امام زمان علیه السلام، مقام ختم ولایت و صاحب ولایت کلیّه الهیه در زمین است. امامی که صاحب ولایت الهی است، یعنی کسی که از طریق باطن شما را مدد می‌کند. در همین راستا عاشقان

حضرت مهدی علیه السلام بیدارانی هستند که متوجه‌اند یک انسان کاملی جهت افاضهٔ مددهای غیبی و برای ریزش انسانیت بر جان هر انسانی، در هستی هست و خودشان را به او سپرده‌اند که البته مفصل این موضوع در جای خودش بحث شده است.

جامعه‌ای که متوجه قطب برین انسانی بشود، روزمرگی‌های اجتماعی را افق خود قرار نمی‌دهد. یکی از خبرنگاران ایتالیا پس از آن که ابرقدرت‌ها، صدام را به سلاح شیمیایی مجهز کردند و نیروهای انقلاب اسلامی از منطقهٔ فاو عقب‌نشینی کردند، مصاحبه‌ای با یکی از مسئولین جمهوری اسلامی انجام داد. خبرنگار می‌پرسد: «همه می‌دانند این حرف‌هایی که شما می‌گویید حرف‌های خوبی است؛ اما آیا شما فکر می‌کنید حرف‌های شما عملی هم هست؟!» توجه بفرمایید جامعهٔ کنونی دنیا می‌دانند که سخن ما دروغ نیست، ولی معتقد است که عملی نیست. جهان را یأس گرفته است و لذا به باطل تن داده است، چون حق را عملی نمی‌داند. آن مسئول در جواب او دقیقاً انگشت گذاشتند روی مشکل آن‌ها و جواب دادند: «ما مثل شما مأیوس نیستیم».

جامعه‌ای که متوجه قطب برین انسانی شود، روزمرگی‌های اجتماعی را افق خود نمی‌گیرد و در تحرک به سوی حیاتی بلند از پای نمی‌نشیند. و ظلم طاغوت‌ها را به عنوان یک واقعیت پایدار در حیات زمینی حک شده نمی‌داند و این ظلم‌ها شعلهٔ امیدش را خاموش نمی‌کند.

چون این فکر با اعتقاد به وجود امام زمان علیه السلام نمی‌سازد. یأس و سکون و سکوت، چشم برگرداندن است از یک واقعیتی به نام پیروزی حق بر

پیشانی نظام الهی. باید بدانیم که افق حیات انسانی تاریک نیست و امید به آینده‌ای روشن، خودفریبی نیست؛ بلکه چشم دوختن به یک واقعیت مسلم است و برعکس، نظر را از حضرت حجت^{علیه السلام} برداشتن، فرار کردن از یک واقعیت حتمی است.

یقین؛ مقدمه تحقق و ایجاد

این یک قاعده است که اگر به حقیقتی یقین پیدا کردید آن حقیقت محقق می‌شود- البته شرطش آن است که آن چیزی که ما بدان یقین پیدا می‌کنیم وجودش حقیقی باشد و نه وهمی- خدمت حضرت رسول اکرم^{صلی الله علیه و آله} مطرح شد که یاران حضرت عیسی^{علیه السلام} روی آب راه می‌رفتند. حضرت فرمودند: «اگر یقینشان بیشتر بود، در هوا سیر می‌کردند.» این مطلب خود بحثی مفصل نیاز دارد، ولی پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} می‌خواهند بفرمایند در عالم چنین قاعده‌ای هست، حالا اگر شما هنوز به آن نرسیده‌اید، نه از آن جهت است که خداوند چنین قاعده‌ای خلق نکرده است، بلکه لازمه به دست آوردن آن، یقین بیشتر به چنین لطفی از طرف پروردگار است تا در اثر وجود چنین یقینی آن لطف متعالی واقع شود. توجه بفرمایید! آیا شما می‌توانید در حالت عادی اراده کنید و چیزی را در عالم خارج ایجاد کنید؟ در ذهنتان چطور؟ در حالت عادی در ذهن خود می‌توانید هر چیز را که خواستید ایجاد نمایید، چون ذهن شما با شما یک ارتباط غیرمادی دارد. شما به راحتی این کار را می‌کنید. اگر شما از نظر توحیدی و معنوی خیلی قوی شوید، هر چه را با آن اراده توحیدی خود،

اراده کنید در بیرون ایجاد می‌شود. همان‌طور که شما در قیامت این‌گونه می‌شوید. کاری که شما الآن در ذهنتان انجام می‌دهید، اگر حکم بدن ضعیف شود و یا از بین برود (مثل قیامت) هر چه اراده کنید در بیرون محقق می‌شود. چون رابطه شما با خارج و دنیای بیرونی، مثل رابطه شما با ذهنتان می‌شود. یک عارف سالک که حکم بدنش را ضعیف کرده است، هر چه را با آن اراده معنوی خود، اراده کند به اذن الهی در بیرون خلق می‌شود.

در مورد ائمه علیهم‌السلام نیز حتماً شنیده‌اید. «ابوهاشم» نقل می‌کند: به دنبال امام حسن عسگری علیه‌السلام سوار مرکب بودم و در همان حال به فکر قرض خود افتادم که موعدش رسیده بود و با خود می‌اندیشیدم که آن را از کجا اداء کنم، امام علیه‌السلام رو به من کرده و فرمودند: «خدا آن را ادا می‌کند»، آنگاه حضرت در حالی که بر زین مرکب سوار بودند خم شدند و با تازیانه‌ای که در دست مبارکشان بود خطی به روی زمین کشیدند و فرمودند: «ای ابوهاشم پیاده شو و بردار و پنهان کن». من پیاده شدم و مشاهده کردم یک شمش طلا است.^{۲۲} - نمونه‌هایی از ایجاد کردن در سیره ائمه معصومین علیهم‌السلام به خصوص و در بقیه عرفا به صورت نازل‌تر به چشم می‌خورد- رابطه حضرت را با بدنشان و با بقیه عالم و با قلب مؤمنین، رابطه ایجاد می‌یا «امری» بدانید و خوب مسئله را بشناسید تا به راحتی باور کنید و از این شعور برین یعنی اعتقاد به وجود حضرت خود را محروم نکنید.

اگر ملّتی به واقع و با تمام وجود ظهور حضرت را اراده کند و آن را جزء تقاضای واقعی خود قرار دهد تا خداوند آن حضرت را ظاهر کند، آن غیبِ بزرگِ عالم، ظهور می‌کند. دوری حضرت، ریشه در ضعف اراده و تقاضای ما دارد. همین باورِ اصیل شیعه خود وسیله‌ای برای ظهور حضرت است، باید تقاضا را شدید کرد، نظام دینی یک نظام لطیفی است و باید به ظرائف آن توجه داشت.

در جمله قبل عرض کردیم؛ شما برای نجات زندگی اجتماعی، سیاسی خود باید راجع به حضرت فکر کنید. ولی بنده معتقدم تا مسئله از بعد نظری و عقیدتی حل نشود طرح مسئله از جهت اجتماعی، سیاسی مفید نیست. پس باید ابتدا ابعاد وجود مبارک حضرت در هستی، از جنبه‌های نظری بررسی شود. در روایات با این مضمون داریم که هر کس راجع به مسائل دینی خوب فکر نکرده است، ولی در مسائل دینی خیلی تحرّک دارد، احتمال بدهید منافق است، چون منافق خوب فکر نمی‌کند و اهل «تَفَقُّه» در دین نیست، ولی خیلی کار می‌کند. این خطرناک است که افراد جامعه در مسائل دینی خوب فکر نکنند ولی ادعای دینی داشته باشند. مسئله معرفت به وجود حضرت حجت^{ع‌الیه‌السلام} نیز باید از جهت علمی حل شود. بنده؛ این موضوع را در دستگاه فکری خاصّی مطرح کردم. از طریق دستگاه‌های فکری دیگری نیز می‌توان مسئله را بررسی کرد. خود قرآن برای اثبات امامت، مبانی فوق‌العاده خوبی دارد؛ چرا که اگر اثبات کردیم قرآن سخن صدق است و نبی حقیقتاً نبی الله است، خود قرآن وسیله‌ای می‌شود برای اثبات ادّعاهای بعدی. به قول صدر المتألهین (رحمة الله علیه) سخن

معصوم علیه السلام و قرآن می تواند حدّ وسط قضیه قرار گیرد، به شرطی که ابتدا برای قلب شما اثبات شود که قرآن حق می گوید و یا آن سخن، سخن امام معصوم است.^{۲۳} بنابراین؛ بعد از معرفت به چگونگی وجود حضرت، جهت سیاسی مسئله هم چیز خوبی است. اعتقاد به جنبه اجتماعی، تاریخی و سیاسی وجود مبارک حضرت که بقای جامعه را تضمین می کند، نکته ای است که باید روی آن کار کنید ولی دیگر در این جلسه نمی توان به آن پرداخت.^{۲۴}

برکات ارتباط قلبی با امام زمان علیه السلام

تأکید بنده این است که ارتباط حضوری بین عاشقان ولی الله الاعظم، با آن حضرت یک ارتباط ملموس شیرینی است که هر کس از آن محروم شود از عیش بزرگی محروم شده است. آیا شما در این باره فکر کرده اید که همین حالا می شود قلباً با حضرت ارتباط داشت؟ آیا روی این مسئله وقت گذاشته اید؟ البته؛ نه به یک شکل ارتجاعی انحرافی که انجمن حجّیه فقط شعارش را داد و از عقاید خرافی مردم، بنای خود را ساخت، یا این که امروزه گروه هایی مردم را مشغول این موضوعات کرده اند که چه کسی امام را ملاقات کرده و در واقع مردم را مشغول افراد می کنند تا متوجه مقام امام علیه السلام، این نوع برخوردها با موضوع، برخوردهای خطرناکی

۲۳ - در این مورد می توانید به تفسیر قیم المیزان، به خصوص به تفسیر آیات ۵۹ نساء، ۴۴ مائده، ۵۹ آل عمران، ۳۳ احزاب و ۱۲۴ بقره رجوع فرمایید.

۲۴ - برای بررسی جنبه تاریخی - سیاسی موضوع می توانید به کتاب فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت علیه السلام رجوع فرمایید.

است. ولذا آن‌ها عموماً طعمه بازی‌های سیاسی غرب و استعمار می‌شوند. از همان‌ها پرسید حضرت را چگونه قبول دارید؟ معلوم نیست تصوّر و اندیشه صحیحی از حضرت ﷺ داشته باشند.

یک وقت عشق به حضرت حجّت ﷺ دکان‌داری است و یک زمانی یک بیدارباش است. نسل نو که نسلی بیدار است حیف است که از ارتباط قلبی با انسان کامل محروم باشد. اگر شما رسیدید به این که کسی هست که به شما کمک جدّی می‌کند، یعنی تمام انسانیت شما را هدایت می‌کند پس باید با او ارتباط داشته باشید آن هم ارتباطی ارادتمندانه. حداقل روی این مطلب فکر کنید.

عده‌ای هستند که با چشم باطن، مثل زمانی که شما در خواب، چیزی را می‌بینید، حضرت را می‌بینند، بعضی‌ها در حدّ رؤیت باطنی نیستند، ولی قلبشان آماده است و از انوار و هدایت‌های آن حضرت مدد می‌گیرند. زمان، زمانی نیست که این دنیا و قراردادهایش، برای زندگی به تنهایی کافی باشد و از امام زمان ﷺ محروم باشیم. صاحب امر برای مدد به ما انسان‌ها حضرت حجّت ﷺ است. هنگامی که شما با مقدماتی توانستید مسئله را برای خودتان حل کنید، آرام آرام، چشم قلب شما نسبت به توجّه به آن مقام عظیم بینا می‌شود. آن وقت خود امام وجود خودش را برای قلب شما ثابت می‌کند. مگر خداوند نمی‌فرماید: «اگر شما با عبادات خود به سوی من آمدید، من آن چنان شما را دیندار می‌کنم که به یقین برسید»^{۲۵} این وعده حق است که شما با ایمان بیایید، من شما را به یقین

می‌رسانم. شما مسائل علمی و معرفتی امامت را حل کنید، بعداً از طریق بندگی خداوند، به سمت این قطب عالم امکان بروید، ببینید چه مدد‌هایی می‌کند که بنده شرمنده می‌شوم از این که از آن مقام برین، به‌طور سطحی برایتان سخن گفتم، والله شرمنده‌ام.

مرحوم آیت‌الله طهرانی از قول آیت‌الله قاضی طباطبایی (رحمة الله علیه) نقل می‌کند که: «اگر کسی درست سیر و سلوک کند، حتماً خداوند او را به مسیر اهل البیت می‌کشاند».

در هر صورت، مقام آن حضرت بسیار بالاتر از این‌ها بود و از حضرت عذر می‌خواهم چون بنای این بحث، طرح اولیه‌ای از نحوه حضور حضرت است، ولی آنچه شأن موضوع بود آن نیست که ما گفتیم. ما به‌عنوان مقدمه، بحثی را جهت عزیزان مطرح کردیم.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرمایند: «مَالِلَهُ آيَةُ أَكْبَرُ مِنِّي»^{۲۶}؛ یعنی برای خداوند آیت و نشانه‌ای بزرگ‌تر از من نیست، بنابراین با شناخت مقام و مرتبه امام معصوم- که در حال حاضر حضرت مهدی‌اند- بسیاری از مراحل خداشناسی را می‌توان طی کرد، ولی ابتدا باید به نحوه حضور آن حضرت آگاهی پیدا کرد تا در مراحل دیگر به بی‌راهه نرویم.

خدایا! بارالها! پروردگارا! ما را به معارف اسلامی بیش از پیش آشنا بگردان.

خدایا! قلب ما را ظرف معارف قرآنی قرار بده.

خدایا! آمادگی برای مدد گرفتن از انسان کامل، حضرت حجّت علیه السلام
را بر ما ارزانی بدار.

خدایا! قلب آن حضرت را از ما راضی بگردان.

خدایا! ما را لیاقت دریافت الطاف غیبیه انسان کامل عطا بفرما.

خدایا! فرج پریرکت آن حضرت را تسریع بفرما.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

نحوہ ظہور حضرت حجت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿سَلَامٌ عَلَى آلِ يَس، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّانِي آيَاتِهِ﴾

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَدَيَانَ دِينِهِ﴾

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَنَاصِرَ حَقِّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَلِيلَ إِرَادَتِهِ﴾^۱

سلام بر همه خانواده محمد ﷺ، سلام بر تو ای دعوت کننده به خدا و تربیت شده آیات او، سلام بر تو ای دریچه ارتباط با خدا و دین شناس دین او، سلام بر تو ای خلیفه خدا و مددکار حق او، سلام بر تو ای حجت خدا و رهنمای خواست او.

تولد قطب عالم امکان، حضرت بقیة الله، واسطه فیض حضرت حق برای همه مخلوقات عالم وجود را تبریک عرض می کنم. بنای ما بر این است که إن شاء الله در این بحث یک توجه و تذکری نسبت به چگونگی ظهور مقدس حضرت بقیة الله الاعظم داشته باشیم، بلکه آرام آرام بتوانیم آن معرفتی را که نسبت به امام زمان ﷺ از ما انتظار است در خود محقق کنیم، چرا که فرموده اند: اگر امامتان را بشناسید، از حضور و غیبت او هر دو،

بیشترین بهره را می‌برید. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** با توجه به وجود مقدس آن حضرت چنین چیزی برای همه ما محقق بشود.

موجود بودن موعود

یکی از مسائلی که شیعه به آن معتقد است و یکی از نکات عمیق تفکر شیعه است «موجود» بودن «موعود» است. و این نحوه عقیده، نشانه شعور بزرگ و واقع‌بینی ارزشمند شیعه است، که بعداً بدان خواهیم پرداخت. در این مطلب هیچ شکی نیست که همه ادیان تا این جا را معتقدند که موعودی هست و با دجال آخرالزمان می‌جنگد و جهان را به یک عدالت و معنویت آرمانی می‌رساند؛ و این عقیده، هم مبانی دینی دارد هم مبانی فلسفی. آنچه شیعه متوجه است و به گفته هانری گربن^۲؛ همین سبب زنده بودن مکتب تشیع شده این است که آن موعود، هم اکنون موجود است. یعنی این طور نیست که امام زمان علیه السلام در آخر تاریخ عالم، موجود شوند و سپس ظهور کنند. بلکه آخرالزمان، ظرف ظهور وجود مقدس امام زمان علیه السلام است. یعنی وجودی که قبلاً هم بوده، در آخرالزمان ظاهر می‌شود.

ابتدا باب بحث را از نظر استدلالی تا حدی باز می‌کنیم و سپس به زوایای دیگر آن می‌پردازیم، البته در بحث «آخرالزمان؛ شرایط ظهور باطنی‌ترین بُعد هستی» و یا در بحث «نحوه حضور حضرت حجت علیه السلام در هستی» از زاویه دیگری حضور و ظهور حضرت را عرض کرده‌ایم. امید

۲- کتاب شیعه (مذاکرات و مکاتبات پروفیسور هانری گربن با علامه طباطبایی «ره») مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

است این نحوه ورود به مسئله، یقین و بصیرتی نسبت به وجود مقدس آن حضرت برای ما پدید آورد.

این یک قاعده عقلی است که همیشه چیزی که درجه وجودی‌اش بالاتر است، و مسلّم در عالم غیب واقع است، اول به وجود می‌آید سپس در عالم ماده آرام آرام ظهور پیدا می‌کند.

ارسطو مثال خوبی می‌زند؛ می‌گوید: کودک که در حال جوان شدن است، درست است که جوانی این کودک هنوز بالفعل نشده و لذا هنوز جوان نشده است، اما مرتبه و شخصیت جوانی در عالم غیب وجود دارد که این کودک از نظر بدنی و فعالیت‌های فیزیولوژیک به آن برسد. اگر جوانی به عنوان یک مقصد و غایت بالفعل موجود نباشد، این بدن به سوی کدام مقصد و غایت می‌رود؟ پس این بدن به طرف غایت و هدفی می‌رود که فعلاً موجود هست؛ هرچند که در بدن این کودک هنوز ظاهر نشده است. و این طور نیست که وقتی این کودک جوان می‌شود، غایتی به نام جوانی تازه به وجود آید، بلکه وقتی این کودک جوان شد، جوانی موجود در خارج که به صورت غیبی موجود بود، در بدن او همراه با جسم مادی او، ظاهر می‌شود.

غایت مفقود، محال است

در همین رابطه فیلسوفان قاعده ای دارند که می‌گویند: «غایت هر شیء، حتماً بالفعل موجود است، که موجب می‌شود این شیء به طرف آن غایت در حرکت باشد». و بعد می‌گویند: «مگر می‌شود شیء به طرف غایت و

جهتی برود که آن غایت و جهت موجود نباشد؟^۳ به اصطلاح غایت مفقود معنا ندارد همچنان که حرکت بدون جهت معنا ندارد. مثلاً وقتی شما می‌خواهید از محل کارتان به خانه بروید، باید خانه‌ای واقعاً موجود باشد تا رفتن شما معنا بدهد. عقل و حکمت نشان می‌دهد که غایت مفقود محال است.

اگر بر روی این قاعده عقلی فکر کنید، می‌بینید که این حرف فیلسوفان که می‌گویند غایت مفقود محال است؛ یک حرف منطقی است. یعنی نمی‌شود یک جریان طبیعی یا جریان روحانی و یا یک جریان انسانی به سویی حرکت کند که آن سو و آن هدف، موجود نباشد. بنابراین، قبل از این که به خانه برسیم خانه‌ای هست تا ما به آن برسیم. یا قبل از این که ما به پیری برسیم، پیری به عنوان یک خصوصیت برای روح و جسم ما در عالم هست ولی این بدن هنوز به این خصوصیت نرسیده است؛ یعنی آن غایت موجود برای این بدن فعلاً ظاهر نشده است، نه اینکه در عالم هم محقق و موجود نیست. نتیجه این که این حالت جوانی برای کودک، یا پیری برای جوان، به عنوان غایت به شکل بالفعل در خارج هست، هرچند برای این کودک یا جوان به صورت بالقوه موجود است.

عقیده شیعه در مورد حضور حضرت مهدی علیه السلام بر همین مبنا است که ظهور حضرت در آینده تاریخ است و نه این که حضور حضرت هم مربوط به بعد باشد. متأسفانه اهل سنت و مسیحیت و یهودیت از این قاعده

۳- «تاریخ فلسفه غرب»، فردریک کاپلستون، ج اول، بخش ارسطو، ترجمه دکتر سید جلال‌الدین مجتبوی.

زیبای عقلی که دین هم آن را مطرح فرموده، غافل هستند. مثلاً مسیحیان می‌گویند جهان به سوی مسیح حرکت می‌کند یا اهل سنت می‌گویند جهان به سوی مهدی امت حرکت می‌کند و این مهدی یا مسیح موعود، در آینده متولد می‌شود. ما به آنها می‌گوییم که کمی فکر کنید؛ چیزی که غایت عالم است، اگر محقق نباشد، جهان چگونه دارد به سوی آن پیش می‌رود؟ چگونه در آخرالزمان مقام مهدی علیه السلام در دل این جهان ظاهر می‌شود؟ فقط تا این جا را قبول دارند که مهدی یک مقام است، یک حقیقت است، می‌آید و جهان را از عدل و داد پر می‌کند.

پس با این مقدمات روشن شد که ظهور غایت، بعداً محقق می‌شود، نه این که وجودش هم بعداً موجود می‌شود. بنابراین؛ در عین این که وجود آن حضرت الآن محقق است، عالم آرام آرام به ظهور مقدس امام زمان علیه السلام می‌رسد. البته ارسطو و فیلسوفان امثال او آن قدر دستشان پر نبود که فکرشان را تا وجود «انسان کامل» به عنوان غایت نظام انسانی، جلو ببرند، این نگاهی است که به کمک دین برای انسان به وجود می‌آید. ولی متفکرانی مثل ارسطو هم اصل قضیه را می‌فهمند که هر غایت حقیقی باید در عالم غیب محقق باشد.

مولوی هم یک نگاهی در این قضیه دارد. او در عین این که به وجود امام زمان علیه السلام معتقد است، به امام حی و حاضر هم معتقد است. تقریباً عرفای اسلام چه شیعه و چه سنی معتقد به وجود امام زمان به نحو موجود موعود هستند. به عنوان مثال محی الدین بن عربی سخنانی در این مورد دارد که در بحث «نحوه حضور حضرت حجت علیه السلام در هستی» طرح شده است.

مولوی در این قضیه شعری دارد که شعر بسیار پخته‌ای است. معنی ظاهری آن این است که می‌گوید: در ظاهر باغبانی که درخت را جهت میوه دادن می‌کارد، از نظر زمانی اول درخت را می‌کارد، بعد درخت میوه می‌دهد. ولی در باطن این طور نیست؛ باغبان ابتدا به فکر میوه است که درخت را می‌کارد. یعنی در باطن معتقد است یک میوه‌ای هست که اگر این درخت رشد کند، آن میوه در این درخت به ظهور می‌آید. یعنی این عالم توانایی این را دارد که اگر درخت آماده شد، آن میوه‌ای را که درخت می‌تواند کسب کند به درخت بدهد. پس می‌گوید از یک جهت میوه اول است و از جهت دیگر درخت اول است:

در زمان، شاخ از ثمر سابق تر است در هنر، از شاخ، او فایق تر است
یعنی در واقع میوه مقدم است و فرمان می‌دهد و تحریک می‌کند و سپس درخت کاشته می‌شود. چه عاملی باغبان را به باغ کشید که بیل بزند و آبیاری کند؟ مسلّم میوه‌ای که در افق فکری باغبان بود عامل این کارها بود. باغبان می‌دانست چنین چیزی هست که اگر شرایطش را فراهم کند، این میوه سرِ درختش ظاهر می‌شود. مولوی در ادامه می‌گوید:

چون که مقصود از شجر آمد ثمر پس ثمر اول بود، آخر شجر
یعنی چون که مقصود او از کاشتن درخت، رسیدن به میوه بود، پس میوه اول است، اما در عالم غیب و در عالم ذهن باغبان، هر چند که تحرک باغبان و ایجاد درخت از نظر زمان اول بود. مگر این میوه در انتها ظاهر نشد؟ یعنی در ابتدا حرکت به سوی این میوه بود. پس در ابتدا این میوه به عنوان غایت این درخت در خارج و در صورت غیب موجود بود

که درخت و آب و آبیاری را باعث می‌شد. منتها باغبان باید تلاش کند که آن را بر سر شاخه درخت خود ظاهر کند. اگر این میوه واقعیت نداشت که حرکت به سوی آن معنی نداشت.

شیعه، هر روز با امام زمانش ارتباط دارد

این که شیعیان معتقدند تمام طول تاریخ را امام زمان علیه السلام حرکت می‌دهد، به دلیل همین توجه به حضور حضرت است. می‌گویند امام زمان علیه السلام عامل شروع تاریخ، و ادامه بستر تاریخ و شکوفایی انتهای تاریخ است.^۴ به همین جهت شیعیان در تمام طول تاریخ در آرزوی ظهور حضرت مهدی علیه السلام هستند.

پس این یک شناخت ناهماهنگ و غیرمنطقی است که فکر کنیم آنچه غایت عالم است و همه ادیان هم معتقدند که آن غایت و هدف عالم است، بعداً به وجود بیاید. این طرز فکر بنیادش غلط است؛ چرا که غایت هر چیز باید در موطن خودش به صورت بالفعل موجود باشد. حال از برکات همین عقیده شیعه هر روز با امام زمانش حرف دارد و صحبت می‌کند و استفاده‌های فوق‌العاده می‌برد، و از همه مهمتر به برکت این انتظار همیشه خود را به عنوان یک ملت زنده نگهداشته است.

در نقش و تأثیر امام زمان علیه السلام باید خیلی بحث شود که آیا حالا که امام زمان علیه السلام در غیبت‌اند یعنی نعوذ بالله باز نشسته‌اند؟ علت همه این بدبختی‌ها این است که ما نمی‌توانیم حضور غیبی امام زمان علیه السلام را آن طور

۴ - به کتاب «فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت علیه السلام» رجوع کنید.

که باید و شاید برای مردم تبیین کنیم تا معلوم شود جهان هستی صاحب دارد و جهان به حال خود رها نشده است.

نحوه تحقق ظهور

آنچه را که دوباره به عنوان تأکید بر روی یک اصل در معرفت دینی، می‌خواهیم بیان کنیم این است که ما باید کاری کنیم این ظهور، که عالی‌ترین مرحله ظهور حقایق غیبی است، به بهترین نحو محقق شود. باغبان دو کار می‌تواند بکند. اولاً: این که تمام شرایط را فراهم کند تا بهترین و عالی‌ترین شکل میوه که تمام کمالات آن میوه را دارد، ظاهر شود. و اگر شرایط ظهور کامل میوه را آماده نکرد، با یک میوه کم رشد و ناقص روبه‌رو می‌شود. ثانیاً: آن قدر سستی کند که اگر هم قرار است میوه کاملی نصیبش شود؛ درخت، آن صورت کامل را خیلی دیر ظاهر کند. همه حرف هم همین است که این میوه چون در عالم هست، به ظهور می‌آید و فقط شرایط ظهور را می‌خواهد. اگر شرایط ظهور فراهم نشود یا فعلاً ظهور نمی‌کند، و آن ظهور تام به آینده موکول می‌شود، و یا اگر هم فعلاً ظهور کند، ناقص ظهور می‌کند و آن تجلی تام در آینده نزدیک صورت نمی‌گیرد.

ما هم ممکن است نسبت به وجود مقدس امام‌زمان علیه السلام اشتباه بکنیم و شرایط ظهور را تنگ کنیم و در نتیجه آن لطف اصلی نرسد. توضیح این که هیچ وقت ملت منتظر امام زمان علیه السلام، نسبت به ظهور آن حضرت محروم کلی نیستند، ولی برخوردار کلی هم نیستند. محروم کلی نیستند چون

بالاخره فقها و اولیاء، نایب امام زمان علیه السلام هستند. ولی چرا مردم تلاش نمی کنند خود امام زمان علیه السلام را داشته باشند؟ خود فقها و اولیاء هم می گویند ما خاک کف پای امام زمان علیه السلام هم حساب نمی شویم؛ این ها که بیش از این ادعا ندارند.

اگر مردم زمینه ظهور امام زمان علیه السلام را فراهم کنند امام زمان علیه السلام به جد می آیند. همیشه ظهور رحمت حق خیلی غیر منتظره است. به عنوان مثال کسانی که در فعالیت های مبارزاتی انقلاب اسلامی بودند گاهی فکر می کردند باید حدود ۲۰ سال با ارتش شاه جنگید تا آرام آرام و سنگر به سنگر پیروز شد. ولی اصلاً معلوم نشد که چطور یک دفعه شاه رفت، بختیار از ساختمان نخست وزیری فرار کرد و ارتش هم به پادگان ها رفت و انقلاب پیروز شد. ما فکر نمی کردیم که رژیم شاهنشاهی به این سرعت سرنگون شود. باید حواسمان باشد که ما با اسلحه و مهمات پیروز نشدیم. این ها بهانه بود! حالا اگر چهار تا پاسگاه و کلانتری هم به راحتی تسلیم شدند که این را نباید به حساب زور و قدرت خودمان بگذاریم. این ها مثل این است که آدمی بخواهد بمیرد؛ بالاخره یک طوری می میرد؛ حالا یا از کلیه اش می میرد، یا از قلبش و یا از مغزش می میرد. شاه بر اساس سنت الهی بنا بود برود، یک طوری رفت. شوروی هم بنا بود برود، یک طوری رفت.

ظهور رحمت حق هم همین طور است، ناگهانی است. این که شما بگویند ما می نشینیم برنامه های پنج ساله تنظیم می کنیم برای این که آقا بیایند و آقا در برنامه پنج ساله تشریف می آورند، این طوری نیست! امام

زمان علیه السلام که رحمت کل حضرت حق به بشریت است یک دفعه تشریف می آورند. عمده این است که ما بدانیم که ظهور و خفای آن نور مقدس دست ماست. مانند همان باغبان است که می تواند کاری کند که عالی ترین میوه روی درخت ظاهر شود و یا سستی کند و فعلاً عالی ترین ظهور نصیص نشود، یعنی باغبان به اندازه زحمتش بهره می برد. شما دیدید ملت شیعه یک مقداری تلاش کرد و یک ظهور و انکشاف نسبتاً با ارزشی به نام انقلاب اسلامی با این همه برکت نصیص شد. ظهور انقلاب اسلامی و ظهور حضرت امام خمینی (رحمة الله علیه) ظهور خیلی خوب و مبارکی بود ولی مگر با ظهور حضرت حجت علیه السلام قابل مقایسه است؟ ظهور تام یعنی ظهور وجود مقدس امام زمان علیه السلام.

امام علیه السلام چگونه می آیند؟

سؤال شما این است که آقا چطور می آیند؟ جواب بنده این است که همین که ما آماده آمدن حضرت شویم، حضرت می آیند. خوب حالا چطوری آماده شویم که بیایند؟ همین که متوجه باشیم، آنچه آمدنی است، این خصوصیات را دارد و دل به آن شرایط عالی ببندیم، و متوجه باشیم آنچه که باید برود، همین وضع موجود جهان است و دل به آن نبندیم، در آن صورت آماده شده ایم. دل از یک طرف باید در گرو شرایطی باشد که امامی معصوم که امید همه انبیاء و اولیاء است در رأس امور باشد و از طرف دیگر با تمام وجود از وضع کفر جهانی متنفر باشد و مواظب باشد هیچ گونه دلبستگی به آن پیدا نکند.

مشکل ترین قسمتی که تا امام زمان علیه السلام نیاید برای بشر حل نمی شود، چگونه آمدن امام زمان علیه السلام است. برای این که این مسئله روشن شود مثالی می زنم، دیگر خودتان روی آن فکر کنید:

بنده یقین دارم که هیچ کس حتی خود امام خمینی (رحمة الله علیه) هم نمی دانستند که شاه چگونه می رود. کمونیست ها که اصلاً امیدی نداشتند؛ فکر می کردند باید روسیه بیاید و شاه را ببرد. مذهبی های متوسط هم نسبت به سرنگونی نظام شاهنشاهی در شک به سر می بردند. انسان های مؤمنی هم که به سنت الهی معتقد بودند، می دانستند که اگر مردم به واقع شاه را نخواهند و حق را بخواهند شاه می رود؛ ولی هیچ کس در این کشور نمی دانست چگونه و چه موقع شاه می رود، و در آخر دیدید که شاه رفت. امام خمینی (رحمة الله علیه) می دانستند که زمان نابودی روسیه فرارسیده است و در نامه به گورباچف رئیس جمهور شوروی سابق نوشتند: «دیگر باید سراغ مکتب مارکسیسم لنینیسم را در موزه ها گرفت».

آیت الله جوادی آملی (حفظه الله) می فرمودند:

«وقتی من پیام امام خمینی (رحمة الله علیه) را برای گورباچف می خواندم، پیام را سطر به سطر می خواندیم تا آن را به او تفهیم کنیم و مترجم هم ترجمه می کرد و گورباچف هم دقیق گوش می داد. وقتی به این جا رسیدیم که «برای همه روشن است که از این پس کمونیسم را باید در موزه های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد»، صورت گورباچف مثل تشت خون شد؛ هم از طرفی ادبش زیاد بود و می خواست چیزی نگوید و هم از طرفی تحمل این خبر برایش سخت بود، چون این پیام

برای آنها توهین بزرگی بود، چرا که معنی اش این بود که شما دیگر تمام هستید.»

امام خمینی (رحمة الله علیه) تا این جا را می فهمند که استخوان های مکتب مارکسیسم لنینیسم خرد شده است، ولی نه گورباچف و نه امام (رحمة الله علیه) و نه بقیه می دانستند چگونه این مکتب می رود. فقط امام (رحمة الله علیه) می فهمید که زمانه، زمانه انکشاف نفی مارکسیسم لنینیسم است. آنچه تأکید داریم این است که:

با شناخت عالم بقیة اللهی، خودش، خودش را به صحنه می آورد.^۵ این است که شما باید مواظب باشید خدای نا کرده در رابطه با ظهور حضرت مثل مسلمان هایی نشوید که در رابطه با انقلاب اسلامی می گفتند نمی دانیم اصلاً انقلاب می شود و شاه می رود یا نه و عملاً هم تا روزی که شاه نرفته بود خودشان را برای یک نظام اسلامی آماده نکرده بودند. و امروزه هم همین ها هستند که هر روز در اثر تبلیغات دشمنان انقلاب فریب می خورند. یک روز پنیر ارزان می شود، می گویند نه بابا! جمهوری اسلامی بد نیست، و یک روز که پنیر گران می شود می گویند نه فایده ندارد، می گویند رادیوهای بیگانه گفته اند تا دو هفته دیگر انقلاب اسلامی تمام است. بیست سال است در این حالت خوف و رجا در حال جان کندن اند! چون نمی دانند این انقلاب چگونه و بر چه اساس و سستی آمده است، فکر می کنند یک حادثه عادی تاریخی است که با یک حادثه عادی دیگر می رود.

۵ - به نوشتار «معنی و عوامل ورود به عالم بقیة اللهی» رجوع فرمایید.

داستان حضرت طالوت را در قرآن دیده‌اید به یهودی‌هایی که بنا شد با جالوت بجنگند فرمود: یک نهر آبی جلویمان است خداوند ما را با آن نهر می‌آزماید، هر کس از آن بخورد از لشکر من نخواهد بود، و هر کس از آن نخورد از من است، مگر آن که با دست خویش یک مشت از آن برگیرد و بنوشد. اکثراً بدون توجه به سخن طالوت از آن نهر خوردند مگر عده کمی، پس سه گروه شدند؛ گروهی کاملاً آب خوردند تا سیر شدند؛ حضرت هم به آنها گفت برگردید. عده کمی هم اصلاً آب نخوردند، چون حضرت طالوت به عنوان نایب پیامبر آن زمان گفته بود آب نخورید و یک عده هم یک مشت آب خوردند، چون حکم اولیه حضرت این بود که آب نخورند و بعد یک مشت از آن را استثناء کرده بودند، اینها هم دنبال حضرت طالوت آمدند و حضرت هم ردشان نکرد.

موقع جنگ با جالوت که شد و سختی‌های جنگ، خود را ظاهر کرد، آنها دو گروه شدند؛ یک عده‌ای گفتند «لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ»^۶ یعنی ما نمی‌توانیم با جالوت و لشکریانش بجنگیم. اینها همان‌هایی بودند که یک کمی آب خوردند و همه ضربه را هم همین‌ها زدند چون روحیه لشکر را سست کردند. عده‌ای هم با یک روحیه سرشار از ایمان و استواری گفتند «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ» یعنی این حرف‌ها چیست؟ چه بسیار اتفاق افتاده است که به اذن خدا عده کمی بر عده کثیری غلبه کرده‌اند، پس ما می‌توانیم بجنگیم. اینها همان کسانی بودند که از آن نهر اصلاً آب نخورده بودند هر چند کم بودند، ولی

معادله‌شان در پیروزی و شکست این بود، که ما می‌خواهیم حق پیروز شود. کسانی که آب خوردند گفتند ما دنبال تو آمدیم که خوش بگذرانیم؛ جالوت را به قتل برسانیم و به اصطلاح خودمان پول نفت را برداریم! چرا شاه و خواهرش پول نفت را بردارند؟ این‌ها فکر می‌کردند انقلاب و اسلام برای این است که جیششان پر شود، این‌ها همیشه با انقلاب مشکل داشته خواهند داشت. عده‌ای هم این طرف و آن طرف می‌افتند؛ کمی مذهبی و کمی بی‌دین‌اند. این‌ها هم برای خودشان مضرّاند و واقعاً خیلی از این‌ها «خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ» می‌شوند، و هم برای نظام اسلامی مضرّاند.

شما روی این قضیه کمی فکر کنید و مواظب باشید که از آن مسلمانان نوع دوم انقلاب امام‌زمان علیه السلام نشوید. جریان انکشاف ظهور حضرت، درست است که خیلی سخت است، اما امکان فهمش هست و اگر درست فهمیدید یک‌طور دیگر با آن برخورد می‌کنید. ما هم تا حالا چیزی نتوانستیم در رابطه با آن ظهور، خدمتتان بگوییم، فقط تلاش می‌کنیم تا بلکه خودتان بتوانید در خودتان این عالم انکشاف ظهور را دریابید که این شروع بسیار مبارکی است.

ظهور؛ مثل ارتباط با خدا

انکشاف ظهور، مثل ارتباط با خدا است؛ وقتی کسی خدا را عقلاً و قلباً شناخت، می‌بیند که هست و می‌بیند که ظاهر شد و متوجه می‌شود که عجب! تمام مدت عمرش خدا از همه چیز به او نزدیک‌تر بود، ولی خود

را آماده نکرده بود که حضرت حق برایش ظاهر شود. واقعاً افرادی که فکر می‌کنند خدا دنیا را خلق کرده است ولی در دنیا حضور ندارد و خدا در جایی است غیر جایی که دنیا هست، و دنبال خدا در جاهای دیگر می‌گردند این افراد هیچ وقت خدا را نمی‌یابند. این‌ها دنیا را به‌عنوان مخلوق و اثر خدا می‌بینند و می‌گویند خدا هست. اما عده‌ای با تزکیه و با معرفت می‌روند دنبال این که خدا را با چشم قلبشان بیابند این‌ها یک‌مرتبه می‌بینند خدایی که در سراسر هستی هست، برایشان پیدا شد:

آن که عمری در پی اومی‌دویدم کوبه‌کو ناگهانش یافتم بادل نشسته روبه‌رو وجود مقدس حضرت بقیة‌الله سراسر عالم را گرفته است، او در همه جای عالم حیّ و حاضر است و از همه موجودات عالم هم حاضرتر است. پس زمینه ظهور می‌خواهد، هر لحظه امکان این ظهور هست، نمی‌دانیم به چه شکل؟! ولی می‌دانیم مثل انقلاب اسلامی که یک‌مرتبه با آن روبه‌رو شدیم، یک‌مرتبه با آن ظهور مبارک تامّ روبه‌رو می‌شویم. مثل ظهور حضرت حق برای دلی که آماده ظهور شد، خدا همیشه بود ولی ظاهر نبود. حضرت ﷺ در عالم غیب حاضرند، جامعه اگر آماده شد، یک‌مرتبه با وجود مقدس ایشان روبه‌رو می‌شود.

اگر ملت شیعه برسند به وجود معنی بقیة‌الله الاعظم؛ یک‌مرتبه می‌بینند ظهور پیدا و محقق شد. تحقق ظهور به شناختش است و شناختش هم بسیار مشکل است ولی شدنی است. اولین مشکل این است که آنچه ما امروز در جهان داریم، آن نیست که امام‌زمان ﷺ می‌خواهند بیاورند. روی کلمه «انقلاب» بیشتر فکر کنید. این که می‌گویند انقلاب امام‌زمان ﷺ،

یعنی از ابتدا همه چیز را دگرگون می‌کنند. از مسجدها که خراب می‌کنند و از کنیسه‌ها و کلیساها و حکومت‌ها گرفته تا چیزهای دیگر. وقتی می‌فرمایند تمام زیورهای مساجد را بیرون می‌ریزند، یعنی مساجد به هم می‌ریزد. وقتی حضرت با فکر حاکم بر مساجد مقابله می‌کنند، خیلی از این نظام‌های ارزشی را که به اسم دین حاکم است، نفی می‌کنند. دیگر خودتان حساب بقیه را نکنید. قرآن خوان‌های زیادی را حضرت می‌کشند. قرآن خوان‌هایی که قرآن را از زاویه انقلاب جهانی امام زمان علیه السلام نمی‌خوانند، بلکه برای تأیید نظام موجود فرهنگ مدرنیته می‌خوانند، این‌ها حجاب ظهور حضرت بقیة الله الاعظم اند.^۷

اگر کسی قرآن بخواند و بگوید الحمد لله ما قرآن می‌خوانیم ولی فکرش این باشد که ما را به دشمن چه کار؟ آنها کارشان را بکنند و ما هم قرآن و نمازمان را بخوانیم، اینها اولین کسانی اند که سرشان زده می‌شود.

عوامل رفع حجاب

اگر إن شاء الله این مقدماتی را که عرض کردیم؛ آرام آرام نتیجه بدهد و متوجه نظام عالم بقیة الله بشویم، خود این توجه، باعث رفع حجاب ظهور حضرت بقیة الله می‌شود. اگر مردم کمی همت کنند و برسند به حالتی که فقط بقیة الله الاعظم می‌خواهند و چاره دردشان از اول تاریخ تا حال او بوده است، جامعه خیلی زیبا می‌شود. یک مرتبه می‌بینند به شدت زمینه ظهور

۷ - برای روشن شدن معنی عالم بقیة الله الاعظم، به نوشتار «معنی و عوامل ورود به عالم

بقیة اللهی» رجوع فرماید.

فراهم شده است و یک دفعه ظهور واقع می شود. شما دیدید همین که آرام آرام ملت ایران رسیدند به این که شاه نمی خواهند، یک مرتبه با نظام جمهوری اسلامی روبه رو شدند.

دو نوع دینداری در زمان غیبت

حالا چطور می شود که غیبت بقیة الله علیه السلام شدید می شود و چکار کنیم که این غیبت ضعیف شود و ظهور واقع شود؟

غفلت از فرهنگ انتظار و غفلت از آماده شدن برای انقلاب جهانی

باعث می شود که نه قرآن به درد ما بخورد و نه نماز به درد ما بخورد و

نه امام زمان علیه السلام بیایند.

قرآن را دو نوع می شود تفسیر کرد؛ یکی این که بگوییم قرآن آمده و بناست نظام جهان بشری را زیر احکام خود بگیرد و امام زمان علیه السلام می خواهند با این قرآن حکومت جهانی تشکیل دهند. و یک نوع تفسیر از قرآن هم این که بگوییم الحمد لله قرآن هست و قرآن می گوید همه باید با یکدیگر خوب باشیم؛ ما باید با آمریکا هم خوب باشیم، اسرائیل هم جای خودش باشد، و ما آن ها را به عنوان یک واقعیت بپذیریم.

اگر به فکر این که این جهان باید ویران شود و یک حکومت جهانی الهی بیاید نباشیم، هم واقعاً از انقلاب امام زمان علیه السلام محروم می شویم و هم این که عبادات و قرآن خواندنمان به درد نمی خورد. الآن در محافل مذهبی دو شکل قرآن خوانده می شود: یک شکل این که اول پذیرفته اند دنیا همین طور باید باشد که هست؛ زور، زور آمریکا است، اسرائیل هم باشد، ما هم باشیم، پولدارها هم باشند، فقیرها هم در ادامه فقرشان باشند. اینها

قرآن را برای حفظ وضع موجود می‌خوانند؛ این قرآن خواندن به درد نمی‌خورد چون در جهت خلاف هدف قرآن است که می‌خواهد بر جهان حکومت کند. اگر خواستی قرآن را بفهمی اول باید به فکر انقلاب جهانی اسلامی امام‌زمان علیه السلام باشی، آن وقت این قرآن برای حفظ وضع موجود نیست، بلکه برای نفی وضع موجود است. آن وقت پیامهایش برایمان ظاهر می‌شود و دستوراتش به حرکتمان می‌آورد، چون هدف را شناخته‌ایم.

شکستن شیشهٔ عمر دیو جهانِ امروز

همان‌طور که عرض شد باید در اول یک «نه» به کل این عالم - که عالم ظلمات آخرالزمان است - گفت. شاید بعضی از عزیزان بگویند با این سن پیری مثل جوان‌ها حرف می‌زنی! نه این‌طور نیست. این مسئله مثل روز روشن است. یعنی شما حساب کنید اگر کسی ده ماه یا پنج ماه قبل از انقلاب اسلامی می‌گفت پیروزی این انقلاب حتمی است و جنس این عالم این است که این انقلاب به وقوع بپیوندد، نباید به او می‌گفتند که تو احساساتی هستی، باید به او می‌گفتند دلیل چیست؟ امروز مردم دنیا باورشان نمی‌آید که می‌شود وضع موجود نباشد - نه این که وضع موجود را می‌خواهند - ولی چون فکر می‌کنند که تغییرش محال است، آن‌را می‌پذیرند. به قول یکی از دانشمندان؛ کافی است این تبلیغ دائمی که دنیا همین‌طور که هست باید باشد از ذهن شما بیرون برود، در آن حال همهٔ دنیای مدرنیته یک‌مرتبه ویران می‌شود. تعبیرشان این است که:

«بپذیریم که می‌شود دنیا غیر از این باشد که هست، همین مسئله را که

پذیرفتید، شیشهٔ عمر این دیو دروغی جهانِ معاصر می‌شکند».

می گوید فرهنگ ظلمانی موجود در جهان یک شیشه عمر دارد که بسیار هم نازک است و با یک فکر می شکند و آن این که روشن شود، لازم نیست دنیا همین طور که هست، باشد، همین. حالا شما خودتان بفرمایید که این مسئله چقدر در شیعه جا دارد؟ امام خمینی (رحمة الله علیه) چقدر تلاش کردند که به ما بفهمانند که می شود شاه نباشد. حتی بعضی از علماء با امام دعوا می کردند که آقا! می خواهی کشور را به هم بریزی؟ به اصطلاح امروزی ها می گفتند: تو چرا خشونت را تئوریزه می کنی؟ اما شاه چگونه رفت؟ همین که ملت به این رسیدند که می شود شاه نباشد، شاه رفت. تا یک سال قبلش می گفتند مگر می شود شاه نباشد؟ و شاه را همین باورها نگه داشته بود. اسلحه که او را نگه نداشته بود! بلکه همین فکر مردم او را نگه داشته بود که مگر می شود شاه برود، و خود شاه این فکر را در ذهن ها انداخته بود ولی مردم تصور می کردند که این فکر خودشان است. این است که می گوئیم:

پناه بردن به این فکر و اندیشه که طوری نیست وضع موجود باقی باشد، پناه بردن به باطل است. حال اگر نماز و قرآن ما برای نفی وضع موجود نباشد، نماز و قرآن ما باطل است.

باطل که نتیجه نمی دهد. شما اگر مسیر خانه تان به طرف شمال باشد ولی به طرف دیگر بروید، می گویید باطل است، یعنی رفتن شما نتیجه نمی دهد.

اعتقاد به انقلاب جهانی الهی، فکر بسیار زیبا و عزیزی است؛ مثل اعتقاد به توحید و خداست. ولی باید به خوبی تبیین شود. پس عرضم این است که تسلیم وضع موجود شدن، مثل پناه بردن به باطل است. یعنی

باید برسیم به این که این فساد جهان حق نیست. یعنی بگویی که دولت آمریکا غلط می کند که با مردم جهان و حتی با مردم آمریکا ظالمانه رفتار می کند و اگر کسی گفت مگر برای آمریکایی ها هم تو نقشه می کشی بگویی بله! صاحب زمین امام زمان علیه السلام است؛ باید همه با یک اعتقاد اسلامی زیر نظام الهی امام زمان علیه السلام باشند و یا این که جزیه بدهند. در روایت داریم که در زمان امام زمان علیه السلام، کسانی که مسلمان نشوند - که این فقط برای یهود و نصاری هست - باید جزیه بدهند. یعنی باید زیر نظر اسلام باشند و نظر اسلام بر آنها حاکم باشد (یهود و نصاری تا آخرالزمان هستند، اما نه مستقلاً).

صورت خدایی آینده جهان

وقتی ما پذیرفتیم که تئورسین های فرهنگ جهان مدرن، بی ریشه اند، دیگر مأیوس نمی شویم و همین که یأس ما از بین رفت، خیلی از کارها درست می شود. اگر به انقلاب جهانی ای که صورت خدایی به جهان می دهد فکر نشود، دین و اعمال دینی، وسیله ای می شود برای ارضای نفس امّاره؛ چون امید به بی ریشه بودن فاسدان از بین می رود.

ما الحمد لله دلمان خیلی امن است که این فسادها هر چه زورشان بیشتر شود، بی ریشه بودنشان بیشتر آشکار می شود. و چنین عقیده ای است که از آن کار می آید و ستمگران دنیا نگران همین عقیده اند. این ها که از آن چهار تا روشنفکری که نماز می خوانند و می گویند؛ آمریکا و صهیونیسم هم برای خود اصالت دارند نگران نیستند! نگرانی آنها از عقیده ای است

که بگوید کل نظام ستم بی‌ریشه است. لذا اگر کسی معتقد به انقلاب جهانی نباشد، فساد را می‌پذیرد؛ نه این که بگوید من می‌خواهم فاسد باشم، بلکه می‌گوید این فساد باید باشد و کاری نمی‌شود با آن کرد، و وسیله‌ای برای حق جلوه‌دادن آن می‌جوید و آیه و روایت پیدا می‌کند تا نظام لیبرال دموکراسی را اسلامی جلوه دهد. (این دیگر وحشتناک است!)

قبل از انقلاب آدم‌های مؤمن طاغوتی با نیروهای مذهبی انقلابی بحث و دعوا می‌کردند که چرا با شاه مبارزه می‌کنید؟ و از آیات قرآن دلیل می‌آوردند که شاه خوب است و باید باشد. یعنی قرآن؛ وسیله تحقق حقانیت شاه شده بود! چرا اینها به این وضع افتاده بودند؟ چون پذیرفته بودند که شاه که نمی‌شود برود، پس باید باشد و حالا که باید باشد، باید راهی پیدا کنیم که بودنش را شرعی کنیم. مثلاً روایت می‌آوردند- روایت درستی هم هست- که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ امِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ»^۸ یعنی جامعه نیاز به حاکم دارد، چه آن حاکم نیکوکار باشد و چه گناهکار. پس طبق این روایت اشکالی ندارد که امیری فاجر حاکم باشد در حالی که حضرت می‌فرمایند: جامعه حاکم می‌خواهد، نه این که حاکم فاجر را تأیید کنند، بلکه جواب آنها را می‌دهند که می‌گویند اصلاً جامعه نیاز به حاکمیت ندارد. ولی این‌ها همه چیز را رها کرده و برای توجیه حاکمیت شاه ظالم این روایت را پیدا کرده بودند. این را به عنوان مثال عرض کردم که اگر کسی معتقد به نظام جهانی اسلام نباشد، گرفتار چه توجیهاتی می‌شود.

باید فراتر از عصر فکر کرد

اگر پذیرفتید که ستم باید باشد و اگر به حکومت جهانی توحیدی فکر نکردید، قرآن و روایات را در خدمت توجیه حاکمیت ستم قرار می‌دهید، در حالی که باید فراتر از عصر فکر کرد. شما ببینید چه کسانی بودند که از پیروزی انقلاب اسلامی شوکه نشدند؟ آنهایی که به بعد از انقلاب اسلامی فکر می‌کردند.

من گاهی آدم‌هایی را می‌دیدم که حسرت دوران‌دیشی و تیزبینی آنها را می‌خوردم. مثلاً امثال شهید بهشتی (رحمة الله علیه) واقعاً یک آدم‌های عجیبی بودند؛ همیشه می‌دانستند که خدا برای بعد، یک ذخیره‌ای برایشان گذاشته است و به آن فکر می‌کردند و همیشه هم می‌دیدید که موفق بودند. مسئله جنگ، در ابتدا به قدری وحشتناک بود که همه می‌گفتند: همه چیز رفت! امام (رحمة الله علیه) همان شب اول - که در بیمارستان قلب بستری بودند - فرمودند: یک دیوانه‌ای آمده و سنگی انداخته و فرار کرده است؛ کسی که در جریان بود ولی ایمان نداشت، می‌گفت: حاج آقا را نگاه کن! عراقی‌ها آمده‌اند و فرودگاه مهرآباد را هم زده و رفته‌اند، آقا می‌گوید دیوانه‌ای آمده سنگی انداخته و رفته است. حالا کدامشان درست می‌گفتند و می‌گویند؟ آن روشنفکرانی که بعد را نمی‌بینند و ظاهر قضیه را می‌بینند و می‌گفتند چیزی نماند، یا کسانی که همواره متوجه آن آینده امیدبخش برای زندگی دینی هستند؟

این است که نگاه به نهضت امام زمان علیه السلام یعنی باید همیشه به فراتر از عصر و زمانه فکر کنیم و افراد پیروز هم همیشه این دسته از افرادند. شما

بینید گاهی جوّ کلی مردم می گوید که دیگر فایده ندارد، کسی دیگر به روحانیت اعتنایی نمی کند و اسلام هم رفت... مطمئن باشید اگر این ها فکر خود را تغییر ندهند، در زندگی به گمراهی می افتند؛ چون گرفتار جوّ موجود می شوند. اما اگر کسی متوجه باشد که نه؛ جریان چیز دیگری است و فراتر از عصر، فکر کند، این فرد چیزهای دیگری می بیند.

ما در کجای تاریخ ایستاده ایم؟

کسی که به انقلاب جهانی نمی اندیشد، دنبال رنگ و لعاب دادن به وضع موجود است و لذا قرآن را در خدمت اهداف لیبرال دموکراسی قرار می دهد و می خواهد از قرآن، فرهنگ غرب را استخراج کند و همین باعث می شود حتی انقلابیونی که انقلاب اسلامی کردند، ولی به انقلاب جهانی امام زمان علیه السلام فکر نمی کنند، خودشان آفت زده شوند. باور کنید بعضی از همین انقلابیون دیروز، روسیاه شدند؛ تا دیروز اهل جنگ و جبهه و مبارزه بودند، ولی الآن به طور وحشتناکی خراب شده اند. چون نتوانستند ادامه این انقلاب را بفهمند. چون نفهمیدند این انقلاب آمده است که وضع موجود جهان را نفی کند. این ها می خواستند ما یک هلند و ژاپن بشویم.

پس عرضم این جاست که حالا شما با سه گروه در دنیا روبه رو هستید: یک گروه که هیچ تعهدی سرشان نمی شود؛ به یک نفر گفتند که آقا این هندوانه که می خوری حرام است، گفته بود من برای خنکی اش می خورم! یعنی این که من اصلاً نمی فهمم حرام و حلال یعنی چه. این ها نه آتشی اند که جایی را بسوزانند و نه آبی که جایی را تر کنند، تعدادشان هم خیلی

زیاد است. در انقلاب جهانی امام زمان علیه السلام این ها تفاله هستند. بحث ما روی دو گروه دیگر است. عده ای؛ هم معتقد به اسلام اند و هم به واقع متوجه «توحید نهایی آخرالزمان» اند؛ یک عده هم در این وسط، معتقد متوسط اند که باید اینها بیدار شوند. در جامعه جهانی امروز، کسانی هستند که واقعاً آماده اند، تعهد دارند ولی جهت ندارند. ما باید انقلاب جهانی حضرت مهدی علیه السلام را در جهان مطرح کنیم و روی آن بایستیم و بحث کنیم تا یک بیداری عمومی در جهان در این سطح به وجود بیاید. ما دلیل های روایی، فلسفی، عرفانی فوق العاده منطقی و روشن و امیدبخش برای این مطلب داریم و این معتقدین متوسط می توانند برای ظهور حضرت آماده شوند، و اگر ما جایگاه تاریخی خود را در این برهه از زمان درست بشناسیم، به انکشاف آن حقیقت بزرگ کمک کرده ایم.

عالم امام زمان علیه السلام یا اوضاع عالم، پس از ظهور

آخرین نکته ای که می خواهم بحث کنم این است که شرایط ظهور امام زمان علیه السلام چیست که این قدر باید روی آن وقت گذاشت. مثالی می زنم: شما ببینید که عرفا این قدر سختی می کشند که حالشان، حال توحیدی شود. حال توحیدی حال عجیبی است؛ یعنی ابزارهای دنیا برایش ساده و سهل می شود. مثلاً در مورد رزق می داند که رزاق، خداست. تلاشش را می کند ولی دنبال رزق نمی دود، قدرت به دست می آورد ولی امید به قدرتش ندارد ... این ها یک حال معنوی فردی است. چرا به این حالت رسیده است؟ چون قلبش توحیدی شده است. عالم امام زمان علیه السلام که

نور امام در آن عالم می آید، عالم دیگری است. الآن نصف بیشتر مشکلات ما مگر جز این است که عده ای را حرص گرفته و به جای این که با یک درآمد ساده و یک خانه مکفی بسازند، با چند تا حقوق و چند تا خانه به سر می برند؟ و نتیجه اش هم این می شود که می بینیم بعضی از جوان ها خانه ندارند. همان طور که برای قلب توحیدی شده، ابزارهای دنیا ساده می شود و دیگر حرص و ولع در آن قلب جایی ندارد، در جامعه توحیدی امام زمان علیه السلام، حالت جامعه، مثل حالت قلب یک عارف کامل می شود. همچنان که ظهور حضرت حجت علیه السلام در قلب عارف یکی از مراتب ظهور آن حضرت است، ظهور آن حضرت هم در جامعه شایسته ظهور حضرت یکی از مراتب ظهور آن حضرت است.

در رابطه با ظهور آن حضرت در قلب عارف، جناب حافظ در تنها غزلی که نام حضرت مهدی علیه السلام را برده است، می گوید:

بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید
جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت کمال عدل به فریاد دادخواه
یعنی حالا که قلب آماده شد که آن حضرت در آن ظهور کند، حجاب عقب رفت و عدل مهدی علیه السلام به فریاد دل عارف رسید.

سپهر دور خوش اکنون کد، که ماه آمد جهان به کام دل اکنون رسد، که شاه رسید
چون آرزوی دل هر عارف باللهی همین ظهور است، و لذا دیگر هستی مسیرش، مسیر خوشی خواهد بود.

ز قاطعان طریق این زمان شوند ایمن قوافل دل و دانش، که مرد راه

دیگر با ظهور نور مهدی علیه السلام در دل عارف، شیاطین که دزدان راهزن و قاطعان طریق‌اند، از صحنه خارج خواهند شد.

عزیز مصر به‌رغم برادران غیور ز قعر چاه برآمد به اوج ماه رسید
تلاش میل‌های شیطانی که مانع ظهور حضرت بر قلب‌ها بود، از قعر چاه بیرون آمد، همه حیل‌ها خنثی شد و آن عزیز ظهور کرد.

کجاست صوفی دجال فعل ملحد شکل بگو بسوز که مهدی دین‌پناه رسید
دیگر در این حالت همه افکار غلط به ظاهر دینی و همه عقاید باطل در لباس دین بر باد رفت، چون نور مهدی علیه السلام که نمایش کامل دین و دین‌داری است تجلی یافت.

صبا بگو که چه‌ها بر سرم در این غم عشق ز آتش دل سوزان و دود آه رسید
یعنی ارزان نبود این ظهور، بسیار در آتش فراق سوختم تا چنین ظهوری واقع شد.

ز شوق روی تو شاه‌ا بدین اسیر فراق همان رسید کز آتش به‌برگ کاه رسید
همه هستی‌ام سوخت تا تو را یافتم، در اسارت فراق تو سعی کردم جز به فکر تو به فکر هیچ چیز نباشم تا این دیدار حاصل شد.

مرو بخواب که حافظ به بارگاه قبول زور دیم شب و درس صبحگاه رسید
جامعه‌ای هم که شایسته این حالات شود، شایسته ظهور «مهدی دین‌پناه» خواهد شد. إن شاء الله

خدا همه کاره جامعه می شود

اگر قلب مردم با خدا اشباع شود این قدر حرص و ولع پیدا نمی کنند. علت بسیاری از مسائل جامعه این است که جهت گیری و انتخاب ها غلط است. فضای توحیدی امام زمان علیه السلام طوری است که می گویند گرگ و میش بر سر یک آبشخوار آب می خورند، یعنی آن روحیه گرگی چنان از بین می رود که دیگر طلب دریدن میش را ندارد. الآن مگر گرگ ها به جان جوان های ما و کشور ما نیافتاده اند؟ این ها برای عوض شدنشان یک فضا می خواهند، تا جهت گیری جامعه به کلی عوض شود. مولوی شعر زیبایی در این رابطه دارد. می گوید اگر خواستی نجات پیدا کنی و خدا در جامعه تو حاکم باشد، اول باید این «ما» و «من» خود را به دست خدا بدهی:

جمله ما و من به پیش او نهید مُلْکُ مُلْکِ اوست، مُلْکِ او را
چون فقیر آید اندر راه راست شیر و صید شیر هم آن شماست

فقیر یعنی این که بگویی خدایا کاری از ما برای نجاتمان بر نمی آید، هر چه تو بگویی آن وسیله نجات ماست. می گوید اگر خود را در مقابل خدا فقیر دانستی و متوجه شدی خدا تو را تنها نگذاشته است و حرص و اضطراب از آینده را از جانت بیرون کردی و بندگی خدا را اصل گرفتی، خدا و تمام مخلوقات او به کمک تو می آیند.

چون نبودی فانی اندر پیش من؟

مولوی ابتدا داستانی می گوید که یک شیری و روباهی و گرگی به صحرا رفتند و یک گاو و بز و خرگوشی شکار کردند. بعد شیر به گرگ

گفت این غذایی را که به دست آوردیم تقسیم کن. گرگ ناشی گری کرد
و گفت: قربان! شما که خیلی بزرگید، این گاو مال شما باشد. من هم که
متوسطم، بز را بر می دارم و این روباه هم که کوچک است، خرگوش مال
او باشد. شیر بسیار عصبانی شد، و بالاخره گرگ را کشت.

شیر گفت ای گرگ چون گفتی، بگو چون که من باشم تو گویی ما و تو
گفت پیش آ، کس خری چون تو ندید پیشش آمد پنجه زد او را درید
چون نبودی فانی اندر پیش من فرض آمد مر تو را گردن زدن
شیر روی به روباه کرد و گفت: حالا تو تقسیم کن.

بعد از آن رو شیر بر روباه کرد گفت این را بخش کن از بهر خورد
سجده کرد و گفت: کاین گاو چاشت خورَدت باشد ای شاه مهین
وین بُز از بهر میانه روز را یَخْنه ای باشد شه پیروز را
و آن دگر خرگوش بهر شام هم شب چره، ای شاه با لطف و کرم
روباه گفت: شما صبح که سرحال هستید گاو را بخورید. ظهر هم بُز را
بخورید و شب هم که می خواهید بخوابید، خرگوش را بخورید که
غذایتان سنگین نباشد.

اصطلاح «شیر» در عرفان؛ یعنی خدا، و عارف متوجه است همه چیز
دست خداست و همه هم مال خداست. در این جا در واقع خداوند به بنده
کامل خود که همه چیز را به خدا نسبت می دهد، می گوید:

گفت ای روبه تو عدل آموختی این چنین قسمت ز که آموختی
از کجا آموختی این، ای بزرگ؟ گفت ای شاه جهان از حال گرگ

گفت که وقتی تو گرگ را دریدی، ما فهمیدیم باید یک طور دیگر زندگی کنیم و فهمیدیم در مقابل تو خودی را ننماییم.

گفت چون در عشق ما گشتی گرو هر سه را برگیر و بستان و برو روبها! چون جملگی ما را شدی چوئنت آزاریم، چون تو، ما شدی چون گرفتی عبرت از گرگ دنی پس تو روبه نیستی، شیر منی بعد مولوی خیلی زیبا می گوید، می گوید مگر خداوند تمام فرعون ها را که به قدرت و منیت خود مغرور بودند، چون شیری قدرتمند ندیده است؟ پس:

جمله ما و من به پیش او نهید مُلک مُلک اوست، ملک اورا دهید
 چون فقیر آید اندر راه راست شیر و صید شیر هم آن شماس
 بگویند که خدایا ما کاره ای نیستیم. اگر شما با فکر و قدرت خودتان بخواهید آبرویتان را با ده تا خانه و فرش و این طور چیزها درست کنید؛ بدبخت می شوید. اما اگر بگویند خدایا آبروی فقیر را هم تو می دهی، در آن حال نجات پیدا می کنید. چون دیگر خداوند همه امکانات عالم را در اختیار شما می گذارد. فرمود: «مَنْ كَانَ لِلَّهِ، كَانَ اللَّهُ لَهُ» یعنی هر کس برای خدا باشد، خدا برای او می شود. بعد شیر به روباه می گوید حالا که این طور تقسیم کردی، همه اش را بستان و برو؛ گاو و بز و خرگوش مال تو، (شیر و صید شیر هم آن شماس).

این قصه ها عموماً بر اساس روایت است. اگر جامعه ای به واقع خدا را همه کاره دید، با نور توحید مهدی علیه السلام، خدا همه کاره این جامعه می شود. حالا شما بگویند که آیا این جامعه دیگر شکست می خورد؟

این مسئله قاعده دارد. عرضم این بود که عرفاً چگونه روح توحیدی را در شخصیت فردی خود پیاده می‌کنند و خدا را در همه زندگی خود حاضر می‌نمایند. حالا حکومت امام‌زمان علیه السلام یعنی حاکمیت همین حالت، منتها در جامعه جهانی. لذا است که می‌گوییم آینده جهان با ظهور مقدس حضرت مهدی علیه السلام صورت خدایی پیدا می‌کند.

انتظار منطقی، راه‌گشا است

شما خودتان فکر کنید. مگر راه دیگری هم هست؟ مگر با این بخشنامه‌ها بدون نور توحید می‌شود جامعه را اداره کرد؟ بخشنامه می‌دهند که می‌خواهیم ببینیم کدام اداره بهتر کار می‌کند و ملاک‌های عجیب و غریب هم برای آن تعیین می‌کنند، به طوری که بعضاً بدترین اداره و بدترین مدیر امتیاز می‌آورند! باید آن نور توحید بیاید. شرطش هم این است که به انتظار توحید حضرت مهدی علیه السلام برای جامعه برنامه‌ریزی کنیم. حال چه حضرت حالا بیایند و چه بعد. این جهت‌گیری تنها راه رفع مشکلات خواهد بود، راه دیگری هم نیست.

بنده معتقدم که حتی اگر به فکر ظهور مقدس امام مهدی علیه السلام نباشیم و بخواهیم که جامعه را توحیدی کنیم، باید حتماً یک افق برین جلویمان باشد و جهت‌گیری ما به سوی آن باشد تا فعالیت‌هایمان همین حالا هم فایده داشته باشد و خداوند آن افق برین را برای ما خلق کرده است. بنابراین همین اصل است که ائمه علیهم السلام می‌گویند: کسانی که در انتظار فرج‌اند، در

زمان غیبت نجات پیدا می کنند. می فرماید: «إِنْتَظَرُ الْفَرَجَ أَفْضَلَ الْعِبَادَةِ»^۹ یعنی انتظار فرج، افضل عبادات است. و نیز می فرماید: «إِنْتَظَرُ الْفَرَجَ مِنْ أَعْظَمِ الْفَرَجِ»^{۱۰} یعنی منتظر فرج بودن از بالاترین گشایش ها است. و یا می فرماید: «إِنْتَظَرُ الْفَرَجَ مِنَ الْفَرَجِ»^{۱۱} یعنی نفس انتظار فرج خودش یک نحوه فرج و گشایشی را به وجود می آورد.

یعنی شما امروز به شرطی می توانید درست زندگی کنید که به فرج فکر کنید و با این حالت زندگی را ادامه دهید و جهت گیری نظام به سوی آن عالم توحیدی باشد و گرنه کافر و بی نتیجه می شوید. این است که جامعه ما هم اگر فرهنگ امام زمان علیه السلام را بشناسد و به آن جهت و به آن سو حرکت کند، همین الآن هم مشکلاتش حل می شود. اگر فرهنگ اجتماعی به خدا وصل باشد - که از طریق انسان معصوم ممکن می شود - شهرهایمان به آن آبادانی که شدیداً به دنبالش هستیم می رسد، و جهان چنین استعدادی را دارد و قولش را هم داده اند و ما باید منتظر باشیم و شروع کنیم. حال فکر کن وقتی انتظار فرج این همه برکت می تواند داشته باشد، تحقق آن چه قدر برکت دارد.

۹ - «بحار الانوار»، ج ۵، ص ۳۱۷ و ج ۵۲، ص ۱۲۲.

۱۰ - همان، ج ۳۶، ص ۳۸۶.

۱۱ - همان، ج ۵۲، ص ۱۳۰.

چراغ های هدایت در آخرالزمان

در این باره روایتی را از حضرت علی علیه السلام عرض می کنیم که می فرمایند:

«ظلمت آخر الزمان» آن زمانی است که از فتنه ها نجات پیدا نمی کنند، مگر مؤمنانی که بی نام و نشانند.

یعنی کسانی که می خواهند طبق فرهنگ امروز دنیا شهرت پیدا کنند، این ها از بین می روند. یعنی موضوعاتی که در فرهنگ امروز دنیا مهم تلقی می شود، در فرهنگ امام زمان علیه السلام مهم نیست. پس آنهایی که بی نام و نشانند و دنیای امروز؛ آنها و تفکراتشان را مهم حساب نمی کند، نجات پیدا می کنند.

البته اشتباه نشود؛ در بعضی مواقع قلب های ملت ها به سوی کسی تمایل پیدا می کند که آن بحثش جداست. مثلاً امام خمینی (رحمة الله علیه) نهایتاً وقتی هم راضی شده بودند که مرجع تقلید شوند، گفته بودند که من یک قدم هم برای مرجع تقلید شدن بر نمی دارم. این محبوبیت ها غیر از محبوبیت ها و مشهور شدن های مطابق فرهنگ مدرنیته است. کسانی که در این فرهنگ و طبق ملاک های فرهنگ مدرنیته دنیا مشهورند، این ها در ظلمت می روند. ادامه روایت:

«اگر در حضور باشند، شناخته نشوند و اگر غایب گردند، کسی سراغ آنها نمی رود».

این ها را ساده نگیرید؛ شما بدانید گاهی حرف های تان خریدار ندارد، چون مطابق نظام ارزشی ظلمت آخرالزمان نیست، نه این که حرف های تان

بیخود باشد. پس نباید بترسید. بنای شما باید بر این باشد که مطابق نور امام زمان علیه السلام، حرف بزنید هرچند در ظلمت آخرالزمان این‌ها خریدار ندارد. چرا می‌خواهیم خودمان را واکس بزنیم و مطابق فرهنگ روز جلوه بدهیم؟ به این شکل در ظلمت می‌مانیم. ادامه روایت:

«آنها چراغ‌های هدایت و نشانه‌های روشن‌اند؛ نه مفسده‌جو هستند و نه

فتنه‌انگیز. نه در پی اشاعه فحشا می‌باشند و نه مردم سفیه و لغوگرایند.

اینان‌اند که خداوند درهای رحمتش را به‌سوی‌شان باز می‌کند.»^{۱۲}

تعبیر من این است؛ این افراد هستند که إن شاء الله نور انکشاف ظهور،

اول به قلبشان می‌خورد و خداوند سختی‌ها را از قلبشان بر می‌دارد.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»

مقام و تأثير حضرت حجت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿سَلَامٌ عَلَى آلِ يَس، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّانِي آيَاتِهِ﴾

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَدَيَانَ دِينِهِ﴾

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَنَاصِرَ حَقِّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَلِيلَ إِرَادَتِهِ﴾^۱

سلام بر همه خانواده محمد ﷺ، سلام بر تو ای دعوت کننده به خدا و تربیت شده آیات او، سلام بر تو ای دریچه ارتباط با خدا و دین شناس دین او، سلام بر تو ای خلیفه خدا و مددکار حق او، سلام بر تو ای حجت خدا و رهنمای خواست او.

تو لگد انسان کامل، قطب دایره امکان، اَيْنَ نَبَأِ الْعَظِيمِ، امام زمان و حجت حق را به همه دل های باطراوت به نور حضرت و منتظران عدالت آن حضرت تبریک عرض می نمایم.

بحثی که خدمت عزیزان داریم یکی درباره «مقام حضرت» و دیگری درباره «تأثیر حضرت مهدی ﷺ» است. در این بحث سعی شده است سخنان بزرگان دین و اندیشه تا حد امکان به صورتی آسان و روان آورده

شود تا ببینیم ما شیعیان بر چه مبنایی این چنین محکم پای اعتقاد به مقام و تأثیر حضرت حجت^{علیه السلام} ایستاده‌ایم.

از نظر روایت پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} در مورد این که دین اسلام به چه کسی ختم می‌شود، چه در متون روایی شیعه و چه اهل سنت هیچ مشکلی نداریم. به عنوان مثال احادیثی از پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} در کتب اهل سنت هست که می‌فرماید: امامان از اهل قریش و از نسل فاطمه زهرا^{علیها السلام} هستند که آن روایات در کتاب‌هایی چون عبقات الانوار و الغدير جمع آوری شده است و یا احادیثی که نام هر دوازده امام را برده است که از آن جمله حدیث جابر بن عبدالله انصاری است که از قول پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} نام هر دوازده امام را نقل می‌کند تا حسن بن علی^{علیه السلام} یعنی حضرت امام عسکری^{علیه السلام} را، بعد حضرت می‌فرمایند: و پس از او فرزندش که نام و کنیه او با نام و کنیه من یکی است، و خداوند او را بر همه جهان حاکم می‌سازد و اوست که از نظر مردم پنهان می‌شود و غیبت او طولانی است تا آن جایی که فقط افرادی که ایمان آنان استوار و آزموده و عمیق است، بر عقیده خود در مورد امامت او باقی می‌مانند.^۲

بنابراین در اثبات وجود و مقام حضرت در روایات، مشکلی نداریم. آنچه که در این جلسه به آن می‌پردازیم، دلیل‌هایی در رابطه با مقام و تأثیر حضرت حجت^{علیه السلام} است.

۲ - «منتخب الاثر»، لطف الله صافی، ص ۱۰۱. «مناقب مرتضوی»، کشفی ترمذی حنفی،

از آن جایی که نیایش و شعر هم یک نوع تفکر است و اندیشه را بیشتر از روش های بحثی وسعت و پرواز می دهد. اجازه دهید با زبان نیایش اندیشه را به پرواز درآوریم و سپس همین متون را که به صورت نیایش نوشته ام کمی شرح دهم.

خدا را سپاس می گوئیم که چشم ما را به حاکمیت و ظهور کسی عطف کرد که آرزوی دیدارش ما را بی قرار کرده است، لذا از خدا می خواهیم که به حق خود او ما را از دیدار آن منجی عالم محروم نگرداند.

ای خدای بزرگ! تو را سپاس که جهان را بدون راهنما نگذاشتی و تو را سپاس که وقتی پیامبران سخنانشان را گفتند و رفتند و آخرین پیامبرت هم سخنانش را گفت و رفت، ما را به حال خود رها نکردی، بلکه ما را به سوی اهل بیت معصوم پیامبرت علیهم السلام راهنمایی کردی و نگذاشتی در فضای بی سر و سامانی بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله طعمه اختلاف سقیفه سازان شویم و از مقصد باز بمانیم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا»^۳؛ یعنی من در بین شما دو چیز گرانبها گذاردم؛ کتاب خدا و اهل بیت را، تا زمانی که به آن دو تمسک جوئید، هرگز گمراه نمی شوید. این حدیث به حدیث ثقلین معروف است. چندین و چندبار حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن را به صورت های مختلف گفته اند، به همین جهت، به شکل های مختلف روایت شده است. بارها

۳ - حدیث ثقلین در بین دانشمندان اهل سنت نیز معتبر است به طوری که جناب آقای میرحامد حسین (ره) در شش جلد کتاب، سند حدیث را بررسی نموده است.

رسول اکرم ﷺ فرمودند: من شما را بعد از خودم سرگردان نمی گذارم، کتاب خدا و اهل بیت من با شما هستند و لذا کسی که واقعاً می خواهد سیره و سنت پیامبر اکرم ﷺ را ادامه دهد، از طریق کتاب خدا و اهل بیت معصوم ﷺ می تواند این راه را ادامه دهد و تأکید فرمودند، این دو - یعنی کتاب خدا و اهل بیت من - از هم جداشدنی نیستند و لذا همان طور که خداوند فرمود، قرآن را تا قیامت حفظ می کنم،^۴ اهل البیت ﷺ هم که از قرآن جداشدنی نیستند، تا قیامت باقی هستند. از این رو می گویم کسی که گفت: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»^۵؛ یعنی ما را کتاب خدا کافی است، او در واقع کتاب خدا را کنار گذاشت.

هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ در حال احتضار بودند، فرمودند کاغذ و قلمی بیاورید تا چیزی بنویسم تا بعد از من گمراه نشوید که این موضوع در جوامع روایی شیعه و سنی به حدیث قرطاس یا یوم الخمیس مشهور است. در چنین شرایطی بود که خلیفه دوم گفت نیازی به کاغذ و قلم نیست، چون او هذیان می گوید، کتاب خدا ما را کافی است،^۶ در حالی

۴ - خداوند در آیه ۹ سوره حجر می فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَرْثُهَا الدُّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»؛ یعنی ما ذکر را خودمان نازل کردیم و حتماً خودمان هم آن را حفظ می کنیم.

۵ - «صحیح بخاری»، کتاب العلم، باب کتابة العلم و شرح بخاری کرمانی، ج اول، ص ۱۲۷.
۶ - ابن ابی الحدید به نقل از کتاب «تاریخ بغداد» اثر احمد بن ابی طیفور، چنین نقل می کند که ابن عباس گفت: زمانی در آغاز خلافت عمر، بر او وارد شدم. او به خوردن خرما مشغول بود و مرا دعوت به خوردن کرد و من خرمایی برداشتم و خوردم. از من پرسید: عبدالله از کجا می آیی؟ گفتم از مسجد، گفت: پسر عمت را چگونه ترک کردی؟ من گمان کردم مقصودش عبدالله بن جعفر است، اما او گفت که مقصودش «عظیم اهل البیت» است. من گفتم، مشغول آبیاری نخل های بنی فلان بود و در همان حال قرآن می خواند. پرسید: آیا در سر او هنوز در باره

که قرآن درباره پیامبر می فرماید: «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»^۷؛ یعنی پیامبر ﷺ از روی هوی و هوس سخن نمی گوید و آنچه می گوید جزء دین خداست. خدا در آیه ۲۳ سوره شوری به پیامبر ﷺ دستور می دهد که: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»؛ یعنی ای پیامبر! به امت بگو: من در ازای رسالت از شما هیچ چیز نمی خواهم مگر مودت و محبت به نزدیکانم. و پیامبر ﷺ به دستور خدا بارها فرمودند: اهل بیت من را مودت و محبت کنید که شما را نجات می دهند. بنابراین پیامبر اکرم ﷺ به دستور خداوند، چراغ های هدایت را به ما نمایانند تا بعد از رحلت ایشان به گمراهی و ضلالت گرفتار نشویم و طعمه سقیفه سازان نگردیم. هر چند بسیاری از مسلمانان چون حرف پیامبر ﷺ را نشنیده گرفتند، گرفتار اختلاف شدند. پس خدا را شکر که خداوند چشم ما را متوجه این خانواده کرد و امروز

خلافت اندیشه ای هست؟ گفتم: آری. گفت: آیا بر این باور است که رسول خدا ﷺ او را منصوب کرده؟ گفتم: آری، به علاوه من از پدرم (عباس) در این باره پرسیدم، او نیز تأیید کرد. عمر گفت: آری از رسول خدا ﷺ در باره وی مطلبی بود که حجت نتواند بود. آن حضرت هنگام بیماری، تصمیم داشت تا به اسم او تصریح کند، اما من به خاطر اسلام از این کار ممانعت کردم، زیرا هیچ گاه قریش بر او اجتماع نمی کردند و اگر او بر سر کار می آمد عرب از سراسر نقاط به مخالفت با او می پرداخت. رسول خدا ﷺ از تصمیم درونی من آگاه شد و از این کار خودداری کرد (ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۲۱).

بنا به نقل بخاری و ابن واسعه: ابن عباس در حالی که اشک چنان سیل بر گونه هایش جاری بود می گفت: تمام مصیبت و بدبختی همان است که با اختلاف و شلوغ کاری خود، مانع از نوشتن کتاب، توسط رسول خدا ﷺ شدند و گفتند: رسول خدا هذیان می گوید (تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۳).

مثل همه اولیاء آرزومند دیدار آخرین نفر از سلسله هدایتگران معصوم هستیم و در دعای ندبه ندا سر می دهیم: «أَيْنَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ؟» یعنی کجاست آن وجه حضرت حق که اولیای خدا به سوی او متوجه اند؟

محرومیت بزرگ و پیشگیری از خطر

ای خدای بزرگ! تو را سپاس که پس از شهادت یازده امام معصوم و خطر به انتها رسیدن سلسله دوازده گانه امامان معصوم و هادیان حقیقی، دوازدهمین امام معصوم را زنده و غایب نگه داشتی تا هر کس همت کرد، لا اقل از راهنمایی های غیبی او محروم نماند.

از زمان امام رضا علیه السلام به بعد خطر از دست دادن ائمه بیشتر وجود داشت، مثلاً امام هادی علیه السلام گاهی از پشت پرده با مردم سخن می گفتند، چون هم شرایط خفقان حاکم، اجازه ارتباط امام با مردم را نمی داد، هم امام می خواستند مردم را برای ارتباط غیبی با امامشان آماده کنند. فلسفه غیبت صغری هم همین است که به تدریج مردم بفهمند در شرایطی که در دنیا به وجود آمده، باید از دور و با واسطه - در غیبت صغری - و با وجود غیبی امام در - غیبت کبری - ارتباط داشته باشند. بنابراین دوازدهمین امام با ارتباط غیبی خود، ما را هدایت می کند و این موضوع در عین این که یک محرومیت بزرگ است که ما نمی توانیم به راحتی با حجت خدا علیه السلام ارتباط مستقیم داشته باشیم، از طرف دیگر هم یک لطف الهی است که خداوند با غایب نمودن حجت خود، او را از خطر از بین رفتن نجات داد و بشریت را به محرومیت کامل گرفتار ننمود.

در هر شرایط باید دیندار بود

ای خدا! با یازده امام زندگی صحیح را به ما نمایانده‌ای تا بدون الگوی کامل نمانیم و با دوازدهمین امام هدایت‌های غیبی‌ات را بر ما مرحمت فرمودی. الهی شکر! زیرا جان هر انسانی با انسان کامل روبه‌رو است و از او مدد می‌گیرد، زیرا که او صاحب ولایت کامله و خاتم ولایت کلّیه است و هر کس بخواهد به مسیر ولایت وارد شود، باید با بُعد غیبی‌اش از آن وجود غیبی مدد بگیرد. خدا یا! ما را از هدایت‌های او محروم نگردان.

در این جا نکته اول این است که شرایط شما در این دنیا اگر مثل شرایط حضرت علی علیه السلام است، باید مثل ایشان زندگی کنید و اگر مثل شرایط امام حسن علیه السلام است، باید مطابق سیره امام حسن علیه السلام زندگی کنید، و همین‌طور یازده امام آمدند تا نمونه زندگی صحیح را در شرایط گوناگون تاریخ به ما نشان دهند، تا ما بی‌الگو و اُسوه نباشیم. یعنی در هر شرایطی از حاکمیت کفر باید در مسیر هدایت بود، چه حکومت معاویه‌ای باشد، چه یزیدی و چه هارون‌الرشیدی. بعضی‌ها تصور می‌کنند اگر شرایط جامعه عوض شد و آن‌طور که خواستند، نتوانستند دینداری کنند، باید از اسلام و مسلمانی دست بردارند. در حالی که همیشه باید مسلمان بود و بندگی خدای را ادامه داد، همچنان‌که با تغییر ابزارها و وسایل زندگی، نباید مسلمانی کنار گذاشته شود. مثلاً رعایت حجاب دستور خداست، حالا وقتی رضاخان حاکم شد و گفت زن‌ها باید بی‌حجاب شوند و دستور داد چادرها را از سر زنان بردارند، علما فتوا می‌دهند که

زن‌ها از خانه‌هایشان بیرون نیایند تا حجابشان حفظ شود؛ یعنی در شریط رضاخانی هم نباید حجاب، که حکم خدا است تعطیل شود.

امام، مظهر ولایت تشریعی و تکوینی خداوند

نکته دوم این است که یکی از ویژگی‌های امام معصوم، علاوه بر هدایت تشریعی، توانایی هدایت باطنی یا هدایت به امر است. خداوند در آیه ۷۳ سوره انبیاء دربارهٔ فرزندان معصوم حضرت ابراهیم (علیه السلام) می‌فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»؛ یعنی ما آن‌ها را امامانی قرار دادیم تا به «امر» ما هدایت کنند. علامه طباطبایی (رحمة الله علیه) در المیزان می‌فرماید: مقام «امر»، مقام کن‌فیکون است، چون خدا در آیه ۸۲ سوره یس می‌فرماید: «أَنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛ یعنی امر خدا این گونه است که هر گاه چیزی را اراده کرد که بشود، مثل این است که بگوید: ایجاد شو و ایجاد می‌شود. با توجه به این دو آیه که یک‌جا می‌گوید: امام هدایت به «امر» می‌کند و یک‌جا می‌گوید: امر خدا این است که اگر بخواهد چیزی بشود، مثل این است که بگوید بشو و می‌شود. علامه طباطبایی (رحمة الله علیه) می‌گوید: مقام امام در هدایت انسان‌ها، مقام کن‌فیکون یعنی مقام تحقق و ایجاد بدون زمان است. همان‌طور که در آیه ۵۴ سوره اعراف می‌فرماید: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ»؛ یعنی خداوند را هم ایجاد زمانمند هست که به آن «خلق» گویند و هم ایجاد بی‌زمان که به آن «امر» گویند. امام هم که خلیفه خداست، مظهر «خلق» و «امر» خداست، یعنی هم ولایت تشریعی دارد و هم هدایت به امر یا هدایت تکوینی دارد. هم

شریعت خدا را برای شما تبیین می‌کند، هم با نظر به جان شما، جانتان را با تجلّی فیض‌های الهی تغییر می‌دهد. حالا شما در دوران غیبت امام به یک اعتبار از هیچ کدام محروم نیستید، چون یازده امام معصوم دین را برای شما تبیین کردند و هدایت تشریعی الهی را برای شما روشن نمودند و هدایت‌های غیبی و باطنی هم که لازمه‌اش توجّه امام‌زمان علیه السلام به قلب شماست که همین حالا توسط امام غایب حیّ حاضر انجام شدنی است. لذا شما از وجود غیبی امام از طریق بُعد غیبی خودتان می‌توانید مدد بگیرید. البته بُعد غیبی شما باید نورانی شود تا با غیب کل در مقام انسانی، مرتبط شود.

این که شنیده‌اید در هر زمانی رضایت امام‌زمان علیه السلام باعث می‌شود که الطاف غیبی الهی به ما برسد، به دلیل این است که امام‌زمان علیه السلام همین که به قلب ما نظر بفرمایند، ما را از هدایت باطنی برخوردار می‌کنند. در شرح حال ابراهیم آدهم که گویا در خدمت امام سجّاد علیه السلام یا امام محمد باقر علیه السلام بوده، آمده است که: روزی امام دست مبارکش را بر شانه او گذاشتند و فرمودند بگو: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». او هم می‌گوید: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». می‌گوید: قبل از این من بارها «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گفته بودم، ولی وقتی به مدد امام علیه السلام آن کلمه طیبه را گفتم، دنیا برایم عوض شد و معنی این ذکر برایم چیز دیگری شد. منظور از نقل این واقعه، روشن نمودن نحوه تصرف باطنی امام علیه السلام است. حالا بهره گرفتن از این نحوه تصرف باطنی با غیبت وجود مقدّس امام‌زمان علیه السلام از صحنه زندگی شیعیان طالب آن حضرت، باز ممکن

است، همّت می‌خواهد تا شیعیان بتوانند از آن تصرفات مبارک استفاده کنند.

انسانیت، یک حقیقت وجودی است

باز نکته‌ای را که قبلاً متذکر شده‌ام به یادتان می‌آورم تا بتوانم بحث را ادامه دهم. سؤال من این است که از نظر شما انسانیت چیست؟ آیا ظاهر جسمانی شما انسانیت شماست؟ یا انسانیت حقیقتی است که به اصطلاح فلاسفه «مَقُولٌ به تشکیک» است؟ یعنی وجودی است که شدّت و ضعف دارد، مثل نور که شدّت و ضعف دارد. در جای خود ثابت شده است، چیزی که شدّت و ضعف‌بردار است، حقیقت دارد، ولی چیزی که شدّت و ضعف‌بردار نیست، مثل آجر و دیوار که دارای شدّت و ضعف نیستند، اعتباری است و حقیقتی ندارد. فیلسوفان می‌گویند: هر چیزی که تشکیک‌بردار است، از سنخ وجود است و هر چیزی که تشکیک‌بردار نیست، از سنخ ماهیت است. ماهیت هم که امر عدمی است. به عنوان مثال؛ علم یک حقیقت وجودی است، به همین جهت تشکیک‌بردار است، یعنی شدّت و ضعف‌بردار است و لذا می‌توان گفت این شخص عالم‌تر از آن شخص است و هر چیزی که تشکیک‌بردار است، یک مقام مطلق و یا شدّیت محض دارد، مثل «علم» که یک مطلق دارد که همان علم خداوند است، ولی نمی‌توان گفت این دیوار، دیوارتر از آن دیوار است، چون از سنخ وجود نیست. انسانیت نیز یک حقیقت وجودی است و لذا شدّت و ضعف پیدا می‌کند، یعنی می‌توان گفت انسانیت این شخص بیشتر از

دیگری است. کامل‌ترین مرتبهٔ انسانیت را انسان کامل یا کلُّ الانسان یا کون جامع و در زبان دین، امام‌زمان علیه السلام می‌گویند.

هیچ عمل خیری بدون امام پذیرفته نیست

متوجه هستید که کلُّ انسانیت، عین انسانیت است، مثل کلِّ شیرینی که «عین شیرینی» یا شکر است و هر شیرینی به هر چیز برسد، ریشه در «عین شیرینی» دارد. لذا هر مرتبه از انسانیت هم به هر کس برسد، از عین انسانیت می‌رسد. امام زمان علیه السلام، عین انسانیت است، پس کسی که از نظر و توجه امام زمان علیه السلام به قلبش محروم است، از انسانیت محروم است، هر چند در ظاهر مؤدب و منظم و مرتب به آداب انسانی باشد، ولی او حیوان مؤدبی است در ظاهری انسانی، چون هیچ یک از حرکات و افعالش با پشتوانهٔ انسانیت انجام نمی‌گیرد. بعضی‌ها یک گرگ منظم‌اند، مثل آمریکا که گرگ دوره‌دیده است. انگلیسی‌ها مشهور به منظم بودن هستند، اما برای چه هدفی؟ برای این که آدم شوند یا برای این که دنیا را بیشتر بخورند و یا مثل یک خوک منظم شهوترانی کنند؟ پس کاملاً عنایت داشته باشید که آدم شدن، فقط در ارتباط با انسان کامل به دست می‌آید، همچنان که هر شیرینی با ارتباط با عین شیرینی برای هر چیزی که بخواهد شیرین باشد، حاصل می‌شود. آن نوع مؤدب شدن حیوانی خیلی فرق می‌کند با آدم شدنی که شیعه به دنبال آن است. مبانی اعتقادی شیعه بالاتر از این حرف‌هاست که شما نظم اروپاییان را بخواهید با نظم اهل تقوا یکسان بپندارید. روح نظم اروپایی، دنیای بیشتر داشتن است و روح نظم اهل تقوا

قرب الهی پیدا کردن است از طریق ارتباط با انسان کامل، هر چند ممکن است در ظاهر هر دو نظم، یکسان باشد، ولی یکی در یک انضباط جهت‌دار قرار دارد و به انسان‌شدن فکر می‌کند و دیگری به دنیای بیشتر دل‌بسته است و خود را مجهّز می‌کند برای هر چه بیشتر از دنیا لذّت بردن و دیگر هیچ.

اگر امام‌زمان علیه السلام به کسی نظر کردند زندگی او عوض می‌شود، یعنی آدم می‌شود، یعنی حرکات و سکناتش انسانی می‌گردد. به عنوان مثال؛ خیلی از انسان‌ها دل‌رحم هستند و وقتی کودک فقیر گرسنه یتیمی را می‌بینند، دلشان به رحم می‌آید و حاضرند برای او مقداری پول هم خرج کنند. حالا سؤال این است که چرا این کارها را می‌کنند؟ برای رضای خدا، یا برای این که وجدانشان راحت شود؟ اگر برای قرب به خدا این کارها را می‌کند، این شخص آدم است و با این کار آدمیت خود را تکرار و تقویت و تشدید می‌کند. اما اگر دلش می‌سوزد و صرفاً از سر ترحم این کارها را می‌کند، او مثل بعضی از حیوانات است که دارای ترحم هستند. یعنی اگر اخلاق و اعمال ما زیر پرتو نور انسانیت نباشد، در اسلام پذیرفته نیست. معلوم است که اگر آتشی به دست شما برسد سریعاً آن را دفع می‌کنید. حالا اگر منظره‌ای را ببینید که دلتان بسوزد، سریعاً برای رفع این دل سوختن، کاری می‌کنید که دلتان نسوزد؛ مثلاً پولی به فقیر می‌دهید تا دل خودتان نسوزد، یعنی شما برای دل خودتان کمکی به فقیر کرده‌اید و این یک ترحم صرفاً عاطفی است.

اگر می‌خواهید آدم شوید، باید در نظم دینی کار کنید. هر وقت بر اساس نظم و دستورات دینی کارهایتان را انجام دادید، همان کارهای هر چند کوچک، شما را در انسانیت شدید می‌کند و از حیوان شدن نجات می‌دهد، ولی کارهای بزرگ شما اگر در زیر سایه دین نباشد هیچ برکتی ندارد. فقط خوشحال‌اید که کار خیری انجام داده‌اید و از فشار وجدان راحت شده‌اید و این کار غیر از این است که زیر نظر دستورات جامع یک دین الهی عمل کنید. ممکن است بر اساس دستورات دین، همان کار را بکنید که یک انسان صرفاً عاطفی انجام داد، ولی در شرایط تبعیت از دین، عاطفه را در یک دستگاه وسیع انسانی سازماندهی کرده‌اید و نتیجه‌اش رشد همه ابعاد انسانی شما خواهد شد و به انسان کامل نزدیک می‌شوید و آماده ارتباط با امام زمانتان می‌گردید.

ملاک انسانیت

کسی که با عین‌الانسان از هیچ جهت تماس نداشته باشد، نه طالب نظر و رضایت آن حضرت می‌باشد و نه سعی دارد اعمال و افکار خود را به آن امام معصوم نزدیک کند، چنین انسانی نه قرآن به دردش می‌خورد و نه نبوت. چون همان‌طور که عرض شد؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ»^۸؛ یعنی هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است. باز فراموش نکنید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این سخن را زمانی فرموده‌اند که دین و قرآن و احکام دین

۸ - «مسند»، احمد حنبل، ج ۴، ص ۹۶، و «محاسن برقی»، ص ۱۵۶.

را برای مردم آورده و نماز و روزه و حج را تبیین کرده‌اند. در چنین شرایطی می‌فرمایند: اگر انجام این اعمال همراه با شناخت امام زمانان نباشد و مرگتان فرا برسد، بت پرست مرده‌اید. حالا به این نکته هم توجه و دقت داشته باشید که منظور از معرفت به امام زمان، اسم و فامیل و شناخت ظاهری نیست. بلکه امام یک مقام است، همان مقام واسطه فیض. پس اگر این مقام را شناسید و به آن نظر نکنید، هنوز وارد وادی انسانیت نشده‌اید. حال یک موجودی که قلبش غیر انسان است، هر چه نماز بخواند یا قرآن بخواند، چه سودی می‌برد؟ کسی که به عین‌الانسان ربط پیدا نکرده، هنوز انسان نشده است تا نماز و روزه و سایر اعمالش معنی پیدا کند. امام زمان علیه السلام عین‌الانسان است و به اندازه‌ای که عین‌الانسان به شما نظر کند، به همان اندازه واقعاً انسان هستید. مثل این که شما به اندازه‌ای که با «عین تری» یعنی آب ارتباط دارید، از تری و رطوبت برخوردارید.

ممکن است بگویید شناخت امام زمان علیه السلام مشکل است. اما مگر ما شیعیان بدون شناخت امام توانسته‌ایم مشکلاتمان را برطرف کنیم و مگر دنیای متجدد توانسته است مسائل خودش و بقیه مردم جهان را حل کند که بخواهیم خود را از شناخت امام زمان علیه السلام محروم کنیم. با عدم معرفت به امام زمان علیه السلام هیچ مشکلی آسان نمی‌شود. و تا حال هم به اندازه معرفت به امام زمان علیه السلام مسائلمان حل شده است و از مسیر انسانی به مسیر حیوانی گرفتار نشده‌ایم، چون او عین‌الانسان است و من و شما و همه افراد جامعه باید به عین‌الانسان نظر کنیم تا بتوانیم حیات انسانی داشته باشیم و تکامل و تعالی انسانی پیدا کنیم. و گرنه در مرگ انسانیت دست و پا می‌زنیم و هر

روز با تحرّک جدیدی که پیدا می‌کنیم، در لجن‌زار انحراف بیشتر فرو می‌رویم.

امام؛ مغز عالم هستی است

خدایا! ما می‌دانیم جهان از حجت خالی نمی‌ماند و انسان کامل همیشه در عالم هست و بیش از یکی هم نیست. او مغز عالم امکان است و همچنان که مغز میوه، اصل میوه است، انسان کامل هم مغز میوه عالم هستی است و اقرار می‌کنیم در این عصر، انسان کامل حضرت مهدی علیه السلام، خاتم اولیاء، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است. خدایا! با لطف خودت این اقرار و شهادت را سرمایه نجات دنیا و آخرت‌مان بگردان.

در روایات هم آمده است که جهان هیچ‌گاه از حجت خالی نمی‌ماند^۹ و همه اهل سنت هم امام‌زمان علیه السلام را در اسلام قبول دارند و نیز در روایات اهل سنت هست که مهدی فرزند فاطمه علیها السلام است. اما این که مصداقش کیست و هم‌اکنون حی و حاضر ولی غایب است، این را شیعه متوجّه شده است که حقیقت انسان هم‌اکنون باید موجود باشد و او به عنوان فرزند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام متولّد شده است، نه این که بعداً متولّد شود که در بحث «نحوه ظهور حضرت حجت علیه السلام» دلایل این موضوع بحمدالله آورده شده است و این نکته ارزشمندی است که باید متوجّه بود، حقیقت هر چیزی بیش از یکی نیست. به اصطلاح فیلسوفان «صِرْفُ الشَّيْءِ

۹ - «لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ حُجَّةٍ ظَاهِرٍ أَوْ خَافٍ مَقْهُورٍ»؛ یعنی زمین از حجت خدا خالی

نمی‌ماند، چه امامتش آشکار و یا مخفی و مقهور باشد. - اصول کافی ج ۱ ص ۱۳۶.

لَا يَتَّكِرُ وَلَا يَتَّكِرُ»؛ یعنی صرف و حقیقت هر چیز نه دو تا می تواند باشد و نه تکرارپذیر، و لذا این عقیده شیعه که یک امام زمان حی حاضر در هستی است که حقیقت او، حقیقت همه امامان است و آن حقیقت، امروز در جمال پر جلال حضرت مهدی علیه السلام واقع است، عقیده دقیق و ذی قیمتی است.

امام؛ قلب عالم هستی است

خدا یا! اقرار می کنیم که قلب انسان، اصل انسان است و قلب، بیش از یکی نیست. انسان کامل یعنی امام زمان علیه السلام، قلب عالم است،^{۱۰} و همچنان که قلب، مرکز احساسات و شعور آدمی است، امام زمان علیه السلام شعور کل عالم هستی است و همچنان که انسان هر چه دارد در رابطه با قلبش دارد، ما هر چه از انسانیت بهره داریم، در رابطه با امام زمانمان خواهیم داشت.

چون همان طور که عرض شد؛ اگر کسی شیرینی بخواهد، باید از عین شیرینی که شکر است بگیرد. پس اگر کسی انسانیت بخواهد، باید انسانیت را از طریق ارتباط و توجه به عین الانسان بگیرد، چرا که هر لطفی از الطاف خدا، مسیر خاص خودش را دارد، یعنی همان طور که شیرینی از طریق خاص خودش که شکر است به ما می رسد، انسانیت هم از طریق خاص خودش که عین الانسان است به ما می رسد و برای همین هم همیشه جهان

۱۰- برای روشن شدن معنی «قلب بودن» بودن حضرت حجت علیه السلام می توانید به نوشتار

«امام زمان علیه السلام قلب عالم هستی» رجوع فرمایید.

دارای حجت الله است تا در هیچ زمانی انسان از گرفتن کمال انسانی از مسیر خاص خود محروم نباشد و پس از دقت کامل نسبت به این نکته و این که متوجه طریق خاص انسانیت انسان ها باید بود، نظر شما را به فراز بعدی جلب می کنیم که می گوید:

ای خدای بزرگ! شهادت می دهیم انسان خلاصه کائنات و میوه درخت عالم وجود است و انسان کامل یعنی امام زمان علیه السلام، زبده و اصل و گوهر آدمیت است و انسانیت انسان ها همه در تحت قبضه انسان کامل است، زیرا که او واسطه فیض بین خدا و خلق است و آدمیت ما از انسان کامل سیراب می شود، همچنان که بدنمان از طبیعت فربه می گردد.

گفتیم انسانیت انسان ها در قبضه امام زمان علیه السلام است و نه وجود انسان ها. وجود ما و وجود امام علیه السلام و همه موجودات در اثر فیض حق تعالی موجود است، چون او وجود مطلق است. اما خداوند، امام زمان علیه السلام را واسطه فیض قرار داده است و به ما هم فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»^{۱۱}؛ یعنی ای مؤمنان! تقوای الهی پیشه کنید و در راستای به دست آوردن تقوای الهی، به دنبال وسیله و واسطه های آن تقوا باشید. آری خدا آب را وسیله سیراب کردن ما قرار داده است، حالا برای آدم شدن ما امام زمان علیه السلام، یعنی انسان کامل را وسیله قرار داده است، پس باید او را و مقام امامت او را شناخت و به او عشق ورزید، چرا که شایسته عشق ورزیدن است و او من کامل ما انسان ها است و همان طور که وجود ما

به واسطه وجود مطلق حق، موجود می‌شود، انسانیت ما نیز به واسطه وجود عین‌الانسان، یعنی امام‌زمان علیه‌السلام موجود می‌گردد.

کمال انسانی در همه ابعاد

ای خدا! اقرار می‌کنیم همچنان که همه شیرینی‌ها به شکر ختم می‌شود که عین شیرینی است و همه تری‌ها به آب ختم می‌شود که عین تری است و تری هر چیز از آب است که عین تری است، انسانیت هر کس، از انسان کامل است که عین انسانیت است و آن کس که با انسان کامل در ارتباط نیست، از انسانیت بی‌بهره است و حیوانی است با همان ادراکات و احساسات حیوانی، هر چند نام انسان بر خود نهد.

شما ببینید آیا کمالات شیعیان واقعی را در این جهان می‌توان با افراد دیگر مقایسه کرد؟ کمالات امام خمینی (رحمة الله علیه) را با چه کسی در جهان معاصر می‌توانید مقایسه کنید؟ در طول تاریخ بزرگان و علمای بسیاری بوده‌اند، حکما و عرفایی از یونان قدیم تا چین و خاور دور بوده و هستند، آیا می‌شود این همه کمالاتی که در علمای شیعه واقعی وجود دارد، در آن‌ها دید؟ ما مرتاض‌هایی را می‌بینیم که می‌توانند از فاصله هزار کیلومتری خبر بدهند یا از فردا و فرداهای دنیایی خبر بدهند، یا قطاری را از حرکت متوقف کنند، مکتب‌های دنیا چنین افرادی را پرورانده است، اما آیا کمالات این‌ها اصلاً با کمالات کسانی که سال‌ها تلاش کرده‌اند مقام امام‌زمان علیه‌السلام را درک کنند و آدم شوند، قابل مقایسه است؟ این است که مطمئن باشید بدون امام‌زمان علیه‌السلام نمی‌توان آدم شد، ولی می‌توان مرتاضی بسیار قدرتمند شد و یا می‌توان ریاضی‌دان بزرگ یا فیلسوف بزرگ شد،

اما همین مرتاض یا ریاضی‌دان و یا فیلسوف هیچ مقاومتی در مقابل کبر خود ندارد و خودشان هم خوب می‌دانند که هیچ یک از این علوم در انسان‌شدنشان نقش حقیقی ندارد. مردم عادی فکر می‌کنند این خیلی مهم است که کسی بتواند قطاری که در حال حرکت است، با نیروی اراده‌اش متوقف کند. یعنی فرهنگ عوام طوری است که مارگیران و مرتاضان و جادوگران را از پیامبران مهمتر می‌دانند و به تعبیر دیگر مارگیری و جادوگری را ارزشمندتر از پیامبری می‌پندارند. در حالی که این کارها برای شیعه واقعی ارزشی ندارد، شیعه، آدم‌شدن را می‌خواهد. برای آدم‌شدن باید تمام ابعاد انسانی شما به کمال برسد و جهت صحیح پیدا کند، حتی عاطفه‌ها و احساسات شما جهت صحیح انسانی داشته باشد. مثلاً شیعه وقتی پدرش هم رحلت کند، می‌گوید: یا حسین! و برای امام حسین (علیه السلام) اشک می‌ریزد. شیعه وقتی حکومتی سرکار آید و ببیند شبیه حکومت امام‌زمان (علیه السلام) نیست، آن حکومت را نمی‌پذیرد. هر چند آن حکومت بخواهد با دادن انواع امکانات اقتصادی و آزادی‌های جنسی او را ارضاء کند، چون شیعه به آدمیت فکر می‌کند و طالب کمال در همه ابعاد انسانی است و این شعور و توجه را با نظر مبارک انسان کامل، یعنی امام‌زمان (علیه السلام) در خود پیدا کرده است.

حاصل معرفت و ارادت به امام‌زمان (علیه السلام) یعنی به انسان کامل، یک شعوری است فوق این شعورهایی که سایر علوم به انسان می‌دهد، چون معرفت به انسان کامل، موجب پدید آمدن صفات و حالاتی است که به کمک آن صفات و حالات، بندگی خداوند در انسان رشد می‌کند، در

حالی که با علم ریاضی و فیزیک و شیمی آن حالت حاصل نمی‌شود، به تعبیر مولوی در داستان نحوی و کشتی‌بان، علم محو چیز دیگری است و علم نحو چیز دیگر، علم محو با نظر کسی که خود عین محو حضرت حق است حاصل می‌شود.

بصیرت حقیقی

ای خدای بزرگ! چشم بصیر، دنیا را متاع قلیل می‌بیند و زندگی را فرصتی برای امتحان، و بندگی را فلسفه به زمین آمدن انسان، و قیامت را منزل اصلی، و این‌ها یافت نمی‌شود مگر برای کسی که چشم انسانی داشته باشد، و چشم انسانی با نظر و توجه انسان کامل یعنی امام زمان علیه السلام بر قلب آدم‌ها ایجاد می‌شود، و این است که رسالت صلی الله علیه و آله در جمله‌ای پر رمز و راز فرمود: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً الْجَاهِلِيَّةِ»^{۱۲}. یعنی مرگ بدون توجه به امام زمان علیه السلام و شناخت او، مرگی است با روح و روان جاهلیت، شبیه مردم دوران جاهلیت عرب، پس خدایا! نظر امام زمان را از قلب‌های ما برگردان تا دنیا و آخرت را درست ببینیم.

خداوند در نظام هستی یک امام زمان علیه السلام قرار داده است و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هم از وجود او خبر داد و فرمود: مردم! باید آن امام زمان را بشناسید و گرنه انسان جهت‌دار نخواهید بود و گرفتار پرستش بت می‌شوید و دیگر هیچ بصیرتی نخواهید داشت و به کلی معنی زندگی را گم

می‌کنید، نه معنی بودن در دنیا را خواهید فهمید و نه معنی رفتن از این دنیا را.

قبلاً عرض شد، حکماً روشن کرده‌اند که هر چیزی که مقول به تشکیک باشد، از سنخ وجود است و نه از سنخ ماهیت، و انسانیت شدت و ضعف برمی‌دارد و مقول به تشکیک است، و لذا از سنخ وجود است، مثل علم و حیات که تشکیکی است و شدت و ضعف برمی‌دارد، و گفتیم هر چیز که شدت و ضعف برمی‌دارد، یک مادون دارد و یک مافوق، و موجود مادون، وجودش را از مافوق می‌گیرد، پس انسانیت هم که شدت و ضعف برمی‌دارد، یک مافوق دارد که عین انسانیت یا انسان کامل است و بقیه هر چند بهره از انسانیت دارند، از انسان کامل می‌گیرند و او دارای جمیع مراتب و مقامات انسانی به صورت تام و تمام است.

در مقایسه انسان کامل با انسانیت بقیه انسان‌ها، می‌توان نور بی‌رنگ را با نور سبز مقایسه کرد؛ نور بی‌رنگ شدت و ضعف برمی‌دارد، نور بی‌رنگ چه ضعیف باشد و چه شدید باشد جامع هفت نور است، در عین وحدت آن هفت نور در نور بی‌رنگ؛ ولی نور سبز چه شدید باشد و چه ضعیف - یکی از هفت نوری است که در نور بی‌رنگ هست. ارتباط با امام زمان علیه السلام هم در عین ارتباط ضعیف و شدید، ارتباط با وجود جامعی است که همه کمالات انسانی را به صورت جامع دارد و مقامش مقام جامعیت اسماء الهی است، ولی حتی ارتباط با ملائک، ارتباط با حقیقت جامع نیست، چون ملائکه علیهم السلام هر کدام حامل یکی از اسماء الهی هستند، مثل نور سبز است. پس هر کس هر قدر هم ریاضت بکشد، اگر حاصل

این ریاضاتش ارتباط با ملائکه هم بشود، به مقام جامعیت انسانی دست نمی‌یابد و همه ابعاد انسانی او به ثمر نمی‌رسد.

امام زمان علیه السلام حامل جمیع اسماء الهی است

خدایا! انسان کامل، خلیفه توست و همچنان که خلیفه و جانشین هر سلطان به اذن سلطان در خزائن سلطان را می‌گشاید، مرحمتی فرما تا از طریق امام زمانمان ما به خزائن غیب تو آشنا شویم و از آن گوهرهای غیبی بی‌بهره نمانیم.

انسان کامل خلیفه خداست و قرآن در رابطه با انتخاب او به عنوان خلیفه خدا چنین فرمود که: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»؛ یعنی هنگامی که پروردگارت به ملائکه گفت: من می‌خواهم در روی زمین جانشینی قرار دهم و بالاخره می‌فرماید: «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، یعنی کل اسماء را به آدم تعلیم نمود، و در واقع خداوند به ملائکه نشان داد آدم ظرفیت پذیرش همه اسماء الهی را دارد. در ارتباط با این آیه، علماء به خصوص علامه طباطبائی (رحمة الله علیه) بحث می‌کنند که مقام خلافت الهی، به آدمیت داده شده و خلافت، مقام آدمیت است و این مقام، یک مقام حقوقی است نه شخصی؛ یعنی تعلیم کل اسماء صرفاً برای شخص حضرت آدم علیه السلام نبود و ملائکه هم صرفاً مأمور سجده بر شخص حضرت آدم علیه السلام نبودند تا این مقام منحصر به شخص حضرت آدم علیه السلام باشد، چون شیطان نه تنها بر آدم سجده نکرد، بلکه دشمنی و گمراه کردن فرزندان آدم را نیز پیشه کرد؟ پس معلوم می‌شود که فرزندان

حضرت آدم علیه السلام چون در مقام آدمیت‌اند، مورد دشمنی شیطان قرار دارند^{۱۳} و شیطان هم دشمن آدمیت است، و از آن طرف، ملائکه، برعکس شیطان که بر آدمیت سجده نکرد، با تمام وجود بر آدمیت سجده کردند.

سجده ملائکه بر آدم به معنی آدمیت، یعنی تواضع و تبعیت از آدم؛ یعنی ملائکه در تسخیر آدمند. نتیجه این که؛ ملائکه به مقامی سجده کردند که این مقام به طور کامل و تام در اختیار ائمه معصومین علیهم السلام است و امروز امام زمان علیه السلام صاحب آن مقام است و ملائکه تماماً فرمانبردار امام زمان علیه السلام هستند و با توجه به این که ملائکه مبادی عالم و خزائن غیبی عالم وجوداند. پس متوجه می‌شویم؛ از طریق امام زمان علیه السلام است که می‌توانیم با خزائن غیب الهی آشنا و مرتبط شویم و از آن گوهرهای غیبی بهره‌مند گردیم و چشم دلمان را به روی حقایق هستی باز کنیم.

ملائکه هر کدام یک بُعدی از حقایق عالم را دارا می‌باشند^{۱۴}، یکی در مقام علم است و یکی در مقام حیات است و یکی جلوه اسم مصور خداوند است؛ ولی هیچ کدام جامع همه اسماء الهی نیستند، به همین جهت نمی‌توانند خلیفه خدا باشند و تمام اسماء الهی را ظهور دهند. این انسان کامل است که جامع و مظهر همه اسمای حُسنای حق است و توان ارائه همه اسماء را دارد. انسان؛ جامع اضداد است، مثلاً صفت رحمت و خشم

۱۳ - در آیه ۶۲ سوره اسراء هست که شیطان به خدا گفت: اگر به من فرصت دهی تا روز

قیامت حتماً بر فرزندان آدم دهنه می‌زنم، مگر عده‌ای قلیل از آن‌ها را.

۱۴ - برای بررسی این موضوع می‌توانید به مباحث «ملائکه» در ابتدای سوره فاطر از همین

نویسنده رجوع فرمایید.

در انسان جمع است. خدایی که جامع اضداد است، هم رحمت دارد و هم غضب دارد، خلیفه‌اش هم باید جامع اضداد باشد. ملائکه نمی‌توانند مظهر تمام اسماء الهی باشند، به همین جهت اگر شما بخواهید آدم شوید، کمک ملائکه کافی نیست، چرا که هر کدام از ملائکه یک بعدی و یک جهتی را دارند. آن کسی که شما را به آدمیت می‌رساند، آدم کل است و قرآن در مورد جامعیت آدم فرمود: «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^{۱۵}؛ خداوند تمام اسماء را به آدم تعلیم داد، در حالی که هر ملکی مظهر یک اسم از اسماء الهی است، حتی ملائکه مقربّی مثل اسرافیل و جبرائیل از این قاعده استثناء نیستند. مثلاً حضرت عزرائیل علیه السلام صفت قابض الهی را دارد، حضرت اسرافیل علیه السلام صفت احیاء و اِمّاته را دارد. اما انسان کامل همه صفات الهی را دارد. پس اگر کسی خواست با جمیع اسماء الهی ارتباط پیدا کند و خدا را با جمیع اسماء الهی اش عبادت کند، باید به انسان کامل نزدیک شود که او حامل همه اسماء الهی است و در راستای همین معرفت و شعور است که در هر روز ماه رجب می‌خوانید: «اللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَانِي جَمِيعِ مَا يَدْعُوكَ بِهِ وَلاَؤُا أَمْرِكَ»؛ یعنی «پروردگارا! از تو تقاضا مندم به حقیقت جمیع آنچه اولیای تو، تو را به آن می‌خوانند.» یعنی حالا که اولیاء و ائمه معصومین، تو را با تمام اسمائت می‌شناسند و تو را با همه اسمائت می‌خوانند، ما را نیز از تقاضاهایمان محروم مگردان. پس راه ارتباط واقعی با خدا، خدایی که جامع جمیع کمالات است، ارتباط با امام زمان علیه السلام است، امام زمانی که حامل جمیع اسماء الهی است.

امام زمان علیه السلام عامل بقاء عالم

بارالها! برای ما روشن است همچنان که نفسِ انسانی واسطه فیض بین عالم ملکوت و بدن خودش است، انسان کامل هم واسطه فیض بین تو و عالم مخلوق است، و همچنان که نفسِ انسان عامل حیات انسان است، قطب عالم امکان هم عامل بقاء عالم هستی است. خدایا! قلب ما را در این عقیده محقق و متمکن بگردان.

در مقدمه عرض شد که مقام انسان کامل نسبت به تمام مخلوقات، مقام واسطه فیض است؛ یعنی خداوند فیض خود را از طریق انسان کامل به تمام مخلوقات عطا می کند، مثل مقام نفس شما در تن شماست. یعنی نفس شما از عالم ملکوت و عقلتان حقایق را می گیرد و در بدنتان جاری می کند. وقتی قلب شما از شرک و اخلاق رذیله سالم باشد، نور ملکوت بر عقلتان جلوه می کند و از طریق عقل بر زندگی تان جاری می شود. نفس شما فکر و اندیشه اش را از غیب می گیرد، مگر این که شیطان و هوس ها در آن قلب وسوسه نموده و نفوذ کنند، پس همان طور که نفس شما واسطه فیض بین غیب و بدن شماست، امام زمان علیه السلام هم واسطه فیض بین حضرت حق و کل عالم اند.

در روایت داریم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطَّيْنِ»^{۱۶}؛ یعنی من پیغمبر بودم در حالی که حضرت آدم هنوز بین آب و گل بود. و یا حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «كُنْتُ وَصِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ

وَ الطَّيْنِ»^{۱۷}؛ یعنی وقتی که من به پیامبر اکرم علیه السلام ایمان آوردم و وصی آن حضرت قلمداد شدم، حضرت آدم علیه السلام هنوز بین آب و گل بود. این گونه روایات می گوید مقام پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام فوق خلقت این دنیا است، که اصطلاحاً به آن مقام، «مقام نور عظمت»^{۱۸} گویند. مقام نور عظمت، مقام پیامبر و ائمه علیهم السلام است که عالم را تدبیر می کند و واسطه فیض خدا بر عالم امکان است. مقام نور عظمت پیامبر و ائمه علیهم السلام غیر از جسم و بدن و نفس آن هاست. نفس پیامبر و امام از مادرشان شروع می شود، همان است که ملاصدرا (رحمة الله علیه) در رابطه با آن می گوید: «النَّفْسُ جِسْمَانِيَّةُ الْخُذُوثِ وَ رُوحَانِيَّةُ الْبَقَاءِ»؛ یعنی نفس در بستر عالم ماده پدید می آید، به عبارت دیگر وجودش از شکم مادر شروع می شود، ولی به حالت روحانی برای همیشه باقی است.^{۱۹} اما مقام «نور عظمت» همان چیزی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»؛ یعنی اولین چیزی که خداوند خلق کرد، نور من بود. و در روایت دیگری، همه ائمه علیهم السلام می فرمایند: «كُلُّنَا وَاحِدٌ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ»^{۲۰}؛ یعنی همه ما نور واحدی هستیم، و یا در روایت دیگر می فرمایند: «كُلُّنَا مُحَمَّدٌ»؛ یعنی همه ما نور واحد و

۱۷ - «عوالی اللآلی»، ج ۴، ص ۱۲۴.

۱۸ - امام صادق علیه السلام می فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورٍ عَظِيمَةٍ»؛ یعنی خداوند ما را از نور عظمتش آفرید. (اصول کافی ج ۲ ص ۲۳۳).

۱۹ - به جزوه «حرکت جوهری» رجوع کنید.

۲۰ - «بحار الانوار»، ج ۲۶، ص ۱۶.

همه ما نور محمد ﷺ هستیم.^{۲۱} البته باید در فهم این مقام و فهم این روایات دقیق باشید و زحمت بکشید. و اگر متوجه این روایات و مقامات نمی‌شوید، حداقل سکوت کنید و انکار نکنید. وقتی کسی ظرفیت درک اسرار آل محمد ﷺ را ندارد، نباید برای او این اسرار را گفت. مرحوم کلینی (رحمة الله علیه) در اصول کافی ج ۱ ص ۲۷۵ آورده که سُدیر گفت: من و ابوبصیر با حضرت امام صادق علیه السلام روبه‌رو شدیم در حالی که حضرت ناراحت بودند از این که مردم گمان می‌کنند آن حضرت علم غیب دارند و فرمودند: «جز خدا هیچ کس علم غیب ندارد». بعد می‌گوید به دنبال حضرت رفتیم و پرسیدیم: ولی فدای شما شویم، ما می‌دانیم که حَقّاً شما علوم بسیار فراوان دارید، حضرت فرمودند: «آری؛ آن علمی که باعث شد آصف بن برخیا، قصر بلقیس را از یمن به خدمت حضرت سلیمان بیاورد، قطره‌ای است در مقابل اقیانوس علم ما». ولی ملاحظه می‌فرمایید که امامان در مقابل مردم عادی که نمی‌توانند مقام امام را درک کنند و امام را در حدّ یک بدن و یک روح می‌شناسند، هرگز از حقیقت خود سخن نمی‌گویند و حتی نفرین هم می‌کنند بر کسی که اسرار آن‌ها را فاش کنند، اما اگر افرادی را ببیند که مستعد درک حقایق امامت باشند، پرده از اسرار خود برمی‌دارند و ما هم باید همین روش را داشته باشیم و گرنه امام زمان ﷺ لطف خاصشان را از ما دریغ می‌کنند. گفت:

وگراز عام‌ترسی که سخن فاش کی سخن خاص نهان در سخن عام بگو
وراز آن نیز ترسی هله چون مرغ چمن دمبدم زمزمه بی‌الف و لام بگو

نقش واسطه فیض بودن امام زمان (عج)

خدایا! برای ما روشن شده که هر انسانی از انسان کامل انسانیت خود را می‌گیرد تا آدم شود و ما هم آمده‌ایم در زمین تا آدم شویم، پس به حقیقت امام زمانمان ما را از بهره‌لزمی که باید از امام زمانمان بگیریم، محروم نگردان.

از یک جهت خداوند نزدیک‌ترین موجود به مخلوقاتش است و خودش در آیه ۱۸۶ سوره بقره به پیامبرش فرمود: اگر بندگان من از تو سراغ مرا گرفتند، «فَإِنِّي قَرِيبٌ»؛ من که نزدیکم، و نفرمود؛ بگو من نزدیکم، یعنی حتی بین ما و پروردگارمان، پیامبر اکرم (ص) هم از جهت وجودی فاصله نیست و لذا در هر روز صبح - در دعای عهد^{۲۲} - از خدا، که نزدیک‌ترین وجود به ما است، تقاضا می‌کنیم که ما را در زمره یاران و اطرافیان و ذوب‌شدگان مولا و سیدمان حضرت صاحب‌الزمان قرار بده، از طرف دیگر حالا اگر خواستی به قرب خاص بررسی و بین تو و حضرت حق، همه حجاب‌ها کنار رود، باید از طریق ذوب‌شدن در وجود اقدس صاحب‌الزمان به چنین درجه‌ای بررسی، یعنی از یک جهت خداوند را به کمک می‌گیری تا به امام زمان (عج) نزدیک شوی و از جهت دیگر امام زمان (عج) را کمک می‌گیری تا به آن قرب خاص الهی که مخصوص اولیاء الهی هست دست یابی و بهره‌خاص ببری.

۲۲ - «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَالذَّائِبِينَ عَنْهُ.....».

جدایی جبهه حق از باطل، کمال زندگی زمینی

خدا یا! می‌دانیم در نهایت، دنیا باید شبیه قیامت گردد تا قیامت شروع شود، خاصیت قیامت «وَأَمَّا زُورُ الْيَوْمِ أَتْيَهَا الْمُجْرِمُونَ»^{۲۳} است، یعنی جدا شدن کامل حق از باطل. با ظهور حضرت حجت^{علیه السلام} نیز جبهه حق با همه یاران تاریخی‌اش و جبهه باطل با همه ظالمان تاریخی‌اش، ظهور می‌کند تا نمایش کامل جبهه حق و باطل، ظهور کند و دنیا معنی حقیقی خود را بیابد، بارالها! ما را از حامیان پایدار جبهه حق قرار بده و در زمره سربازان حجت خود قلمداد بفرما.^{۲۴}

این که ظهور حضرت حجت^{علیه السلام} را یکی از شرایط تحقق قیامت می‌دانند و به اصطلاح از «أَشْرَاطُ السَّاعَةِ» می‌شناسند، شاید در همین رابطه باشد که کمال زندگی زمینی به جدا شدن جبهه حق از جبهه باطل است، تا دنیا شایستگی قیامتی شدن را پیدا کند، مثل کمال یک انسان که باید هر چه بیشتر مرز بین بدی‌ها و خوبی‌ها را در قلب خود روشن نماید و بدی‌ها را خوبی نپندارد.

حال که تحقق شرایط جدایی جبهه حق از جبهه باطل در زمین حتمی است و زیباترین مرحله زندگی زمینی چنین شرایطی است که حق و باطل کاملاً از هم جدا شده باشد، جا دارد که اساسی‌ترین آرزوی هر انسانی وارد شدن به چنین شرایطی باشد و از خدا بخواهیم در چنین شرایطی با

۲۳ - سوره یس، آیه ۵۹.

۲۴ - برای بررسی معنی ظهور جبهه حق و باطل می‌توانید به بحث «دلایل تحقق رجعت» رجوع بفرمایید.

لطف و کرمش ما را در جبهه کاملاً حق امام زمان علیه السلام قرار دهد تا مزه واقعی زندگی دنیایی را بچشیم و از بهره حقیقی زندگی زمینی برخوردار شویم.

امید به آینده روشن جهان، امید به واقعیتی مسلم

آری؛ جامعه‌ای که متوجه قطب برین انسانی بشود، روزمرگی‌های اجتماعی افق اندیشه او را اشغال نمی‌کند و در تحرک به سوی حیاتی بلند از پای نمی‌نشیند و ظلم طاغوت‌ها را به عنوان یک واقعیت پایدار در حیات زمینی نمی‌پذیرد و ستم ستمگران، شعله‌های امیدش را خاموش نمی‌کند؛ زیرا که پذیرفتن ستم در این دنیا با نظام الهی و سنت حق نمی‌سازد، آن هم نظامی که امام زمان علیه السلام دارد، زیرا که خداوند آینده این جهان را تیره و تاریک نداد، و امید به آینده‌ای روشن، یک خودفریبی نیست، بلکه چشم دوختن به یک واقعیت مسلم است، و برعکس، نظر را از حضرت حجت علیه السلام و ظهور بابرکت و حتمی او برداشتن، فرار کردن از واقعیت حتمی عالم است، و آن یک نحوه تسلیم‌شدن در برابر یأس و باور ضعیف و خود را به فرسایش روزگار سپردن است.^{۲۵}

شما وقتی پذیرفتید که خداوند حکیم است و نظامی که توسط قادری حکیم به وجود آمده، حتماً احسن است و نظام احسن، عالی‌ترین جواب را به نیازهای انسان می‌دهد، آنگاه می‌پذیرید که نظام بشری بدون یک قطب

۲۵ - برای توجه به آینده جهان، به کتاب «فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت علیه السلام»

برین انسانی، امکان ندارد که بتواند به عالی‌ترین مراتب خود برسد و لذا هرگز هیچ ستمی را در هیچ زاویه‌ای، اصیل و پایدار نمی‌دانید تا امید مقابله با آن و انتظار از بین رفتن آن در شما خاموش شود.

وقتی پذیرفتیم نظام عالم آحسن است، می‌فهمیم در نظام آحسن انسان‌ها باید مختار باشند و در راستای اختیارشان اگر خواستند ظلم کنند، و در حدی که فقط به خودشان ثابت شود که ظلم کردن را خودتان انتخاب کردید، آزاداند، ولی آن‌چنان نیست که بتوانند با ظلم خود سرنوشت نظام عالم و بشریت را در دست گیرند و آینده هر انسان و آینده کل جهان را تیره و تار نمایند؛ پس لازمه نظام آحسن، بودن فرج برای نجات از هر ظلمی است، چه از ظلم فردی و چه از ظلم عمیق آخرالزمان.^{۲۶}

انتظار، عامل امید و پایداری

نتیجه انتظار منجی معصوم در جامعه بشری این است که نمی‌گذارد ما از پویایی بیفتیم و در نتیجه بیوسیم و تسلیم رنگ غیرفطری حکومت‌مداران ظالم گردیم، زیرا دین به ما می‌گوید یک زندگی ماوراء این زندگی‌ها در همین دنیا ممکن است و مناسب روح توست. و لذا تسلیم هر فرسایشی به نام زندگی‌ای که حاکمان غیر معصوم پدید آورده‌اند، مباش و خود را تسلیم این پوسیدن‌ها مگردان و در جهنم یأس، بی‌خود، خود را مسوزان، زیرا که آرزوی داشتن زندگی مطابق با فطرت، فقط یک آرزو نیست، بلکه یک حقیقت ممکن است

۲۶ - برای تفصیل بیشتر به نوشتار «فرج، حتمی‌الوقوع‌ترین حادثه در انتهای تاریخ» رجوع

فرماید.

که بالأخره اجتماع، در بلوغ خود با حاکمیت انسان کامل اداره می‌شود و نباید ممکن را ناممکن بینداری و تسلیم روزمرگی‌ها شوی و از عطش - یعنی نیاز به آب - باز بمانی، بدون یافتن آب.

چرا ما باید منتظر باشیم؟ و انتظار چه تأثیری در زندگی ما دارد؟ انتظار کشیدن و منتظر بودن یک فایده و نتیجه بزرگ دارد و آن این که خشنودی حضرت حجت^{علیه السلام} را به دنبال دارد. این وعده بزرگ خداست که یک امام معصوم برای ما می‌آید، حالا اگر ما منتظر امام زمان^{علیه السلام} باشیم، اولاً؛ حرف خدا را قبول کرده‌ایم، ثانیاً؛ قدرت اسلام را پذیرفته‌ایم و به آن ایمان آورده‌ایم. یعنی اسلام قدرت دارد که یک انسان کامل به صحنه بیاورد و به کمک آن حضرت، نور اسلام همه جهان را فراگیرد و عدل را حاکم کند. این منتظر بودن، دلیل دینداری ماست. ولی اگر کسی کوتاه بیاید، معلوم می‌شود که اسلام را هنوز نشناخته است. منتظر بودن یعنی پذیرفتن حکم خدا. خود این مسئله عقیده‌پسندیده‌ای است.

اگر ما منتظر نباشیم، می‌گوییم زندگی همین است که امثال چنگیز و رضاخان و لنین و بوش و سایر ستمگران دنیا، بر ما حاکم شوند. چرا ستمگران و حاکمان ظالم رنگ خود را بر همه مردم و جامعه‌ها زدند ولی نتوانستند شیعه را رنگ بزنند؟ چرا شیعه قدرت مقاومت دارد؟ برای این که هر کس هم حاکم شود، شیعه می‌گوید ما امام زمان^{علیه السلام} می‌خواهیم. یعنی مقاومت شیعه در مقابل ستم و ستمگر با اعتقاد به ظهور امام زمان^{علیه السلام} زیاد می‌شود.

تجربه‌های تاریخی از بهترین عبرت‌ها و ذخیره‌هایی است که نشان می‌دهد شیعه با «انتظار» نجات می‌یابد. تاریخ گواه است که زنان و مردان

شیعه به جهت انتظار، رنگ حکومت‌های ستم را به خود نگرفتند. شما مردم مصر یا عربستان را نگاه کنید، با این که مسلمان هستند و در بسیاری از جهت‌های اسلامی با ما تفاوت ندارند، ولی چون فرهنگ انتظار در آن‌ها شعله‌ور نیست، رنگ حاکمان ستمگر را به خود گرفته‌اند و دنیاپرستی و دنیاپرستان را پذیرفته‌اند. چه شد که آتاتورک در ترکیه توانست این همه افکار مردم را تحت تأثیر قرار دهد، ولی رضاخان نتوانست ملت ایران را به رنگ خود دریاورد و مدّتی طولانی بماند؟ هدف رضاخان و آتاتورک هر دو هدم اسلام بود، ولی ملت ایران چون چشمش به حکومت امام زمانش است، همین عقیده نگذاشت به روزگار مردم ترکیه دچار شوند.

انتظار باعث می‌شود که امیدمان به یأس مبدّل نشود، ولی اگر ما اهل انتظار نباشیم وقتی دیدیم که دنیا رنگ کفر گرفته است، به خود و دیگران می‌گوییم حالا که همه‌جا را کفر گرفته است، پس ما هم باید کافر شویم، ولی کسی که منتظر است، اندیشه‌اش این است که دنیا بی‌خود رنگ کفر به خود گرفته است، باید رنگ حق را بگیرد، حتی اگر این کفر عالم‌گیر هم شده باشد.^{۲۷}

اگر فرصت داشتیم و اثرات تاریخی انتظار را بررسی می‌کردیم، متوجه می‌شدیم که نجات امروز من و شما با عشق به این انتظار متحقق می‌شود. عشق به حکومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه نجات‌دهنده است به دو دلیل:

۱- همین امروز رنگ کفر را نمی‌پذیریم.

۲۷ - برای بررسی بیشتر به نوشتار «برکات انتظار» رجوع فرمایید.

۲- منتظر هستیم بلکه فردا بیاید و در کنار او باشیم و این است که خدای حکیم مهربان این لطف را از ما دریغ نمی‌کند.

خطر غفلت از ایده‌آل‌های دینی

دنیاداران اول بر ملاک‌های خود پافشاری می‌کنند و سپس مطرح می‌کنند: «غیر از این ملاک‌ها را مردم نمی‌پذیرند و زمینه پذیرش ایده‌آل‌های دینی در مردم نیست، پس دنیاداران باید از آرمان‌های خود دست بردارند.» و از این طریق کفر و ستم خود را حاکم می‌کنند و مردم را به سوی جهالتی تاریک و سیاه می‌رانند.

انتظار منجی کامل، باعث می‌شود تا مردم منتظر در حیلۀ حیلۀ گران فرو نروند و از خود در راستای وفاداری به آرمان‌های اساسی خود مقاومت نشان دهند، زیرا که انسان منتظر، آینده را در دست دنیاداران دنیاپرست نمی‌داند و در نتیجه همین امروز با فرهنگ انتظاری که در خود فعال نگه داشته، از افتادن در ورطۀ گرداب ستمگران نجات می‌یابد و هضم حیلۀ دنیاداران نمی‌شود و فردا نیز با ظهور منجی عالم (روحی‌آبراب مقدمه الفساده) مقابل آن حضرت نمی‌ایستد، بلکه کنار آن حضرت و از سربازان اوست، زیرا که رنگ دنیاداران را به خود نگرفته تا از امام زمانش فاصلۀ فکری و فرهنگی پیدا کرده باشد.

همۀ هنر فرهنگ ستم در طول تاریخ، این است که منظرهای روشن و ایده‌آل زندگی را از افق اندیشه بشر محو کند و او را مشغول وضع موجودی بگرداند که خود ستمگران پدید آورده‌اند، به طوری که انسان‌ها همان زندگی زیر سایه ستمگران را زندگی بپندارند و تصور کنند زندگی فقط همین است و بس. ولی کافی است که انسان‌ها متوجّه شوند خداوند

برای آن‌ها چیز دیگری را اراده کرده است و طالب آن چیزی باشند که خداوند برای آن‌ها اراده نموده است و تسلیم آن چیزی که ستمگران به آن‌ها تحمیل کرده‌اند، نشوند، تا تمام هیبت فرهنگ ستم یک‌باره فرو ریزد و ان شاء الله زمینه ظهور حضرت ﷺ هر چه بیشتر فراهم شود.

خداوند زندگی دیگری را برای ما اراده کرده است

پس منتظر امام زمان ﷺ بودن نمی‌گذارد از پویایی بیفتیم و در خود بپوسیم و از حیات خود بهره لازم را نبریم، بلکه متوجه هستیم یک زندگی، ماوراء این زندگی معمولی ممکن است محقق شود، پس چرا تسلیم مرگ شویم و زندگی سرد و غروب‌گونه دنیایی را بپذیریم و در جهنم یأس بمیریم؟ در حالی که جا دارد زنده و پرحرارت و امیدوار، زندگی کنیم و از انتظار باز نایستیم و انتهای دنیا را تاریک نپنداریم و هم‌اکنون از پای ننشینیم. آیا سرنوشت کسانی را که در صحنه فرهنگ انتظار نیامده‌اند ملاحظه نکرده‌اید که چگونه به راحتی تسلیم فرهنگ فاسد فاسدان شده‌اند؟

این که در آمار آمده است در مرفه‌ترین کشور جهان یعنی سوئد، از هر ده نفر، یک نفر تصمیم می‌گیرد خودکشی کند - حال یا موفق می‌شود و یا نه - و از هر صد نفر، پنجاه نفر به خودکشی فکر کرده‌اند، می‌رساند که آنچه دنیای امروز برای بشر آورده، جوابگوی آرمان حقیقی بشر نیست، ولی چون فرهنگ غربی امکان آن را نداده است که جوان سوئدی از زندگی مطلوب خود، آگاهی یابد، تصوّر می‌کند زندگی همین است که او دارد، از طرفی این نوع زندگی را نمی‌خواهد، پس بهتر است که خود

را از این زندگی راحت کند. در حالی که اگر می‌دانست خداوند برای او افق دیگری را اراده کرده است، اولاً؛ تلاش می‌کرد تا آن افق تحقق یابد و آن را هر چه بیشتر دست‌یافتنی می‌کرد، ثانیاً؛ چون در راستای آن هدف متعالی بشری، تلاش می‌نمود، علاوه بر این که از انوار لطیف امام زمانش، همین امروز بهره می‌برد، امید به این که آینده‌ای واقعی، امروز او را از یاسی این چنین جانکاه نجات می‌دهد، برای او نهادینه می‌شد.

انتظار؛ سخن بلند بیداردلانی است که ندا می‌دهند چرا ما اسیر فرهنگ باطل دنیاداران شویم و خود را ببازیم، دنیا باید رنگ حق به خود بگیرد و به خود آید.

و در راستای این بیداردلی، هر روز، خود را در اردوگاه امام زمانشان احساس می‌کنند و در کنار امامشان برای آینده جهان نقشه می‌کشند، به طوری که با امام معصوم، هم‌احساس خواهند شد. به همین جهت از حضرت باقر علیه السلام نقل شده است: اگر کسی قبل از ظهور حضرت بمیرد ولی نظرش بر امامش باشد و آن امام و آن مقام را بشناسد، مثل کسی است که در کنار آن حضرت باشد: «... وَ مَنْ مَاتَ عَارِفًا لِإِمَامِهِ كَانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فَسُطَّاطِهِ»^{۲۸} یعنی هر کس بمیرد و به مقام امامش آگاه باشد، همچون کسی است که در کنار امام و در زیر خیمه گاه حضرت به سر برده است.

تغییر مبادی میل

همچنان که خداوند طبیعت و زندگی مادی را با خورشید روشن می‌کند و اگر ما طالب نور باشیم، باید خود را در معرض آن قرار دهیم، همان خداوند، امام زمان علیه السلام را خورشید جان‌ها قرار داد، اگر جانتان نور معنویت می‌طلبد، باید پنجره جانتان را به سوی او بگردانید و دنیا قبله جانتان نباشد. و خداوند او را بین خود و ما واسطه قرار داد تا جان ما از طریق آن حضرت از رحمت معنوی پروردگار، سیراب گشته و روحانی شود.

در روایت داریم محال است کسی آداب شب نیمه شعبان را به جا آورد و خداوند او را دست خالی برگرداند. با انجام این اعمال می‌بینی که ذوق انسانی پیدا کردی، میل‌ها و آرزوها و گرایش‌های متعالی می‌شود. چیزهای بیهوده‌ای که طلب می‌کردی دیگر نمی‌خواهی، سلیقه‌ات به سلیقه پیامبر و ائمه علیهم السلام نزدیک می‌شود. بنا به فرمایش بزرگان «مبادی میل‌ها عوض می‌شود» و شاید لطفی به بزرگی این لطف برای انسان نباشد که میلش هماهنگ میل امام معصوم شود و این عالی‌ترین نتیجه‌ای است که با ارتباط و انتظار امام زمان علیه السلام نصیب شخص منتظر می‌گردد، به طوری که دستورات دین جزء بدیهیات عقل عملی او می‌شود، همچنان که بدیهیات نظری، مبادی عقل نظری اوست.

سالکان مسلح

وقتی روایات می‌فرمایند: منتظران حضرت حجت علیه السلام اگر در شرق باشند و حضرت در غرب باشد، بدون واسطه، هم حضرت را می‌بینند

و هم همدیگر را؛ متوجه می شویم مسلّم از طریق دستگاه‌های مدرن امروزی این ارتباط محقق نمی‌شود، چراکه استفاده از دستگاه‌های مدرن منحصر به شیعیان حضرت نیست، ولی روایت می‌فرماید شیعیان چنین توانایی را دارند و دیگر این که روایت می‌فرماید: «منتظران حضرت مهدی علیه السلام خود را آماده ظهور می‌کنند، ولو به یک تیر». می‌فهمیم یاران واقعی حضرت در عین این که در سیر و سلوک پیشرفت کرده‌اند و بُعد مکانی و زمانی را پشت سر گذاشته‌اند، روحیه جنگاوری خود را نیز حفظ کرده‌اند؛ یعنی یاران واقعی حضرت سالکانی مسلح هستند.

اگر انسان بخواهد ناقص نماند باید همه ابعادش را رشد دهد، و به پیامبر خدا و ائمه معصومین علیهم السلام اقتدا کند. به پیامبری اقتدا کند که در راه سیر در عالم معنا تا ارتباط با خدا در معراج، پیش رفته است و در رابطه با دفع ظلم از شمشیرش خون می‌چکد و این است که یاران واقعی حضرت چون در تمام ابعاد انسانی خود را رشد داده‌اند، سالکان مسلح می‌باشند.

انتظار ظهور امامی معصوم در متن حاکمیت جهان، یعنی اعتقاد به قدرت اسلام؛ چراکه شیعه سخت معتقد است که اسلام قدرت آن را دارد تا همه جهان را زیر سایه اندیشه اسلامی اداره کند.

خدایا! برای این که انسان‌ها درست بیندیشند، به آن‌ها بدیهاتی را الهام فرمودی که بدون هیچ تفکری به راحتی آن را در خود پذیرفته‌اند و آن را مبانی شناخت خود قرار داده‌اند؛ یعنی چون به طور بدیهی مثلاً؛ می‌دانند جمع نقیضین محال است، پس می‌فهمند حالا که روز است، همین حالا، همین جا نمی‌تواند شب باشد. خدایا! برای درست عمل کردن هم امامانی قرار دادی که عین عمل به حق‌اند. الهی! ما را

آن چنان به آن‌ها نزدیک کن که وجود ما سراسر انجام عمل حق گردد و این حاصل نمی‌شود مگر با نظر مبارک امام زمان علیه السلام پس خدا یا! قلب مبارک آن حضرت را از ما راضی گردان تا نظر آن حضرت بر قلب ما بیفتد. یا الله!

در آخرین فراز یک نکته دقیق است که اجازه دهید به طور مختصر شرح دهیم، و آن نکته این است که هر انسانی یک تعداد بدیهیاتی در اندیشه خود دارد که آن بدیهیات به او کمک می‌کنند تا در اندیشیدن به خطا نیفتد و همواره برای اثبات صحیح بودن و یا خطا بودن اندیشه‌ها از آن‌ها کمک می‌گیرد. مثل «امتناع اجتماع نقیضین» یعنی این که انسان به طور بدیهی می‌داند دو چیزِ نقیض - مثل هستی و نیستی - نمی‌تواند در یک جا جمع شود. یا به طور بدیهی می‌دانیم جزء هر چیز از کل آن چیز کوچک تر است. این‌ها موضوعاتی است بدیهی و غیر اکتسابی که خداوند به هر کس داده است.

این بدیهیات و اولیات را از جایی نیاموخته‌ایم، بلکه خداوند برای درست فهمیدن به هر انسانی لطف کرده است. حالا باید متوجه بود همان‌طور که در اندیشه و تفکر، بدیهیاتی داریم که عامل هدایت اندیشه و عقل نظری است، خداوند برای تشخیص عمل درست از عمل غلط، نیز انسان‌هایی قرار داده که عین درست عمل کردن‌اند، یعنی معصوم‌اند، تا انسان در عمل به آن‌ها رجوع کند و از خطای در عمل مصون بماند و باید از خدا خواست تا ما به آن‌ها نزدیک شویم تا در درست عمل کردن موفق گردیم. و توجه به چنین مقامی به عنوان امام زمان علیه السلام و توجه به چنین نیازی یعنی نزدیکی به آن حضرت، فلسفه تمام تلاش‌ها و نیایش‌های شیعه است.

به امید به ظهور پیوستن قدرت واقعی اسلام عزیز در کلّ جهان
«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

امام زمان، مرشدِ حقیقی سالکان راستین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ﴾

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ الَّذِي يَهْتَدِي بِهِ الْمُهْتَدُونَ وَيَفْرَجُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱

سلام بر تو ای حجت خدا در زمین، سلام بر تو ای دیدبان الهی در بین خلق، سلام بر تو ای نور خدایی که هدایت طلبان به وسیله آن هدایت یابند و به کمک آن نور، برای مؤمنین فرج حاصل شود.....

سلام بر امام مهدی علیه السلام که وسیله هدایت الهی در سراسر زمین است و هیچ هدایت خواهی را تنها نمی گذارد.

بعضی از عقاید فوق العاده دقیق و عمیق است و برای رسیدن به آن باید اندیشه را خیلی جلو برد تا بتوان به آن دست یافت. از جمله آن عقاید دقیق، عقیده و توجه به حضور اولیاء معصوم الهی در طول تاریخ حیات بشر و عقیده به حضور فعال مقصد اولیاء، یعنی حضرت بقیه الله الاعظم است.

عنایت به مطالبی که بنا است در این بحث مورد ارزیابی قرار گیرد،
 إن شاء الله ما را متوجه چنین حقیقتی می‌نماید، تا بتوانیم از انوار عالیۀ آن
 وجود مقدس بهره‌های کافی بگیریم.

اصل و باطن اولیاء معصوم علیهم‌السلام، قرآن است به طوری که خود قرآن
 می‌فرماید: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ. فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ. لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»^۲
 یعنی حقیقت قرآن که مکنون و غیرقابل دسترسی است، توسط مطهرون
 یعنی اهل البیت پیامبر علیهم‌السلام قابل دسترسی و لمس است، و لذا اصل و قلب
 ولی‌الله یعنی ائمه معصومین علیهم‌السلام، قرآن است. پس هرچه به مقام ولایت
 نزدیک شویم، به قرآن نزدیک شده‌ایم. در مورد ولی‌الله، فقط تعبیرها فرق
 می‌کند بدین صورت که چه بگوییم پیامبر یا امام زمان یا سیدالشهداء علیهم‌السلام،
 در اصل یک حقیقت است.

خود معصومین در مورد این که همه دارای یک حقیقت نوری واحدی
 هستند. می‌فرمایند: «خَلَقْنَا وَاحِدٌ وَعِلْمُنَا وَاحِدٌ وَفَضْلُنَا وَاحِدٌ وَكُلُّنَا وَاحِدٌ
 عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى»؛ یعنی خلق و ایجاد ما واحد و علم و فضل ما واحد و همه ما
 در نزد خداوند تعالی واحدیم. و بعد راوی از تعداد امامان از
 امام صادق علیه‌السلام سؤال می‌کند، حضرت می‌فرماید: «نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ هَكَذَا
 حَوْلَ الْعَرْشِ رَبَّنَا عَزَّوَجَلَّ فِي مُبْتَدَأِ خَلْقِنَا، أَوَّلُنَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطُنَا مُحَمَّدٌ وَ
 آخِرُنَا مُحَمَّدٌ»^۳؛ یعنی هر دوازده نفر ما در چنین شرایطی از اول خلقت‌مان
 در اطراف عرش پروردگارمان قرار داریم، و اول ما محمد است و بین ما

۲ - سوره واقعه، آیات ۷۷-۷۹.

۳ - «بحار الانوار»، ج ۲، ص ۳۶۳.

محمد است و آخر ما نیز محمد است. یعنی آنها از نظر مقام تفاوتی با وجود مقدس پیامبر ﷺ ندارند. یا می‌فرمایند: «كُلُّنا وَاحِدٌ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ»^۴ یعنی همه ما یکی هستیم، از نوری واحد. این حرف‌ها که اعتباری نیست، بلکه بیان حقایق عالم غیب است.

شما می‌بینید انسان حالات گوناگون و متنوع دارد، به همین جهت، دین هم با تمام حالات بشر حرف می‌زند تا او را به یک مقصد برساند. مقصد یکی است، اما حالات بشر متفاوت است. پس راه‌هایی که برای رسیدن به آن مقصد یگانه مطرح می‌شود، متفاوت است و همه این‌ها می‌خواهند ابعاد تعطیل‌مانده بشر را پر کنند و او را به یگانه مطلق برسانند. این جاست که می‌بینید در یک‌جا می‌گویند به امام زمان ﷺ متوسل شوید، در جای دیگر می‌فرمایند به نماز و یا قرآن و ... متوسل شوید.

عهد با امام زمان ﷺ

یکی از مواردی که در معارف اسلامی مطرح شده است، تجدید عهد و مداومت بر عرض طاعت و تبعیت و ارادت به حضرت حجّت ﷺ است. تعبیرهایی که در رابطه با حضرت وارد شده است روی حساب است، تعبیری مثل «ولی عصر»، «بقیة الله»، «وارث انبیاء»، «آیت عظمی»، «قاموس اکبر»، «صاحب غیبت الهی» و «امام زمان» هر کدام از این تعبیرات وجهی از وجوه حقیقت حضرت ﷺ را بیان می‌کند. چون بشر با کلماتی زندگی

می‌کند که ظرفیت محدود دارد و این کلمات توان نمایاندن حقیقت آن مقام عالی غیبی را به‌طور کامل ندارد به قول مولوی:

یک دهان خواهم به پهنای فلک تا بگویم وصف آن رَشک مَلک
یعنی تمام الفاظ و مفاهیم را باید یک‌جا جمع کرد تا بشود از وصف
کسی سخن گفت که هم‌طراز همه ملائکه هستی است.

اگر اصل مسئله روشن شود که چرا مقام امام‌زمان علیه السلام این همه در تغذیه
جان ما تأثیر دارد، آن وقت این تجدید عهد با حضرت، به‌خصوص از
طریق دعای عهد جای خود را پیدا می‌کند و انسان می‌بیند چه کار مهمی
باید انجام دهد. گاهی انسان تصور می‌کند از کارهای مهم خود باید کم
کند و به دعای عهد بپردازد، و حال آن که انسان باید برسد به جایی که
بیند این دعا و این عهد با حضرت، چه امر مهمی است و او از آن امر مهم
غافل است. برای این که روشن شود اصل تجدید عهد بسیار اهمیت دارد
مقدمه‌ای را خدمتتان عرض می‌کنیم.

تصور صحیح از مقام امام علیه السلام

در مباحث قبل به حمدالله روشن شد که حضرت حجّت علیه السلام
عین‌الانسان است و هرکس هر درجه‌ای از انسانیت را که داراست از
عین‌الانسان دارد. در این جاست که باید تصوراتان از عین‌الانسان یک
تصور صحیحی باشد تا کم کم مسئله روشن شود. آری؛ امام‌زمان علیه السلام
عین‌الانسان است و عین‌الانسان یک حقیقت مجرد غیرمادی است و اصلاً
انسانیت هیچ کس ظهور مادی ندارد بلکه اثرش و مشهودش مادی است،

عالم مادی مشهد عالم معناست، اما مجلای عالم معنا نیست. مثلاً سنگ هیچ خبری از عالم معنا نمی دهد یا گرمای خورشید هیچ بویی از عالم معنا ارائه نمی دهد، و اینها به گونه ای نیستند که محل ظهور کمالات عالم معنا باشند و به اصطلاح بگوییم جلوه عالم معنایند. اصلاً عالم معنا چه ربطی به این چیزها دارد؟! به همین جهت است که عالم ماده را مجلای عالم معنا نمی دانیم. بلکه بیشتر باید به این نکته توجه داشت که عالم ماده و امور مادی، ظلمت و حجاب عالم معناست. انسان کلّ یعنی حضرت حجّت عالم الله انسانیت کلّ است و انسانیت کلّ هیچ گاه مادی نیست و ظهورش را هم شما در ماده نمی بینید، هر چند اثر مبارک آن حضرت همواره عالم ماده را از برکات خود بهره مند می کند.

تفاوت مَجَلَا با مشهد

در مورد این که انسانیت یک حقیقت معنوی است و بدن انسان ظرف ظهور و مجلای آن نمی تواند باشد، در عین این که مشهد و ظرف ظهور آثاری از آن می تواند باشد، می توان خشم را در نفس انسان مثال آورد که نفس انسان وقتی غضبناک شد، آن طور نیست که آن غضب معنوی تجلی کند و صورت نازله اش در بدن آن فرد غضبناک موجود گردد، بلکه آثار آن غضب را شما در چهره انسان غضبناک می بینید. در واقع صورت فرد غضبناک، مشهد و محل شهود آثار آن غضب گشت نه این که شما با مرتبه ای از خود غضب روبرو شده باشید. مولوی هم در مورد ظهور اثر علت های غیبی در بدن نکته خوبی را مطرح می کند. می گوید:

لطف شاهنشاه جان بی وطن چون اثر کرده است اندر کل تن
 لطف عقل خوش نهاد خوش نسب چون همه تن را در آرد در ادب
 عشق شنگ بی قرار بی سکون چون در آرد کل تن را در جنون

یعنی ظاهر حرکات و سکناات انسانی که تحت تأثیر لطف خدا و عقل و عشق است، مشخص است و آن حقایق معنوی اثر خود را در تن انسان می‌گذارد. ولی همان‌طور که عرض شد؛ این غیر از تجلی است، انسانیت یک حقیقت معنوی است و تجلیات آن هم حقایق معنوی هستند که در جان و نفس انسان‌ها موجود می‌شوند و انسان‌ها به اندازه‌ای که از حقیقت انسانیت بهره داشته باشند، از حیوانیت دور شده و انسان شده‌اند و در آن حال عقل و شهوت و غضب انسانی دارند، و آثار انسانیت در بدن ظاهر می‌شود و نه این که آن انسانیت در بدن نازل شود و شما با وجود نازله آن روبرو شوید.

استدلال و برهان این مسئله با استفاده از حکمت متعالیه و عرفان در بحث «نحوه حضور حضرت حجت علیه السلام در هستی» و نیز بحث «مقام و تأثیر حضرت حجت علیه السلام مطرح شده است، مبنی بر این که انسانیت یک حقیقت است و از سنخ وجود و مشکک است. یعنی ذاتی که شدت و ضعف دارد. و چیزی که مشکک است از سنخ وجود است، مثل علم که می‌توان گفت این شخص عالم‌تر از آن شخص است پس علم، هم ذاتی است که شدت و ضعف دارد و لذا از سنخ وجود است و به عین‌العلم ختم می‌شود. انسانیت هم که تشکیک بردار است و می‌توان گفت این آقا از آن آقا انسان‌تر است، از سنخ وجود است و به عین‌الانسان ختم می‌شود.

عین الانسان هم یعنی کلُّ الانسان، آن هم یعنی حضرت حجتّ علیه السلام که
إن شاء الله در مباحث قبل به آن عنایت فرموده‌اید.

نظر به امام معصوم، عامل نجات از پوچی

موضوعی که می‌خواهیم در این جا مطرح کنیم این است که وقتی
متوجه شدیم جان انسان، به انسانیت اوست و انسانیت انسان‌ها از عین
الانسان سرچشمه می‌گیرد. آنگاه این نکته معنای خود را پیدا می‌کند که
نظر به امام زمان علیه السلام، افق جان را از تسلیم شدن به روزمرگی‌ها و پوچی و
بی‌هدفی می‌رهاند و انسان در حقیقت، گم‌گشته خود را می‌یابد. مگر هر
کدام از ما نمی‌خواهیم انسان شویم؟ انسان شدن فقط از طریق ارتباط با
عین الانسان یعنی ارتباط با حضرت حجتّ علیه السلام امکان دارد و محقق می‌شود.
خداوند هم فقط از طریق امام زمان علیه السلام است که برای انسان شدن ما به ما
کمک می‌کند. خداوند همان‌طور که برای الطاف خود مجاری خاص قرار
داده، آب را مجرای سیرابی مقدّر کرده و حضرت میکائیل علیه السلام را مجرای
رزق مقدّر فرموده، امام زمان علیه السلام را نیز مجرای انسانیت انسان‌ها مقدّر
فرموده است.

حقیقت آدمیت، ظرف تجلّی همه اسماء الهی

ما در رابطه با بحث حضرت حجتّ علیه السلام واقعاً حیرانیم که مطلب را از
کجا شروع کنیم و به کجا ختم کنیم، از خود حضرت مدد می‌خواهیم تا
بتوانیم با یک انضباط فکری عمیق و دقیقی مطلب را بیایم و بیان کنیم.

حتماً مستحضرید که عین الانسان جامع جمیع اسماء است، چنانچه قرآن فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^۵ یعنی خداوند همه اسماء را به آدم تعلیم داد. آن وقت روشن است، ذات خداوندی هنگامی که جلوه می‌کند با اسماء جلوه می‌کند. ذات خداوند در مقام تجلی، همان «اسم» است. بنابراین مقام آدم، مقام همه اسماء الهی است. نیز در جای خود روشن است که جلوه و تجلی اسماء نیز مراتبی دارد. هر قدر مرتبه این جلوه عالی تر و جامع تر باشد و در مرتبه وجودی شدیدتری قرار داشته باشد، آن جلوه جامع تر است، پس وقتی می‌فرماید: همه اسماء برای آدم جلوه کرده، یعنی مقام آدم و حقیقت آدم بالاترین مقام در هستی است. یعنی اولین جلوه حق که همه اسماء الهی با آن متحد شده است، مقام «آدمی» است که ظهور کُلش هم در پیامبر اسلام ﷺ است. چنانچه خود حضرت فرمودند: «كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ»^۶ یعنی قبل از وجود عینی و خارجی حضرت آدم ﷺ حضرت محمد ﷺ وجود غیبی و معنوی داشته اند. حالا با این تعبیر است که واسطه فیض بودن پیامبر ﷺ و ائمه معنا می‌شود که این وساطت یک مقام است نه یک شخص یعنی مسئله بیان و طرح یک شخص و یک فرد نیست بلکه موضوع، بیان مقام جامع جمیع اسماء الهی است. به همین جهت ائمه علیهم السلام اصرار دارند روایاتی که متضمن بیان این حقایق است برای مردم عادی نگویند، چون مردم از پیامبر و ائمه ﷺ فقط یک ظاهری را می‌بینند ولی یک مقامی را که فوق ملائکه

۵ - سوره بقره، آیه ۳۱.

۶ - «بحار الانوار»، ج ۱۶، ص ۴۰۳.

است و هستی در قبضه آن مقام است، نمی‌یابند. مثلاً در حدیث قدسی داریم که «لَوْلَاكَ لَمَا خُلِقْتُ الْأَفْلَاكُ» یعنی ای پیامبر اگر تو نبودی افلاک را خلق نمی‌کردم. مردم عادی از این حدیث در حدّ غایت و هدف آخرین خلقت، مطالبی را درک می‌کنند. در حالی که این حدیث هم اشاره به مبدأ دارد و هم غایت. یعنی شروع هستی به حضرت است، غایت هستی هم به حضرت است.^۷ سوالی که این‌جا مطرح می‌شود این است که آیا عالم هستی را برای حضرت خلق کرده‌اند یا خود حضرت واسطه خلقت بقیه عالم هستند؟ این‌که می‌فرماید: اگر تو نبودی خلقت عالم نبود؛ یعنی عالم را برای تو خلق کردیم یا عالم را از تو خلق کردیم؟ توجه به مقام واسطه فیض بودن، این مسئله را حل می‌کند. یعنی تا مقام حضرت نباشد، بقیه هم نیستند، بقیه موجودات از مقام حضرت می‌ریزند. دقت کنید؛ گفتیم از مقام حضرت، و نه شخص او.

بنابراین مقام امام بالاتر از این حرف‌هاست که ما بخواهیم او را محدود به مکان و زمان و عالم مادی و حتی محدود به عالم ملائک کنیم. ما در شناخت امام علیه السلام بیشتر، اسیر ذهنیت‌های خودمان هستیم، مثل مورچه‌ای که گمان می‌کند خداوند دو شاخک دارد. بشری که محدود به زمان و مکان و خیالات است، مقام امام را محدود به مکان و زمان می‌پندارد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «حَدِيثُنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ

۷- به قاعده «الْأَهْيَا تَرْجَعُ إِلَى الْبَدَايَا» رجوع بفرمایید که در بحث «آخر الزمان، شرایط ظهور باطنی‌ترین بُعد هستی» مورد دقت و بحث قرار گرفته است.

مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»^۸ یعنی حدیث ما و فهم مقام و کلام ما، غیرقابل فهم و تحمل است مگر برای ملک مقرب یا پیامبر مرسل یا مؤمنی که خداوند قلبش را با ایمان امتحان کرده باشد. پس ملاحظه می‌فرمایید که فهم مقام حضرت کار مشکلی است و عموماً مردم امام را در حدّ یک شخص می‌شناسند، ولی ملائکه و پیامبران که قدرت درک و فهم آن مقام را دارند، امام را و کلام و موقعیت امام را درک می‌کنند.

شرط قبول ارشاد از امام علیه السلام

حامل ولایت مطلقه حق، خلیفه اعظم حق است. یعنی همه کارهای پروردگار از طریق حضرت حجت علیه السلام انجام می‌شود. دو نوع خلیفه داریم خلیفه حقیقی و خلیفه اعتباری. وقتی به کسی بگویند تو به جای ما در این شهر فرمانروایی کن، او خلیفه اعتباری می‌شود. خلافت حقیقی یعنی حقیقتاً وجودش واسطه بین حق و خلق است یعنی تمام کارهای خدا توسط انسان کامل انجام گیرد، او تکویناً منشأ همه کمالاتی است که حضرت حق اراده کرده است که به مخلوقاتش برساند. پروردگار هستی تدبیر جهان را با اسماء حسناى خود به انجام می‌رساند و آن مقامی که جامع همه اسماء حسناى پروردگار است، مقام انسان کامل یا امام زمان علیه السلام است. این جاست که شناخت و فهم این مقام کارساز است و انسان اگر متوجه این مقام شد به آن مقام که مقام حقیقی امام زمان علیه السلام

است، نظر می‌کند و آرام آرام ارتباط برقرار می‌نماید و از او هدایت می‌گیرد و به راههایی دست می‌یابد که هرگز تصورش را هم نمی‌کرد و در واقع توانسته است امام زمان علیه السلام را مرشد خود بگیرد، ولی همان‌طور که ملاحظه کردید باید اول مقام آن حضرت را بشناسد تا آداب ارتباط را رعایت کند و اگر مقام امام را نشناسد، با کسی می‌خواهد ارتباط برقرار کند که اصلاً وجود ندارد، چون این امامی که او در ذهن خود ساخته با وجود مقدس حضرت منطبق نیست و بعضاً کاملاً متفاوت است.

معنی مقام خلیفه اعظم حق

مقام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مقام ولایت مطلقه است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارای سه مقام «ولایت» و «نبوت» و «امامت» هستند. یعنی اول «ولی» است، بعد «نبی» است، بعد «امام» یا ولی الله است، برای اعمال ولایت خداوند بر مؤمنین. که البته این تقدّم و تأخّر، تقدّم و تأخّر زمانی نیست، بلکه از نظر درجه و رتبه این‌طور است، همان‌طور که حضرت ابراهیم علیه السلام ابتدا با زدودن جنبه‌های انسانی، خود را با حق یگانه کرد و به مقام «ولایت» یا قرب و نزدیکی دست یافت و سپس در آن مقام قرب به حق، به پیامبری مبعوث شد و در مسیر پیامبری وقتی از همه امتحانات سرفراز بیرون آمد به مقام «امامت یا ولی اللهی» رسید، که بحث ما روی همان امامت است و منظورمان هم از «ولی الله» همین معنی امامت است که محل و مظهر ظهور ولایت حضرت حق است، این مقام غیر آن مقام ولایت و یا نزدیکی اولیه است.

حضرت علی و بقیه ائمه علیهم السلام دارای مقام ولایت و امامت هستند. آنچه که اصل است «ولایت» است. ولایت یا امامت بین پیامبر و ائمه علیهم السلام مشترک است. و گفتیم که حامل ولایت مطلقه حق، خلیفه اعظم حق است و او قطب اعلی است یعنی هرچه فیض است از او سرازیر می شود، در واقع او عالم کبیر است، و عالم هستی در مقابل آن حضرت، انسان صغیر است.

آدم حقیقی اولین مخلوق خداست که ظرفیت پذیرش و تجلی تمام اسماء الهی را دارد. حضرت آدم علیه السلام به عنوان اولین پیامبر و ابوالبشر یک نمونه از مقام انسان کامل و جلوه ای از مقام خلافت اعظم است، به همین جهت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ»^۹ یعنی من پیامبر بودم و آدم هنوز بین آب و گل بود. حضرت علی علیه السلام هم می فرمایند: «كُنْتُ وَصِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ»^{۱۰} یعنی قبل از این که آدم از آب و گل خارج شود من وصی پیامبر بودم و به پیامبر اسلام ایمان آوردم. این روایات به مقام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام اشاره دارد و یک بحث صراطی است یعنی از موباریک تر و از شمشیر تیزتر است. عده ای از افراد نفهمیدند و منکر شدند، عده ای هم با ادعای فهم، به کجروی و انحراف و غلو کشیده شدند.

گفتیم که آدم حقیقی مخلوق اول است و از او در مجالی مختلف به قلم اعلی تعبیر می شود و عالم هستی از مقام او ظهور می یابد. به تعبیری

۹ - «بحار الانوار»، ج ۱۶، ص ۴۰۳.

۱۰ - «عوالی اللالی»، ج ۴، ص ۱۲۴.

اولین مخلوق، «عقل» است و به تعبیری «روح» است و به تعبیری «نور محمدی ﷺ» است. هر یک از این تعابیر جلوه‌ای و شأنی از مقام جامع اسماء الهی یعنی انسان کامل را بیان می‌کند.

تصوری قابل قبول از مقام امام

مشکل عمده برای اعتقاد عمیق و فعال در مورد وجود مقدس امام زمان ﷺ همین تصورات ماست که نمی‌گذارد مسئله برای ما درست حل شود. به نظر بنده بهترین روش حل مطلب، توجه به موضوع «انسانیت» است. چون هر کس روی هم‌رفته بهره‌ای از انسانیت دارد و می‌تواند تصور صحیح از آن بکند. به عنوان مثال فرق امام خمینی (رحمة الله علیه) و صدام در انسانیت است و گر نه در بقیه امور مشترک هستند، هر دو غضب و شهوت دارند اما نتیجه غضب صدام کشتن مردم مظلوم است و نتیجه غضب امام خمینی (رحمة الله علیه) مبارزه با استکبار جهانی و خرد کردن دندان‌های استعمار جهانی است، و اساساً انسانیت هر انسانی است که جهت و نتیجه غضب و شهوت او را تعیین می‌کند. امام خمینی (رحمة الله علیه) فرمودند این توهین به مقام حضرت عیسی السلام است که می‌گویند او غضب نداشت و اهل صلح و صفا بود. او غضب حیوانی نداشت ولی غضب انسانی داشت و گر نه ناقص بود. این مطلب باید حل شود که انسانیت یک مقام است. آنگاه معنای این حرف‌ها به خوبی روشن می‌شود که می‌گویند: آنچه در مقام نزول فیض حق به سالک می‌رسد از طریق حضرت امام زمان ﷺ است. چون فیض انسانیت از طریق آن حضرت به شما افافه می‌شود و

همهٔ انسانیت از «عین‌الانسان» است. پس هر قدر از کمالات حقیقی که مربوط به حقیقت ما یعنی بُعد انسانی ما است در ما جاری است از طریق امام‌زمان علیه‌السلام بر جان ما جاری می‌شود، به شرطی که طلب ما، طلب انسانی باشد و توجه ما هم به انسان کامل باشد. همچنان که اگر جامعه بخواهد به روش انسانی آباد شود و بنده‌های خدا به واقع احیا گردند باید انسان کامل ظهور بفرماید و لذا در دعای عهد از حضرت حق تقاضا می‌کنی: «وَأَعْمُرِ اللَّهُمَّ بِهِ بِلَادَكَ وَأَخِي بِهِ عِبَادَكَ» خدایا شهرهایت را با نور وجود امام‌زمان علیه‌السلام آباد گردان و بنده‌هایت را با نور وجود حضرت زنده بدار.

یکی از راه‌های ارتباط با عین‌الانسان، دعای عزیز ندبه است. شما در این دعا می‌خوانید: «أَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ» وقتی انسان می‌نشیند و حساب می‌کند می‌بیند هیچ چیز به دردش نمی‌خورد، نه مال نه رفاه و نه مدرک و نه هیچ کدام از این امکانات دنیایی، می‌بیند که فقط انسانیت به دردش می‌خورد که این هم بستگی دارد به نظر حضرت حجّت علیه‌السلام به قلب انسان، این جاست که از عمق جان ندا سومی دهد: «أَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ» این ندای بنده مضطرب است که می‌گوید ای خدا! کو آن واسطهٔ بین آسمان و زمین؟ که حقایق غیبی عالم معنی را به سوی ارض و قلب سالکان سیر می‌دهد. «أَيْنَ بَابُ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ يُؤْتَى» کجاست آن دریچهٔ الهی که از آن می‌توان به سوی خدا رفت. کو آن دریچه ارتباط من با حق؟

امام علیه السلام، مسیر هدایت انسانی

ربّ انسان «الله» است. انسان کامل، مظهرِ الله است. «الله»، جامعِ جميع اسماء الهی است. حالا اگر شما از مظهرِ الله در مقام انسانی غافل شوید و بخواهید از طریق اسم و مظهر دیگری به ربّ العالمین توجه کنید، به هدایت حقیقی که قرب به سوی «الله» است، نرسیده‌اید. به عنوان مثال؛ ربّ گوسفند و ربّ گرگ که جنبهٔ گوسفندی و گرگی آنها را تدبیر می‌فرماید، ربّ شما نیست، اگر به ربّ آنها اتصال پیدا کردید به مسیر هدایت انسانی نمی‌رسید، و لذا گمراه می‌شوید. حتی اگر به ربّ ملائکه هم نظر کردید و در آن متوقف شدید ظرفیت حقیقی خود را به نحو جامع جواب نداده‌اید. ولی «الله» که جامعِ جميع اسماء است، ربّ انسان است و در ضمن ربّ العالمین هم هست، منتها برای هر موجودی از موجودات، اسمی از اسماء الهی، تدبیر امر آن موجود را به عهده دارد. حال چون انسان کامل، مظهر جامعِ جميع اسماء الهی است، ربوبیت سایر موجودات را هم با اسم خاص مربوط به آن موجود به عهده دارد، پس کل موجودات عالم، زیر نظر حامل اسماء کل، یعنی حضرت حجت علیه السلام است، که واسطهٔ فیض است. چون کل اسماء به مقام انسان تعلیم داده شده، از طرفی «الله»، ربّ انسان است که مظهرِ آن، انسان کامل است. پس اگر انسان بخواهد تحت تربیت «الله» قرار گیرد و تمام ابعادش تربیت شود، باید خود را تحت تربیت مظهر اسم جامع، یعنی مظهر اسم «الله» که انسان کامل است قرار دهد، آن ذات مقدسی که ظرفیت پذیرش همه اسماء الهی را داشت و لذا همهٔ اسماء را گرفته است.

معنی رؤیت مقام حضرت ﷺ

یکی از نکاتی که لازم است با نظر به حضرت حجّت ﷺ به قلب خود تفهیم کنیم، احساس فراغ آن حضرت است. شما قبول دارید که ما هیچ چیز نمی‌خواهیم غیر از این که حضرت به قلب ما نظر کنند تا ما انسان شویم. پس لازم است احساس فراغ و جدایی نظر حضرت را به خود بفهمانیم و در دوری از این محبوب حقیقی ناله سر دهیم. نکته دوم این است که باید طلب شهود حضرت را داشته باشیم و از طلب شهود غفلت نکنیم. البته به این مسئله التفات داشته باشید که حضرت حجّت ﷺ انسان کامل است و انسان کامل یک مقام است نه یک جسم. جسم داشتن و شخص بودن حضرت فرع قضیه است. چرا که عالم ماده، عالم تعینات و تشخصات است. هر کسی بخواهد در این عالم ظهور کند باید تشخص و جسم داشته باشد و کسی که وجودش ناب است تشخص او هم ناب است اما این وجه، حقیقت امام علیّ ﷺ و حقیقت پیامبر ﷺ نیست. حقیقت پیامبر ﷺ آن است که فرمود: «لَوْلَايَ لَمَا خُلِقَتُ الْاَفْلَاكُ»، یعنی ای پیامبر! اگر تو نبودی، افلاک خلق نمی‌شد. پس مقام حضرت، مقام منشأیت همه هستی است. پس به این مقام و حقیقت باید توجه داشته باشید، آنگاه طالب نظر و شهود آن مقام شوید. امام زمان ﷺ، انسان کامل، حامل همه اسماء الهی و واسطه فیض الهی و قلم اعلی است. حالا اگر چنین مقامی به شما نظر کند، به قلب و سیر شما نظر می‌کند. جان شما با چنین مقامی رابطه برقرار خواهد کرد، این نهایت کمال هر انسانی است. کافی است با تمام وجود نظر شما

به آن مقام باشد و با تمام وجود نظر تان را از وجود محدود خودی و خودیت آزاد کنید.

آب کوزه چون در آب جو شود محو در وی گردد و او، جو شود
 آب کوزه چون نظرش را از کوزه بودن خود برداشت و خود را در
 جوی رها کرد، به واقع متوجه می شود که به وسعت جوی در آمده است.
 پس باید با تمام وجود مشتاق رؤیت حضرت ﷺ باشیم و بفهمیم رؤیت آن
 مقام یعنی چه. حالا اگر حضرت را رؤیت هم نکردیم حداقل مطلب این
 است که إن شاء الله قلبمان آماده شده که حضرت به قلب ما نظر کنند. نظر
 حضرت یک نظر عادی نیست که بتوان از آن صرف نظر کرد. نظر قلبی،
 کثرت بردار نیست چون مجرد است و امر مجرد یک چیزش همه چیز
 است یعنی جامعیت دارد هر چند شدت و ضعف هم دارد. حالا
 حضرت حجّت ﷺ مطلق تجرّد در مقام انسانی است. پس نظر او نظر جامع
 شدید مطلق خواهد بود که جامع همه کمالات ممکنه می باشد، و با نظر
 او می توان همه چیز را به دست آورد و راه دیگری هم وجود ندارد. یعنی
 می توان با غیب و با ملائکه ارتباط برقرار کرد ولی از طریق غیر از طریق
 ارتباط با حضرت حجّت ﷺ نمی توان جامع همه کمالات عوالم غیب
 و مراتب اسماء الهی شد. نظر ملائکه در عین این که خوب است اما تمام
 مقصود ما نیست. چرا که ما نمی خواهیم مَلَك شویم. ما می خواهیم آدم
 شویم و مقام آدمیت مقام اخذ تمام اسماء الهی است و این مقام را فقط از
 طریق نظر انسان کامل یعنی حضرت حجّت ﷺ می توان درخواست و تمنا
 نمود. همچنان که برای دست یابی به «تری» باید از «عین تری» یعنی آب

کمک گرفت، برای رسیدن به هر درجه از انسانیت باید به «عین‌الانسان» متوسل شد.

شهود جمال وجه الله

شهود جمال حضرت، شهود «وجه الله» است. به این نکته عنایت داشته باشید تا ببینید در فرهنگ شیعه چه گوهرهای نابی نهفته است و اکثر ما غافلیم. گفتیم؛ جمال انسان کامل، جمال کل الاسماء الهی است. کل الاسماء، در مقام خداوند، «الله» است و کل الاسماء در مقام انسانی، حضرت حجت^{علیه السلام} است. بنابراین شهود جمال حضرت حجت^{علیه السلام} شهود جمال «الله» است از طریق آن «وجه الله». به عبارت «وجه الله» توجه داشته باشید که «وجه الله» غیر از «وجه الرحمن» یا «وجه الرحیم» است. همه حقیقت جان ما به «عبدالله» بودن ما است پس باید دنبال «وجه الله» باشیم. «عبدالرحمان» یا «عبدالرحیم» بودن خوب است اما باید «عبدالله» شد تا بتوان به مقام کل الاسماء نظر کرد و «الله» را عبادت نمود.

در دعای ندبه با توجه به همین شعور است که می‌گوییم: «أَيْنَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْوَلِيَاءُ» کجاست آن «وجه الله» ای که اولیاء حق به سوی او روی می‌آورند؟ چون اولاً: انسان، «عبدالله» که شد با جمیع اسماء الهی می‌تواند ارتباط پیدا کند، ثانیاً: آن کسی که حامل جمیع اسماء الهی است مقام انسان کامل یعنی حضرت حجت^{علیه السلام} است پس با شهود مقام وجه الهی حضرت، انسان توانسته است با تمام اسماء الهی ارتباط پیدا کند و عملاً از

طریق آن حضرت، خدا را به جمیع اسماء بشناسد و خدا را با جمیع اسماء عبادت کند.

باید متوجه باشید که این مقصد و هدف - همان طور که روشن شد - اولاً: خیلی قیمتی و ارزشمند است. ثانیاً: دیردسترس است، پس نه به راحتی به دست می آید، و نه می توان قیمتی بر آن گذارد. به قول حافظ:

گل عزیز است غنیمت شمیریدش صحبت

که به باغ آمد از این راه و از آن خواهد شد

گل جمال او، محل جذبه به سوی حق است و در مقام طراوت باغ بندگی ناب الهی، ظهور می کند.

این تطاول که کشید از غم هجران بلبل

تا سراپرده گل نعره زنان خواهد شد

این مقام با زحمت به دست می آید و شیون ها به دنبال خود دارد. کسی که بلبل شد به سوی گل می رود. بلبل یعنی کسی که مقام انسانیت را حس کرده است، درست است که واجد آن مقام نیست ولی آن مقام را حس نموده است. کسی که از سر صدق و صفا با یک گم گشتگی و اشتیاق، هر روز صبح جمعه دعای ندبه را می خواند، بلبل نعره زن است، این شخص نه خسته می شود و نه چیز دیگری می خواهد.

باز به دعای ندبه عزیز توجه کنید، می خوانیم: «اللَّهُمَّ أَنْتَ كَشَّافُ الْكُرْبِ وَ الْبَلْوَى». خدایا تویی برطرف کننده گرفتاری ها و اندوه دل ها، به خصوص بزرگترین اندوه، یعنی عدم ارتباط با مقام انسان کامل و عدم رؤیت امام زمان علیه السلام. «وَ إِلَيْكَ أَسْتَعْدِي فَعِنْدَكَ الْعُدْوَى». خدایا من به تو

روی آورده‌ام و از تو می‌خواهم که به داد دلم برسی، چرا که آن کمک‌های سرّی و پنهانی نزد تو است. «وَ أَنتَ رَبُّ الْآخِرَةِ وَ الدُّنْيَا»، و تویی پروردگار آخرت و دنیا، پس همه چیز دست تو است. «فَاغِثْ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، عُبَيْدَكَ الْمُبْتَلَى»، پس ای فریادرس فریادخواهان به فریاد بنده ضعیف گرفتار هجران و فراغ، برس. «وَ آرهَ سَيِّدَهُ يَا شَدِيدَ الْقُوَى»، و مولا و سید او را، ای خدای توانا، به او بنما، تا همه غم‌ها و سوز دل‌هایش که با ارتباط با آن مقام اعلی برطرف می‌شود، برطرف شود.

نحوه‌های متفاوت رؤیت حضرت ﷺ

در این جاست که رؤیت جمالِ پر جلال حضرت حجت ﷺ را طلب می‌کند. شما نگوئید ممکن است بخواهیم رؤیت کنیم ولی نیابیم. محال است نیابید، چرا که ممکن است رؤیت در مقام خیال برایتان محقق نشود ولی در مقام قلبتان محقق شود. این مقام چیزی نیست که بتوان از آن دل کند و دل را متوجه جای دیگری نمود. کسی که می‌فهمد تمام غم و مصیبتش عدم ارتباط با امام زمانش است و به خدایی هم که کُشَافِ کُرب و بلوا است، و غم‌ها را برطرف می‌کند، ایمان دارد و می‌داند غم بندگانش را می‌گشاید و می‌داند بزرگترین گشایش برای هر کس رفع حجاب بین او و امام زمانش است، با تمام امید در محضرش ناله سر می‌دهد که «فَاغِثْ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ» خدایا به فریادم برس و رابطه‌ام را با امام زمانم برقرار فرما.

بعضی‌ها می‌گویند ما چندین سال دعای ندبه را خواندیم ولی رؤیت حضرت علیه السلام نصیبمان نشد. بنده نظرم این است که محال است انسان امام زمانش را بخواند ولی آن وجود مقدس را نیابد و حضرت علیه السلام به او نظر نکند. البته ممکن است حضرت علیه السلام به عقل شما لبیک بگوید، این جاست که عقل شما نورانی می‌شود و راه را از چاه تشخیص می‌دهد. و یا به قلبتان لبیک بگوید و قلبتان را نورانی کند و عشقتان به دین و پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام شدید شود. و ممکن است به قوه خیال شما لبیک بگوید و جمال حضرت علیه السلام را شهود کنید و در شور و شعف مبارکی وارد شوید. البته گاهی این مقام شامل مقامات دیگر هم هست. و بعضی وقت‌ها ممکن است جمال ظاهری و صوری حضرت را شهود کنید اما از بقیه مقام‌ها خیلی بهره‌مند نباشید. بعضی‌ها بدون رؤیت ظاهری، چیزهایی دارند که هرگز در شهود صورت ظاهری حضرت به دست نمی‌آید. شما نظر مبارک حضرت را جلب کنید حالا آن نظر به قلب شما بیفتد یا عقل شما و یا خیال شما، هرچه بالاتر، بهتر و اگر نظر مبارک حضرت همه ابعاد وجودی ما را فرا بگیرد که بالاترین لطف است و لطفی از آن افزون‌تر این که با ظهور کلی آن حضرت در جامعه بشری، چشم جسم انسان‌ها هم به وجود او منور شود، به شرطی که رؤیت جسمی مانع رؤیت قلبی مقام آن حضرت نگردد.

در ادامه دعای ندبه ناله سر می‌دهی که ای خدا! **وَ أَزِلْ عَنْهُ بِهِ الْأَسَى وَ الْجَوَى**، با دیدن روی حضرت، اندوه و سوز دل بنده‌ات را برطرف کن. **وَ بَرِّدْ غَلِيلَهُ يَا مَنْ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى**. جوشش دل این بنده‌ات را فرو نشان و

قلب او را خنک گردان، ای خدایی که بر عرش هستی، استقرار داری. وَ مَنْ إِلَيْهِ الرُّجْعِي وَالْمُتَّهِي. ای خدایی که بازگشت و منتهای همه چیز به سوی تو و به دست توست. اَللّٰهُمَّ وَ نَحْنُ عِبِيدُكَ التَّائِقُونَ اِلَى وَلِيِّكَ الْمَذْكُورِ بِكَ وَ بِنَبِيِّكَ، ای خدا! ما بندگان تو، مشتاق زیارت ولی تو هستیم که او یادآور تو و پیامبر تو می باشد. یعنی نظر حضرت برقلب ما باعث بیداری دل ما و بازشدن چشم دل ماست به سوی حق و به سوی مقام پیامبر خدا ﷺ. پس باید خود را آماده لقاء و شهود جلوۀ تام جمال و جلال او که جلوۀ اسم اعظم و وجه اوست کنیم.

برکات ظهور اجتماعی حضرت ﷺ

ما حضرت را در تمامی ابعاد می خواهیم هم برای قلب و عقل و خیال خودمان، هم برای اجتماع. یکی از ابعاد ظهور حضرت، ظهور برای جامعه است. شما برای بندگی کردن به جهت وجود حیلۀ های مگاران و ظلم ظالمان و ستم ستمگران و انحراف های فکری و فرهنگی در جامعه، دغدغه های فراوان دارید. با ظهور حضرت ﷺ در جامعه، این نگرانی ها برطرف می شود و به راحتی می توانید بندگی خدا را در قلب خود و جامعه محقق کنید. ظهور حضرت ﷺ در جامعه آن چنان شرایطی است که انسان ها به کمک نور آن حضرت که همه ابعاد جامعه را دربر خواهد گرفت، وارد عالم بندگی می شوند. این است که یکی از ابعاد عشق ورزیدن به حضرت، دعا برای فرج و ظهور اجتماعی آن حضرت است. دعای ندبه هم نمونه خوبی برای درخواست فرج است.

ما اگر معنی ظهور حضرت را درست تصور کنیم، اولاً: متوجه می‌شویم زندگی زمینی دارای هدف و مقصد فوق العاده ارزشمندی است و تمام انسان‌های بزرگ در تمام طول زندگی‌شان، از اول دنیا تا حال، توجهشان به آن شرایطی است که شرایط ظهور بقیة الله الاعظم است. ثانیاً: خود را دائماً برای آن ظهور آماده و در شرایط ظهور، احساس می‌کنیم و هیچ‌گاه به کمتر از آن قانع نمی‌شویم.^{۱۱}

شفاعت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)

مطلب دیگری که لازم است به آن توجه شود، موضوع طلب شفاعت از حضرت (عجل الله تعالی فرجه) است. شفاعت از کلمه شَفَع، یعنی متحد شدن است. یعنی تلاش کنیم در نور ولایت حضرت قرار گیریم و از آن نور محروم نشویم. در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم که «بِکُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِکُمْ یَخْتِمُ» یعنی خداوند فتح همه باب‌های هدایت را به دست شما قرار داده است و ختم و بستن راه‌های انحراف را از طریق وجود شما عملی ساخته است. «فَاَزَ الْفَائِزُونَ بِوَلَايَتِکُمْ» یعنی رستگاران، به واسطه شما رستگار شدند. یعنی اگر کسی توانست در زندگی دنیایی‌اش خود را به ثمر برساند به جهت آن بود که شما را به عنوان امام خویش برگزید و حاکمیت شما را به قلب خود رساند و همه ابعاد خود را در اختیار شما قرار داد و شما را شفیع خود گرفت. به عمق معارف دعاها بسیار دقت کنید تا معنای عمیق عبارات را

۱۱ - برای بررسی بیشتر موضوع ظهور حضرت به بحث «نحوه ظهور حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه)» رجوع فرمائید.

دریابید. به عنوان مثال به کلمه «ولایت» دقت کنید که گرفتار تصویرهای غلط و به دنبال آن عقیده باطل نشوید.

امام خمینی (رحمة الله علیه) در پیام «منشور بیداری» می فرمایند: «ولایتی های بی دین که همه را جز خودشان، کافر می دانند و ولایت را وسیله تکسب و تعیش خود کرده اند، بسیار به اسلام ضربه زدند.»^{۱۲}

متأسفانه همین که می خواهیم عشق به اهل بیت و ولایت معصومین (علیهم السلام) را تصور کنیم، حرکات و سکنات افراد مدعی و بی محتوا و ریاکار به ذهنمان می آید و برای دوری از حرکات و افکار آنان، ممکن است به کلی از مسیر ولایت اهل البیت (علیهم السلام) فاصله بگیریم و از محبت و ولایت آن عزیزان محروم و غافل شویم. در حالی که منظور از پذیرفتن ولایت ائمه معصومین (علیهم السلام) نور گرفتن از وجود مقدس آنهاست و این غیر از احساسات سطحی و عوامانه است.

در زیارت جامعه کبیره خطاب به ائمه معصومین (علیهم السلام) می گوئیم: «إِنَّ ذِكْرَ الْخَيْرِ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَأَصْلُهُ وَفَرْعُهُ وَمَعْدِنُهُ وَمَأْوِيهِ وَمُنْتَهَاهُ». یعنی اول و آخر و اصل و فرع و معدن و منتهای خیر، شما هستید. چرا که آنها انسان کامل اند و کمال انسان به انسانیت اوست. هر انسانی، آن وقتی به خیر کل می رسد که ابعاد انسانی اش تماماً جواب داده شود و جواب آن ابعاد، جز از طریق انسان کامل ممکن نیست.

پس هر کسی به واسطه نور ولایت انسان کامل، به کمال و خیر خود رسیده است. در روایت قدسی داریم که خداوند می فرماید: من به قلب

شما نظر دارم نه به ظاهر رکوع و سجود شما.^{۱۳} مولوی این روایت را در قالب شعر بدین صورت بیان کرده است:

گفت لا یَنْظُرُ الی تَصْوِیرِکُمْ فَابْتَغُوا ذَا الْقَلْبِ فِی تَدْبِیرِکُمْ
من ز صاحب دل کنم در تو نظر نه به نقش سجده و ایشار زر

یعنی من از طریق یک قلب انسانی کامل، شما را ارزیابی می‌کنم
بروید آن صاحب قلب را جهت امورات خود پیدا کنید، شما به قدری که
در قلب کل، جا داشته باشید، ارزش دارید، من از طریق آن که دل کل
است در تو نظر و نگاه می‌کنم، به رکوع و سجود و بخشش‌های تو نظر
نمی‌کنم. حال که چنین است تو هم قلب خودت را نسبت به قلب امام
زمان علیه السلام که قلب کل است، بررسی کن. ببین چقدر به قلب امام علیه السلام
نزدیک هستی، قلب هم که زمان و مکان نمی‌خواهد، عشق و ارادت و
اطاعت می‌خواهد. اصل این است که قلب حضرت علیه السلام را به دست آورید،
چون حقیقت شما همه قلب است و نه گوشت و استخوان، و اساساً انسان
یعنی قلب، و هر کس که قلب ندارد، انسانیت ندارد و آن کس که
عین الانسان است، عین القلب است. پس هر کس به اندازه‌ای که به
عین القلب نزدیک است از قلب بهره دارد و به همان اندازه حضرت حق به
او توجه دارد و از طریق آن قلبی که آورده است به عبادات و اعمال او
نظر دارد.

رضایت امام علیه السلام لطف خداست

در انتهای دعای ندبه از حضرت حق تقاضا می‌کنی که: «وَأَمِّنْ عَلَيْنَا بِرِضَا» یعنی ای خدا! منت بگذار بر ما به این که امام ما از ما راضی شود و خوشنودی او از ما را، سرمایه جان ما بگردان. این حرف عجیبی است که ما از خدا می‌خواهیم بر ما منت بگذارد و رضایت امام زمان علیه السلام را بر ما ارزانی دارد. چون ما یک ارتباط مستقیم با خدا داریم و یک ارتباط با امام زمان علیه السلام، و آنچه ما را نجات می‌دهد این است که با به دست آوردن رضایت آن حضرت، آدم شویم و با جمیع اسماء الهی با خدا ارتباط برقرار کنیم. در ابتدای امر با خداوند، بدون واسطه می‌توان ارتباط برقرار کرد، چون خدا از امام زمان علیه السلام در هستی حاضرتر است - هر که مجردتر است حاضرتر است^{۱۴} - خداوند با دو جلوه با هر کس ارتباط دارد. یک جلوه با واسطه و یک جلوه بی‌واسطه، چون او واسع علیم است، پس از آن جلوه خدا، که حی و حاضر است و از امام هم حاضرتر است می‌خواهیم که امام زمان علیه السلام را از ما راضی کند. می‌گوییم خدایا قلب امام زمان علیه السلام را از ما راضی و خشنود گردان. آن وقت دیگر این شبهه پیش نمی‌آید که امام زمان علیه السلام که واسطه بین ما و خداوند است آیا بهتر نیست که از خود حضرت علیه السلام بخواهیم که از ما راضی شود. چون ما یک رابطه مستقیم با پروردگار داریم که نجات ما را در رضایت امام علیه السلام از ما قرار داده است و با ارتباط با امام زمان علیه السلام و با ایجاد رضایت در قلب مبارکش، می‌توان به

۱۴ - به نکته هفتم از کتاب «ده نکته از معرفت نفس» رجوع کنید.

خدا نزدیک شد و به مقام قرب الهی دست یافت، چون قرب خدا به ما، غیر از قرب ما به اوست. و تا قلب امام علیه السلام از ما راضی نشود، رابطه با خدا، به عنوان مقصد و مقصود جان هر انسان، ممکن نمی شود. پس از یک جهت، خدا از همه چیز به ما نزدیک تر است ولی از یک جهت، ما از خدا دور هستیم و اگر بخواهیم به خدا نزدیک شویم باید واسطه کاملی که حامل جمیع اسماء الهی است به ما کمک کند. گفت:

یار نزدیک تر از من به من است این عجب بین که من از وی دورم حالا برای این که حضرت امام زمان علیه السلام به ما نظر بفرمایند از آن وجه نزدیک خدا به همه مخلوقات، کمک می گیریم و می گوئیم؛ «وَأْمُنْ عَلَيْنَا بِرِضَاهُ» خدایا بر ما منت بگذار به این که امام ما را از ما راضی گردانی. حالا از طریق رضایت قلب مقدس امام، آن وجه دور خودمان از خدا را، به نزدیکی تبدیل می نماییم. *إِنْ شَاءَ اللَّهُ*. و در ادامه می گویی:

«وَهَبْ لَنَا رَأْفَتَهُ وَرَحْمَتَهُ وَدُعَاءَهُ وَخَيْرَهُ مَا نَنَالُ بِهِ سَعَةً مِنْ رَحْمَتِكَ وَفَوْزاً عِنْدَكَ» یعنی بر ما بخشش رأفت و رحمت و دعا و خیر امام زمان علیه السلام را، آن رأفت و رحمت و دعای خیری که موجب شود، به وسعت رحمت و رستگاری که نزد تو است، دست یابیم. پس رأفت و رحمت امام علیه السلام دریچه نیل به سعه رحمت و رستگاری حقیقی است که نزد خدا است.

خدایا رأفت امام علیه السلام را بر ما ارزانی دار. رأفت امام علیه السلام در جهت انسان شدن است. خدایا توفیقمان بده تا امام به ما نظر کند و ما انسان شویم و در آن حال توانسته ایم در دریای بیکران رحمت تو شناوری نماییم و آن

رستگاری که نزد تو است و همه مقصد و مقصود انسان‌ها است برای ما مقرر گردد.

به واقع آیا می‌شود بشر وارد چنین فرهنگی نشود و به سعه رحمت حق و فوزی که نزد اوست دست یابد؟

بنا به گفته آیت‌الله محمدشجاعی:

«سخن این است که باید در دل حضرت راه یافت و در قلب شریف او برای خود جایی پیدا کرد که قلب او فقط قلب است و مورد نظر حق. قلبی که خدای متعال می‌خواهد، قلبی که مجلای جمال و جلال حق اوست، قلبی که اصل ایجاد و خلقت برای آن است، قلبی که خداوند جمال خود را در آن نهاده و عشق او به خود و جمال خود، عشق به آن را که آیینۀ جمال اوست در بردارد، و این قلب، محبوب جناب اوست. هر که به هر اندازه در این قلب برای خود حساب باز کرده باشد به همان اندازه مشمول نظر خواهد بود و از رأفت حق برخوردار»^{۱۵}

مولوی می‌گوید:

صد جوال زر بیاری ای غنی	حق بگوید دل بیار ای منحنی
گرز توراضی ست دل، من راضیم	ور ز تو معرض بود اعراضیم
ننگرم در تو در آن دل بنگرم	تحفه آنرا آر، ای جان دربرم
با تو او چون است؟ هستم من چنان	زیر پای مادران باشد چنان
مادر و بابا و اصل خلق اوست	ای خنک آنکس که دل داند ز پوست
تو بگویی نک دل آوردم به تو	گویدت این دل نیرزد یک تسو

آن دلی آور که قطب عالم است جان جان جان جان آدم است
از برای آن دل پر نور و برّ هست آن سلطان دل‌ها منتظر
این قسمت از اشعار مولوی در بحث «امام‌زمان علیه السلام قلب عالم هستی» با
کمی شرح بحث شد، می‌توانید به آن رجوع فرمایید.

تمام این بحث مقدمه‌ای بود برای این که بتوانیم با حضرت علیه السلام ارتباط
برقرار کنیم، اگر مطالبی که عرض شد مورد توجه قرار گیرد انسان با تمام
وجود از حضرت حق تقاضا می‌کند: «اللَّهُمَّ ارِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالْعُرَّةَ
الْحَمِيدَةَ»^{۱۶} چون می‌فهمد طلعت رشیده بودن حضرت یعنی چه، و چرا او
منشأ طلوع تمام اسماء الهی بر روی زمین است و موجب رشد و به
ثمر رسیدن همه ساکنان زمین می‌شود و می‌فهمد آن حضرت جلوه‌گاه
پسندیده خدا است و تمام زیبایی‌ها در جبین مبارک او به ظهور می‌رسد.
به امید آن که خود را همراه در عهد با آن وجود مقدس قرار دهیم و
بفهمیم با چه مقامی عهد بسته‌ایم و با ظهور او چه زیبایی‌هایی در کل عالم
ظاهر خواهد شد.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»